

کشیده بودند، به حدی رسید که قوام بتواند با یک رأی تعیین کننده اکثریت را به دست آورد. این اکثریت ضعیفی بود اما تنها اکثریتی محبوب می شد که یک نخست وزیر ضد دربار هوادار شوروی در مجلس چهاردهم کسب کرد. قوام، نامطمئن از وضعیت پارلمانی خود اما مطمئن از تقویم پارلمانی، که ۲۱ اسفند را پایان مجلس چهاردهم تعیین کرده بود، روئنه دفع الوقت آگاهانه را در پیش گرفت. سه هفته تمام بر سر ترکیب کابینه جدید با شاه چانه زد. نتیجه این شد که وزارتخانه های حساس کشور و امور خارجه را خود به عهده گرفت؛ پنج منصب کابینه را به یاران نزدیک خود واگذار کرد؛ دو پست دیگر را به افراد درباری داد؛ و وزارت جنگ را به سپهد امیر احمدی از افراد هنگ قزاق و یار رضاشاه در جنگهای عشایری سپرد که جاه طلبیها و استقلال رأی وی غالباً شاه جوان را نگران می ساخت.

قوام فقط بیست ساعت پیش از برنامه پروازش به مسکو، این کابینه را به مجلس معرفی کرد و به کمک رئیس مجلس، پارلمان را واداشت که بحث در خصوص رأی اعتماد را تا پایان مأموریت فوری وی به تعویق اندازد. وی در مسکو دیدار کوتاهش را به مذاکرات دراز و مفصلی کشاند و امتیاز نفت شمال و حل مسأله آذربایجان را به طرف مذاکره پیشنهاد کرد به این شرط که شورویها در عوض نیروهایشان را تا اواسط اردیبهشت بیرون برند. او یکبار حتی مذاکرات را متوقف کرد تا به سیاحتی تفریحی در شهر کیف پردازد. در این ضمن یاراتش در وطن مجلس را بایکوت کردند تا حد نصاب لازم برای تشکیل آن حاصل نشود و حزب توده برای جلوگیری از ورود دیگران به مجلس، در جلو پارلمان تظاهرات عمومی ترتیب داد. نمایندگان مخالف که نمی توانستند جلسات رسمی داشته باشند، آخرین روزها را به انتقاد از یکدیگر پرداختند. انگلیسیها شاه دوستها را به سبب تصمیم سرنوشت ساز معوق ماندن انتخابات مجلس بعدی سرزنش می کردند و شاه درستها انگلیسیها را به علت به قدرت رساندن صدرا لاشراف مؤول اصلی بروز این وضع وخیم می دانستند. قوام پس از مدتی طولانی، یک روز پیش از آخرین جلسه مجلس به تهران بازگشت و روز بعد، فقط یک ساعت پس از اختتام آخرین جلسه، در برابر نمایندگان حاضر شد. او با طنزی کنایه دار اظهار تأسف کرد که نبودن وقت و حد نصاب قانونی مانع از آن شد که آقایان و کلا مذاکرات شایسته ای درباره کابینه او و مذاکرات خارجی اش داشته باشند. (۱۳۹)

به این ترتیب مجلس چهاردهم با افشای تئستهای عمده اجتماعی کشور اما بدون حل مسأله عمده سیاسی خاتمه یافت. مسأله قانون اساسی هر چند بزودی اهمیت خود را برای بسیاری از محافظه کاران جنوبی از دست داد، برای اشراف شمالی به ریاست نخست وزیر قوام، برای طبقات متوسط به رهبری مصدق، و برای جنبش کارگری که حزب توده بسیج کرده

بود، همچنان در دستور روز قرار داشت. شاه در تلاش برای قبضه کردن ارتش پس از توفیق در چندین کشمکش اکنون می‌دید که فرد مورد تنفوش، قوام، در رأس حکومت است و باز هم مبارزه دیگری را با دربار طرح می‌ریزد. همچنین مسأله سیاست خارجی، بویژه مبارزه برای حفظ استقلال ملی، مادام که کشور در اشغال ابرقدرتها بود، شور و بهای خواستار امتیازات اقتصادی بودند، و شرکت نفت تحت مالکیت انگلیس منبع اصلی درآمد کشور را در سیطره خود داشت، نمی‌توانست فوریت خود را از دست دهد. برعکس، مسأله سیاست خارجی با ورود ابرقدرتها به جنگ سرد، تقسیم جهان به دو اردوگاه رقیب، و در نتیجه، بیم تقسیم ایران به مناطق نفوذ آنان، فوریت می‌یافت. سرانجام، مسأله اجتماعی، خصوصاً نیاز به اصلاحات داخلی، همچنان مبرم بود و برخی گروههای قومی را با دولت تحت سلطه فارسها و طبقات متوسط و پایین‌تر را با طبقات زمیندار و اعیان درگیر می‌کرد. این سه مسأله در هفت سال بعدی همچنان موضوع اصلی سیاست ایران بود.

نظام سیاسی مستقر: از سلطنت در حال تنازع تا سلطنت نظامی

نظام مشروطه بدون حزب منضبط مثل بنای بدون سقف است.

احمد قوام در نکاتی از خاطرات قوام،

خواندنیها، ۶ مهر - ۱۱ آبان ۱۳۳۴

ایران با اقوام مختلف خود نیاز به حزبی منضبط با برنامه دقیق ندارد. برعکس، ایران نیازمند ائتلاف گسترده سازمانها در یک جبهه ملی با یک برنامه کلی و وسیع است. برای همین است که نمی‌خواهم یک حزب سیاسی دیگر درست کنم.

محمد مصدق، به نقل از احمد ملک، «جبهه ملی چگونه تشکیل شد».

خواندنیها، ۱۴ بهمن - ۱۲ اسفند ۱۳۳۵

نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶)

احمد قوام در بین سیاستمداران قدیم یک معاست. خردش می‌خواست رهبری مصمم و مسلط به اوضاع جلوه کند اما در عین حال همواره از سوی راست - شاه، ارتش، و سران عشایر - و چپ - حزب توده، فرقه دموکرات آذربایجان، و حزب دموکرات کردستان - زیر فشار بود. او خود را سیاستمداری جهانی همتای استالین، چرچیل و ترومن نشان می‌داد؛ اگرچه در واقع نماینده کشوری ضعیف و توسعه‌نیافته بود که هر یک از ابرقدرتها می‌توانست یکسبه از هستی ساقطاش کند. وی می‌کوشید یارانش را مطمئن سازد که به دنبال طرحی سزی برای بقای ملی است؛ اما بندرت بر اوضاع مسلط بود، با حل و فصل امور به طور روزبه‌روز، گرفتار بحرانهای پی‌درپی می‌شد، دسیسه‌های سیاسی می‌چید، و بیش از آن که فرصت ایجاد

کند، از فرصتها بهره‌برداری می‌کرد. او اطمینان می‌داد که مسائل سرانجام خوشی خواهد یافت؛ با وجود این واقع‌گرای خونسردی بود که سیاست را هنرِ ممکنات می‌دانست و آنگاه بود که اوضاع پر مخاطرهٔ سیاسی ممکن است برای خود او و کشور نیز بدترین نتیجهٔ ممکن را در بر داشته باشد. این اختلاف بین ظاهر و واقعیت وی، بین بیمها و امیدهایش، و بین خواسته‌ها و تواناییهایش، وادارش می‌ساخت که اهداف حقیقی‌اش را پنهان دارد. وی بی‌آنکه خود را به اقدامات خاصی مقید سازد به درون بحرانها می‌رفت. با عَلم کردن جناحی در برابر جناح دیگر و گفتن آنچه شنوندگان دوست داشتند بشنوند به جای آنچه باید می‌گفت، آنها را از سر می‌گذراند و با ادعای این که نتیجه را از قبل پیش‌بینی کرده است، با مذاکرات مخفی غیر قابل رسیدگی؛ و درهای باز به روی رقبای هوشمند - زیرا می‌دانست که مخالفان امروز به آسانی ممکن است یاران فردا باشند - از بحرانها نجات می‌یافت.

بدین صورت، قوام برای هر کسی در هر زمانی چیز دیگری بود. ائتلافهای متغیر وی گواه روشن این امر است. شاه در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ مخالف او بود و او را دشمن کینه‌توز سلسلهٔ پهلوی می‌دانست؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ وی را به عنوان دژی در برابر کمونیسم یاری داد؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ مجدداً به عنوان دشمن خاندان خود مجبور به ترک کشورش کرده و در ۱۳۳۱ به عنوان هم‌پیمانی در برابر مصدق یک بار دیگر به او رو کرد. برعکس، حزب توده در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به او به عنوان مشروطه‌طلبی در جدال با یک میلیتاریست اعتماد کرده؛ در ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ وی را نمایندهٔ اشراف زمیندار دانست و رو در رویش ایستاد؛ در ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ برای جلوگیری از قدرت فزایندهٔ سلطنت دور او را گرفت؛ و در ۱۳۳۱ به او به عنوان نوکر شاه، انگلیس و طبقهٔ حاکم، حمله کرد. انگلستان در سال ۱۳۲۱ به عنوان نخست‌وزیری با اراده و دوست متفقین یاریش داد؛ در ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ به عنوان دوست شوروی با او به مخالفت برخاست؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ به دلیل انجام مذاکرات تخلیهٔ قوای شوروی وی را تحسین کرده؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ به خاطر به خطر افکندن منافع انگلیس در خوزستان و بحرین مجدداً با او به مخالفت برخاست؛ و در ۱۳۳۱ او را به عنوان جانشین مصدق تأیید کرد. همین‌طور مصدق در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ او را به علت اتخاذ سیاست خارجی موازنهٔ مثبت، مورد انتقاد قرار داد؛ در ۱۳۲۴ به عنوان تنها سیاستمدار قادر به مذاکره با روسها به او رأی داد؛ در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ وی را به تضعیف مجلس متهم ساخت؛ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ در برابر شاه از او حمایت کرد؛ و در ۱۳۳۱ او را آلت دست امپریالیسم انگلیس نامید.

اما در پشت این معماها، عدم صمیمیت، و عدم ثبات آشکار، مردی قرار دارد سرسپردهٔ

سه هدف بزرگند. قوام در مقام سیاستمداری کهنه کار که حامی انقلاب مشروطه بود و پیش از آن که رضاشاه تبعیدش کند تصدی پنج وزارتخانه - از جمله وزارت جنگ - و ریاست چهار کابینه را به عهده داشت، در صدد تضعیف سلطنت و اعمال سلطه غیر نظامی بر ارتش بود. وی به عنوان زمینداری ثروتمند، نوه وزیر دربار، پسر شاهزاده خانم قاجار، و شوهر اعیانزاده‌ای ثروتمند، طبعاً ترجیح می‌داد وضع موجود را حفظ کند تا این که خطر انقلابی اجتماعی را بپذیرد؛ با وجود این مایل بود تا جایی که موقعیت خودش به خطر نیفتد، از انقلابیون بر ضد شاه استفاده کند. سرانجام، او به عنوان فارغ‌التحصیل مدرسه ستی سیاست خارجی که بر آموزه موازنه مثبت، تأکید داشت، می‌خواست روسیه را در برابر انگلستان قرار دهد و در صورت امکان از ایالات متحده برای حفظ این موازنه استمداد کند.

قوام دوره نخست وزیری را از بهمن ۱۳۲۴ با چهار امتیاز عمده آغاز کرد. نخست این که مجلس پیش از برگزیدن وی به نخست وزیری، قانونی را مبنی بر معوق ماندن انتخابات مجلس آینده تا تخلیه قوای بیگانه از ایران تصویب کرده بود. در این فاصله شاه بدون ایجاد آشوبی در قوه مقننه نمی‌توانست او را عزل کند. دوم: شورویها به او اعتماد نشان می‌دادند و تأکید داشتند که با هیچ کس دیگری در مورد عقب‌نشینی نیروها مذاکره نخواهند کرد. شگفت این که وی در وزارت کشور ایالات متحده نیز که او را تواناترین سیاستمدار ایرانی برای طرف شدن با روسها می‌دانست، طرف توجه بود. سوم، او هم از حمایت یاران اشرافی خود در شمال و هم حزب توده و در حکومت خودمختار در تبریز و مهاباد برخوردار بود.

چهارم این که قوام و حامیانش بسیاری از وزارتخانه‌های مهم را در دست داشتند. قوام وزارت امور خارجه و وزارت کشور را خود بر عهده گرفته بود. نزدیکترین مشاورش، مظفر فیروز، معاون نخست وزیر بود. مظفر فیروز، فرزند شاهزاده فرمانفرمای مشهور که به دست رضاشاه به قتل رسیده بود، در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ با سید ضیا همکاری داشت تا آن‌گاه که سید ضیا تهدید سرخ را مهمتر از خطر پهلوی تشخیص داد. وابسته نظامی انگلستان اظهار می‌کند که مظفر فیروز هشیار است و می‌تواند خوب بنویسد اما احتمالاً حاضر است هر چیزی را برای ساقط کردن شاه فدا کند، همه فعالیت‌های سیاسی او متوجه یک هدف است - مخالفت با شاه فعلی، و می‌خواهد او را به انتقام خون پدرش از تخت سلطنت براندازد.^{۱۱} وزیر راه، سرلشکر فیروز فرمانفرما [محمدحسین فیروز]، عموی مظفر فیروز و برادر محمد ولی فرمانفرما بود که در مجلس چهاردهم ریاست فراکسیون آزادی را بر عهده داشت. سرلشکر فرمانفرما، فارغ‌التحصیل آکادمیهای نظامی فرانسوی و تزاری، مقامهای مهمی را عهده‌دار بود تا آن که رضاشاه به بازنشستگی پیشرس مجبورش کرده بود. سفارت انگلیس ادعا می‌کرد

که املاک وسیع خانوادگی وی در آذربایجان او را به این نتیجه رساند که، گرایش به روسیه تنها روتبه عملی است.^(۱۲) وزیر فرهنگ، ملک الشعرا بهار شاعر مشهور کشور و از اعضای قدیم حزب دموکرات بود که بر اثر فعالیت‌های مشروطه خواهی، رضاشاه از تهران تبعیدش کرده بود. وزیر کشاورزی، شمس‌الدین امیرعلایی، حقوقدانی جوان و تحصیلکرده فرانسه از خاندان قاجار بود. امیرعلایی برای تشکیل حزب ایران به همکلاسیهایش در پاریس پیوسته اما در سال ۱۳۲۴ برای ورود به محفل سیاسی قوام از آن کناره گرفته بود. علاوه بر این، وزیر جنگ، سپهد [احمد] امیراحمدی هرچند به هیچوجه از افراد قوام نبود. مهره دربار نیز محسوب نمی‌شد. به قول سفیر انگلیس، شاه به او مشکوک و بی‌اعتماد بود و فکر می‌کرد که «آرزوهای سیاسی خود را»^(۱۳) در سر می‌پروراند.

قوام مجهز به این امتیازات، تصمیم گرفت نخست مهار مسائل خارجی را به دست گیرد و مسأله قانون اساسی را به وقت مناسبتری موکول کند. وی پس از بازگشت از مسکو در اسفند ماه به مذاکره با شورویها ادامه داد و در فروردین ماه با آنان به تفاهم کلی رسید. این تفاهم چهار محور داشت: شورویها همه نیروهایشان را تا اواخر اردیبهشت عقب می‌کشیدند؛ ایرانیها شکایتی را که نخست‌وزیر قبلی به سازمان ملل تسلیم کرده بود، پس می‌گرفتند؛ حکومت مرکزی اختلافاتش را با حکومت ایالتی آذربایجان، به طور مسالمت آمیزه و با توجه به اصلاحات لازم و نیز قانون اساسی حل و فصل می‌کرد؛ و قوام تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی را به مدت پنجاه سال در ایالات شمالی با مشارکت مساوی طرفین در سود حاصل، به مجلس پانزدهم پیشنهاد می‌کرد. توفیق قوام قابل توجه بود و باعث شد که روسها بی آنکه بی‌اعتبار شوند، خاک ایران را ترک کنند. این امر بدون مداخله عینی غرب حاصل شده بود.^(۱۴) به این ترتیب، در برابر شرکت نفت انگلیس در جنوب، امتیاز شوروی در شمال، موازنه‌ای برقرار می‌کرد و به طور ضمنی خواسته قوام یعنی عقب‌نشینی شوروی را با خواسته ظاهراً مصرانه‌تر شورویها یعنی موافقتنامه نفتی، پیوند زد. زیرا بدون عقب‌نشینی قوای شوروی، انتخاباتی صورت نمی‌گرفت؛ بدون انتخابات، مجلسی در کار نبود؛ و بدون مجلس، موافقتنامه نفت وجود نمی‌داشت. با بیرون رفتن آخرین قوای شوروی در اواسط اردیبهشت از ایران، شاه مجبور شد لقب (جناب اشرف) به قوام اعطا کند.

قوام هنگام پیشنهاد امتیاز نفت به شورویها، سعی کرد امریکاییها را با پیشنهاد امتیاز مشابهی در جنوب شرقی و با تجدید مهلت حضور هیأت نظامی ایالات متحده عظمی سازد. سفیر امریکا گزارش می‌دهد که قوام به طور خصوصی به او گفته است امتیاز شمال و اجتناب ناپذیر و بسیار دیرتر از موعد است؛ زیرا ایران در گذشته به ضرر روسیه تبعیض

قائل شده بود: «قوم افکارش را ناتمام گذاشت و گفت اگر چیزی در خصوص نفت شمال با روسیه امضا شود، مراقب خواهد بود که حقوقی در بلوچستان برای امریکاییها منظور گردد. وقتی تذکر دادم که انگلستان به دنبال امتیازی در بلوچستان است، وی پاسخ داد که انگلیس همه آنچه را که از امتیاز نفت می‌توانست در ایران به دست آورد، کسب کرده است. این نشان‌دهندهٔ علاقهٔ دیرین او به معامله با امریکاست.»^(۵)

در عین حال، قوام به چپ نیز دست دوستی دراز کرد. وی با کاستن از محدودیت‌هایی که حکومت‌های پیشین بر حزب نموده روا داشته بودند، به ارتش دستور داد دفاتر حزب را تخلیه کند، اعضای حزب را از زندان آزاد کرد، به حکومت نظامی در تهران پایان داد، اجتماعات عمومی را آزاد کرد، و حزب را تشویق کرد باشگاه‌هایی را که در شهرهای جنوب به هنگام تهاجم جناح راست وابسته به صدرالاشرف آتش زده شده بود، بازگشاید. قوام سید ضیا، طاهری سیاستمدار هوادار انگلیس، قبادیان رئیس ایل کردی کنهر در خوزستان، دولت آبادی نمایندهٔ سلطنت طلب اصفهان، دشتی رهبر حزب عدالت، و سه تاجر تأمین‌کنندهٔ هزینهٔ حزب ارادهٔ ملی را دستگیر کرد. سفارت انگلستان گزارش داد که آن تعداد از بازرگانان انگلوفیل که محتاط‌تر بودند، تهران را به قصد تعطیلات در جنوب، زیارت در عراق، و معالجات ضویل پزشکی در فلسطین ترک کردند.^(۶) قوام همچنین ده روزنامهٔ راست‌گرا را تعطیل کرد. اختطاری دسربسته؛ اما دشیده خطاب به شاه انتشار داد که در سیاست مداخله نکند؛^(۷) و احزاب عدالت و ارادهٔ ملی را با مصادرهٔ دارایی‌شان به آسانی منحل کرد. علاوه بر این، سرلشکر ارفع، رئیس ستاد مشترک را به سبب مسلح کردن ایل ضد تبریزی شاهسون دستگیر کرد و سرلشکر حاج علی رزم‌آرا را به جای او به ریاست ستاد مشترک گماشت. ارفع و رزم‌آرا نه تنها شخصاً دشمنان قسم خوردهٔ یکدیگر بودند، بلکه از لحاظ سیاسی نیز با هم ضدیت داشتند. ارفع بنا به گفتهٔ وابستهٔ نظامی انگلیس، اشرافی محافظه کار بود که صمیمانه از انگلیس حمایت می‌کرد، به بیماری شکار جاسوسان مبتلا بود و بنابراین هر روز نوشته‌ای دست‌چپی بر ضد شاه کشف می‌کرد.^(۸) رزم‌آرا از یک خانوادهٔ متوسط پایین برخاسته بود، به انگلستان سخت بی‌اعتماد بود و از این رو با روسیه و افسران جوان چپ‌گرا هم‌دستی داشت. سپهبد امیر احمدی، وزیر جنگ، بدین عنوان که رزم‌آرا با مظفر فیروز بیش از حد دوست است و درجه‌دزان را ناراضی خواهد ساخت، کوشید از انتصاب او جلوگیری کند.^(۹) شاه به نوبهٔ خود به سفارت انگلیس اطلاع داد که رزم‌آرا خائنی است که باید منکوب شود و او بی‌صداقت، نادرست، و کمی بهتر از یک مأمور روس است.^(۱۰)

از اینها گذشته، قوام در خرداد ماه به توافقی موقت با فرقهٔ دموکرات آذربایجان دست

یافت. طبق این توافق، حکومت مرکزی، حکومت ملی آذربایجان، را به عنوان انجمن ایالتی آذربایجان، و مجلس ملی، را به عنوان مجلس ایالتی، و فدائیان مسلح را که اقدام به شورش کرده بودند به عنوان نیروهای امنیتی محلی به رسمیت شناخت. (۱۱) حکومت مرکزی همچنین توافق کرد در آینده استانداران را از میان فهرستی که مجلس ایالتی تهیه می‌کند، برگزیند؛ انجمن ایالتی را به تعیین رؤسای ادارات دولتی محل مجاز بداند؛ ۷۵٪ مالیات حاصل از آذربایجان را در منطقه خرج کند؛ زبان آذری را در مدارس ابتدایی و زبان آذری و فارسی را با هم در محاکم عدلیه و ادارات دولتی به کار ببرد؛ تقسیم زمینهای دولتی بین روستاییان توسط انجمن ایالتی را رسماً تأیید کند؛ در اسرع وقت راه آهن سرتاسری را تا تبریز امتداد دهد؛ لایحه حق رأی زنان و افزایش نمایندگان آذربایجان را به نسبت جمعیت آن به مجلس بپانزدهم تسلیم کند؛ و به پاس قربانیانی که مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه داده‌اند، به احداث دانشگاه تبریز کمک مالی کند. با این حال، موافقت‌نامه تصمیم‌گیری در مورد دو مسأله حساس را به تعویق انداخت. قول داد کمیونی برای استماع شکایات مالکاتی که به دلیل مخالفت فعال با فرقه دموکرات املاکشان را از دست داده بودند، تشکیل شود و کمیسیون مشترکی هم برای حل مشکلات نظامی، بخصوص روال قانونی نظام وظیفه، نقش ارتش مرکزی در استان، و وضع افسران ایرانی که به آذربایجان فرار کرده بودند، تشکیل داد. موافقتنامه در تهران نه تنها با استقبال حزب توده بلکه بسیاری از روزنامه‌های مستقل روپرو شد. امید که متعلق به ابوالقاسم امینی اشرافی بود، به هر دو طرف به علت تمایزشان به سازش تبریک گفت. مظفر به سردبیری کمی استوان، یار مصدق، همه مواد آن را بجز آنهایی که استفاده از زبان آذری را مجاز می‌داشت، مطلوب دانست؛ ه‌زبان مشترک بهترین شالوده برای بناکردن وحدت ملی است. به همین دلیل باید تا جایی که می‌توانیم زبان فارسی — زبان فردوسی، سعدی، نظامی و مولوی — را در تمام نقاط ایران، بخصوص آذربایجان، گسترش دهیم. (۱۲) و جبهه ارگان حزب ایران، فرقه دموکرات را به سبب اجرای اصلاحات وسیع در آذربایجان و تقویت نیروهای مرفقی در سراسر ایران، ستود.

وقتی جنبش در آذربایجان شروع شد، بسیاری از افراد کوتاه‌بین به وحشت افتادند و فریاد کشیدند که موجودیت ایران در خطر است ولی ما وضعیت را با واقع‌بینی ارزیابی کردیم. می‌دانستیم که آذربایجان قصد ندارد از ایران جدا شود و جنبش آذربایجان جزء لاینفکی از جنبش مرفقی در ایران است. خوش‌بینی ما اکنون تحقق یافته است. حکومت آذربایجان نه تنها سازشی درست را پذیرفته، بلکه مدارس، جاده‌ها، درمانگاه‌ها و یک دانشگاه نیز ساخته، مالیات مصرف‌کنندگان را کاهش داده، بین دهقانان زمین تقسیم کرده، و برای بالا بردن سطح زندگی بسیار کوشیده است. (۱۳)

قوام، دستی به پشتیبانی چپ و دستی به پس زدن راست، در اواخر خرداد برای احتیاط سازمان خود را با نام «حزب دموکرات»^{*} تشکیل داد. او برای تشکیل یک سازمان جدید دو دلیل ضمنی و ظاهراً متناقض داشت. از یک طرف می‌خواست این حزب را همراه با وزارت کشور برای شکستن نامزدهای سلطنت‌طلب و هوادار انگلیس در انتخابات آینده، و از این رهگذر قبضه کردن مجلس پانزدهم، به کار گیرد. او می‌خواست از ماشین سیاست نوین برای پیگیری مبارزهٔ دیرینش با سلطهٔ پهلوی سود جوید. بعضیها گمان داشتند که وی در صدد است دولتی تک حزبی ایجاد کند. از طرف دیگر، امیدوار بود آن را برای بیج کردن اصلاح‌طلبان غیرکمونیست به کار برد، برگ برنده را از دست چپها بگیرد، و بدین ترتیب وزنهٔ تعادلی در برابر حزب توده ایجاد کند. عنوان حزب می‌خواست این سازمان را، هم وارث حزب دموکرات قدیم و هم رقیب فرقهٔ دموکرات آذربایجان جلوه گر سازد. همان طور که یکی از مشاوران قوام بعدها اقرار کرد، «اوضاع ما را واداشت که برای رقابت با انقلابیون، ظاهری رادیکال به خود بگیریم»^(۱۴) بدین سان، حزب دموکرات شمشیر دودمی بود که به سوی چپ و راست، هر دو، نشانه رفته بود.

کمیتهٔ مرکزی حزب از اشراف ضدانگلیسی شمالی و روشنفکران رادیکال غیرتوده‌ای تشکیل می‌شد (جدول ۵ را ببینید). گروه اول شامل قوام رئیس حزب، مظفر فیروز، محمودئی فرمانفرما، ابوالقاسم امینی، و سردار فخر حکمت نمایندهٔ سابق شیراز بود. وی اگرچه از مالکان بزرگ فارس محسوب می‌شد، در مجلس چهاردهم با اشراف ضددربار شمالی همکاری نزدیک داشت؛ زیرا از طرفی از رضاشاه لطمه دیده بود و از طرفی خانواده‌اش از دیرباز با قبایل خمسه که حامی انگلیس بودند، ضدیت داشت. گروه دوم شامل بهار وزیر فرهنگ، محمود محمود از دیگر یاوران حزب دموکرات قدیم و مؤلف کتابی افشاگر دربارهٔ دسایس انگلیس در ایران^{**} و حسن ارسنجانی حقوقدان جوانی بود که در دههٔ ۱۳۴۰ به دلیل اجرای اصلاحات ارضی شهرت یافت. ارسنجانی فرزند روحانی ساده‌ای از هواداران انقلاب مشروطه، تحصیلکردهٔ دانشگاه تهران و مترجم متکیو بود و در سال ۱۳۲۳ نشریهٔ چپ‌گرای مستقلی به نام *داریا* منتشر کرد که سلطنت‌طلبها آن را به طور خطرناکی جمهوریخواه، انگلیسیها به طور فاحشی، مارکسیستی، و روسها «ذاتاً فاشیست» دانستند.^(۱۵)

* نام کامل این حزب، «حزب دموکرات ایران» بود و تشکلهایی که پیش و پس از آن تشکیل شد، صرفاً «حزب دموکرات» نام داشت - م.
 ** کتاب ۸ جلدی تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - م.

جدول ۵ رهبران حزب دموکرات

نام	شغل	محل تحصیلات عالی	تاریخ و محل تولد	منشأ طبقاتی	منشأ قومی	سابقه سیاسی
قوام احمد	زمیندار	فرانسه	بهران، ۱۲۵۷	اشراف قاجار	قاجار - فارس	نعمتدی رضاشاه
فیروزه مظفر	زمیندار	انگلستان	تهران، ۱۲۸۵	اشراف قاجار	قاجار - فارس	همکاری با سید ضیا
فرمانفرما، محمد [ولی]	زمیندار	نژاد	تبریز، ۱۲۶۹	اشراف قاجار	قاجار - فارس	رهبر فراکسیون آزادی
امین، ابوالقاسم	زمیندار	فرانسه	رشت، ۱۲۸۵	اشراف قاجار	قاجار - فارس	رهبر فراکسیون آزادی
حکمت، سردار فاخر	زمیندار	فرانسه	شیراز، ۱۲۶۹	اعیان زمیندار	فارس	رهبر فراکسیون آزادی
ملک الشعرا بهار، [محمدتقی]	شاعر	نژاد	مشهد، ۱۲۶۵	پدر، شاعر دربار*	فارس	حزب دموکرات
محمود، محمود	نویسنده و کارمند	ایران	تبریز، ۱۲۶۱	طبقه متوسط شهری	فارس	احزاب دموکرات و سوسیالیست
ارمنجان، حسین	حقوقدان و روزنامه‌نگار	ایران	ارمنجان، ۱۳۰۱	طبقه متوسط روستایی	فارس	کار با قوام ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵
صادق، عبدالحسین	پزشک	فرانسه	تبریز، ۱۲۷۹	اعیان زمیندار	آذربایجان	حزب ایران
عمیدی نوری، ابوالحسن	روزنامه‌نگار و حقوقدان	ایران	بابل، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	کار با قوام ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵
وکیلی، هاشم	حقوقدان	ایران	قم، ۱۲۵۵	طبقه متوسط شهری	فارس	نبارد
فروزش، زین [العابدین]	حقوقدان	ایران	تهران، ۱۲۹۹	طبقه متوسط شهری	فارس	حزب همراهان
نراقی، عباس	حقوقدان	ایران	کاشان، ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	رهبر حزب همراهان

* محمدکاظم ملک الشعرا صبری کاشانی پدر بهار، شاعر دربار یا درباری تبریز بلکه محمود خود بهار ملک الشعرا ایستاد قدس رضوی بود.

برنامه حزب دموکرات خواستار اصلاحات وسیع اقتصادی، اجتماعی و اداری بود.^(۱۶) این حزب وعده تجدیدنظر اساسی در نیروهای امنیتی کشور - یعنی ارتش، پلیس و ژاندارمری - را داد. همچنین تقسیم اراضی دولتی؛ حق رأی زنان؛ انجمنهای ایالتی پیش‌بینی شده در قانون اساسی؛ ریشه کن ساختن بیکاری؛ برگزاری مجدد انتخابات کدخدایان روستاها؛ و ساختن درمانگاهها، مدارس و طرحهای آبیاری در روستاها را مطرح کرد. حزب برای ابلاغ نظراتش به مردم چهار روزنامه عمده راه انداخت: دموکرات ایران، یومیه حزب؛ فرمان، روزنامه عصر حزب؛ دیپلمات، ارگان کمیته مرکزی که به مسائل بین‌المللی می‌پرداخت؛ و بهرام که برای جذب دانشجویان طرح شده بود. علاوه بر این، حزب در صد برآمد شاخه‌های ایالتی، منطقه‌ای، و محلی؛ سازمانهای جوانان، زنان، و پارلمانی؛ کنگره‌های دو سالانه برای انتخاب کمیته مرکزی، رئیس، و نامزدهای مجلس؛ و یک فراکسیون منظم پارلمانی که اعضایش می‌بایست تابع دستورات حزب باشند و از خط مشی رئیس حزب پیروی کنند،^(۱۷) ترتیب دهد. با این حال، حزب دموکرات عمداً جنبش کارگری را کنار گذاشت تا مقابله حزب توده را بر نیانگیزد. به طوری که قوام به مطبوعات گفت، «چون نمی‌خواهیم بین کارگران تفرقه بیندازیم، لذا از فعالیت در زمینه اتحادیه‌های کارگری پرهیز خواهیم کرد.» مظفر فیروز نیز اعلام داشت: «مادام که حزب توده دهقانان را به حزب دموکرات واگذاشته است، حزب دموکرات نیز طبقه کارگر را به حزب توده واگذار خواهد کرد.»^(۱۸)

قوام با تشکیل حزب دموکرات همچنان به چپ‌گرایی او در اواخر خردادماه شورای عالی اقتصاد را تشکیل داد تا برنامه تقسیم املاک سلطنتی، کمک به دهقانان، ممنوعیت کشت خشخاش، تعیین حداقل دستمزد، تدوین برنامه پنجساله، و حمایت از صنایع داخلی را تهیه کند.^(۱۹) وی در اوایل تیرماه روزنامه مذهبی پرچم اسلام را به جرم تحریک تظاهراتی در اعتراض به کشف حجاب تعطیل و آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی مجتهد سیاسی مشهور را به جرم سازمان دادن اعتراض بازاریان به حکومت دستگیر کرد.^(۲۰) قوام در تیرماه به ارتش دستور داد تحویل اسلحه به عناصر ضدتوده‌ای در گیلان و مازندران را متوقف سازد؛ عباس اسکندری سیاستمداری هوادار شوروی را شهردار تهران کرد؛ سیاستمدار دیگری از هواداران حزب توده را به استانداری اصفهان گماشت؛ قاضی رادیکالی را به ریاست دادگاه ویژه‌ی مأمور محاکمه مقامات اداری متهم به فساد سیاسی منصوب کرد؛ و مظفر فیروز را برای واداشتن شرکت نفت به کنار آمدن با اعتصاب عمومی بزرگی که ۶۰۰۰۰ کارگر شرکت در آن شرکت داشتند؛ به خوزستان فرستاد. در اوایل مردادماه مقامات انگلیس گزارش

می‌دادند که حزب توده نه تنها تسلط بر شهر اصفهان بلکه بیشتر نقاط گیلان، مازندران و خوزستان را در دست دارد.^(۲۱)

چرخش به چپ زمانی شدت گرفت که قوام - بدون مشورت با شاه - کابینه‌ای ائتلافی با احزاب دموکرات، توده و ایران تشکیل داد. قوام که مجدداً وزارت کشور و وزارت امور خارجه را خود بر عهده گرفته بود، وزارتخانه‌ای به نام کار و تبلیغات برای مظفر فیروز درست کرد، وزارتخانه‌های جنگ، راه و کشاورزی را به ترتیب به امیر احمدی، فیروز فرمانفرما و امیرعلایی سپرد؛ وزارتخانه‌های دارایی و پست و تلگراف را به دو سلطنت طلب*؛ وزارت دادگستری را به الهیار صالح قاضی جوانی از حزب ایران؛ وزارتخانه‌های بهداری، فرهنگ، و پشه و هنر و بازرگانی را به نمایندگان حزب توده* داد؛ و پست وزیر مشاور را به فرقه دموکرات آذربایجان وا گذاشت. سرجان هیلو روژنل سفیر جدید انگلستان، مدعی شد که هشت تن از یازده وزیر کمونیست‌اند یا «هم‌مشرک» کمونیستها.^(۲۲) قوام به پشتگرمی اکثریت کابینه، قانون کار جامعی مقرر کرد؛ وزرای توده‌ای را به تجدید ساختار اساسی وزارتخانه‌هاشان واداشت؛ قول داد اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده را به عنوان تنها نمایندگان طبقه کارگر به رسمیت بشناسد؛ و شورای عالی کار تشکیل داد تا در مورد بیمه بیکاری، میزان دستمزد، و کمیته‌های رابط بین کارگر و کارفرما اقدامات لازم را انجام دهد. چرخش به چپ در شهریور ماه زمانی به اوج خود رسید که قوام خطاب به جمعی در مقر حزب توده اعلام داشت که دموکراتها برای مجلس آینده ائتلافی انتخاباتی نه فقط با احزاب توده و ایران که همچنین با احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان تشکیل خواهند داد. اغلب ناظران احتمال دادند که چنین ائتلافی اکثریت قاطع را در مجلس پانزدهم تضمین کند و سپس مسأله انفجار آمیز قانون اساسی را در برابر شاه مطرح سازد.^(۲۳)

اما نقشه‌های قوام در مهر ماه بر اثر یورش جناح راست به هم خورد: شورش عشایر که به اشاره خوانین جنوب سر بر آورده بودند؛ ناآرامی در ارتش به تحریک شاه؛ و فشار قدرتهای غربی، بخصوص انگلستان. دخالت عشایر به شکل شورش در آمد که سرعت گشش می‌یافت. غائله را ناصر قشقایی آغاز کرد که از قدرت حزب توده بی‌سناک بود و ایل خود را بسیج کرد با این مدعا که کمونیم، الحاد، و هرج و مرج، دموکراسی، ایران و اسلام را به خطر انداخته است.^(۲۴) ایل قشقایی که بلافاصله مورد حمایت ایل بختیاری قرار گرفت، امتیازاتی

* عبدالحسین هژیر و دکتر منوچهر اقبال - م.

** دکتر مرتضی یزدی، دکتر فریدون کشاورز و ایرج اسکندری - م.

مشابه آنچه به آذربایجان اعطا شده بود، برای فارس و اصفهان درخواست کرد: انجمنهای ایالتی، نصب مقامات محلی توسط همان انجمنها، صرف ۶۶ درصد از مالیات حاصل از منطقه در آن دو استان، و امتداد راه آهن سرتاسری تا اصفهان، شیراز و بوشهر.^(۲۵) عشایر شورش به همپسای ایلات خمسه، بویراحمدی، داودی و ممسنی فارس و نیز تنگستانیهای حاشیه خلیج فارس، با تصرف بوشهر و کازرون، افراد پادگانهای هر دو شهر را قتل عام کردند. حدود پانزده هزار جنگاور مسلح رو به سوی شیراز نهادند. شورشیان که به تشویق اعراب خوزستان، شاهونهای اردبیل، افشارهای اردلان و کردهای کلهر کرمانشاه جری تر شده بودند، انحلال کابینه ائتلافی، کنار گذاشتن حزب توده از کابینه‌های آینده، ممنوعیت سازمانهای حزب توده در جنوب، و انتصاب دو وزیر مشاور برای نمایندگی نهضت جنوب، را به خواسته‌هایشان افزودند.^(۲۶)

مخالفت افسران تازگی نداشت. هنگامی که قوام سرگرم مذاکرات مربوط به عقب‌نشینی شوروی بود، وزیر جنگ، مشکوک به این تماسهای سزوی، به مطبوعات گفت که روسها قوای خود را در آذربایجان به جای کاهش دادن تقویت می‌کنند.^(۲۷) هنگامی که قوام با تبریز تقریباً به توافق کامل رسیده بود، فرماندهان ارتش در مرزها حوادثی ایجاد کردند و نمایندگان نظامی در کمیسیون مشترک از شناسایی فداییان و متواریان ارتشی به عنوان اعضای قانونی نیروهای مسلح اکیداً سرباز زدند.^(۲۸) وقتی که قوام در جریان اعتصاب عمومی خوزستان در برابر شرکت نفت جانب حزب توده را گرفته بود، فرمانده نظامی آبادان سران اتحادیه کارگری را دستگیر کرده، بین قبایل عرب اسلحه تقسیم کرده، تحریکشان کرده بود که به دفاتر حزب توده حمله کنند، و پس از مشاجره شدیدی با مظفر فیروز، به روی او اسلحه کشیده بود. همین طور، زمانی که قوام خواسته بود فرمانده نظامی آبادان را دستگیر کند، رئیس ستاد مشترک پادرمیانی کرده و تهدید کرده بود که اگر یک افسر ارتش در دادگاه عمومی تحقیر شود، استعفا خواهد داد.^(۲۹) اکنون با وقوع شورش عشایری، «مخالف نظامی و عناصر جناح راست در تهران» درباره مصلحت بودن کودتا با سفارت انگلیس مشورت می‌کردند و در همین حال فرمانده نظامی فارس ضمن معطل گذاشتن توانایی ارتش، تصویر اغراق آمیزی از قدرت شورشیان می‌داد و حکومت را ترغیب می‌کرد که تسلیم خواسته‌های آنان شود.^(۳۰) کنسول انگلیس در شیراز مشکوک به این بود که فرمانده نظامی مخفیانه سرگرم متحد ساختن خانها بر ضد دست چپهاست.^(۳۱) در این ضمن، وزیران توده‌ای به قوام اصرار کردند که توصیه‌های ارتش را نادیده بگیرد و اعضای اتحادیه‌های کارگری را بر ضد عشایر مسلح سازد.

با نزدیکتر شدن قوام به حزب توده و اتحاد شوروی، مخالفت قدرتهای غربی شدت یافت. بولارد در اسفند ماه ملاحظاتی در خصوص حکمتِ مأموریت قوام در مسکو اظهار داشت: «جای تأسف است اما واقعیت دارد که ایرانیها طعمهٔ ایده‌آلی برای استالین هستند. آنها بی صداقت، اهل بدگویی، بی انضباط، ناتوان از اتحاد، و بی برنامه‌اند. نظام شوروی مجهز به طرح تئوریک کاملی برای همه چیز از خدا گرفته تا خرما است.» در فروردین ماه وزارت امور خارجهٔ انگلستان طرحهای احتمالی را در صورتی که قوام همچنان «موضع آلت دست روسها بودن را حفظ کند»، پیش کشید. این طرحها به ایجاد فشار از طریق شرکت نفت، حمایت از جنبشهای خودمختاری در جنوب و در مرحلهٔ نهایی، اشغال نظامی خوزستان مربوط می‌شد. در اردیبهشت ماه، وابستهٔ نظامی انگلیس چنین گفت: «این که قوام کشورش را به روسها فروخته یا فروخته، نظری است که هنوز قابل اثبات نیست اما این که کابینهٔ وی پذیرای فشار حزب توده است، واقعیت دارد.» در خرداد ماه لوروزنل جانشین بولارد چنین هشدار داد: «اگر قوام از اقدام بر ضد حزب توده به دلیل قدرت فزایندهٔ آن سازمان است. اگر در برابر آن شدت عمل به خرج دهد، توده‌ایها تقریباً به طور حتم تلافی می‌کنند؛ او را ساقط می‌کنند و کمونیست تمام‌عباری جایش می‌گذارند.» در تیرماه انگلیسیها پایگاه خود در بصره را تقویت کردند؛ دوناو جنگی را در نزدیک آبادان مستقر ساختند؛ و آمادهٔ پیاده کردن نیرو در خوزستان شدند.^(۳۲) در مرداد ماه دولت کنسول انگلیس در اصفهان را متهم کرد که ایل بختیاری را تحریک به شورش می‌کند. سفارت انگلیس اظهار داشت: «با کتون همهٔ ایرانیان وطن پرست یقین کرده‌اند که قوام قطعاً کشورش را به روسها فروخته است.» و در شهریور ماه، هنگامی که قوام در برابر انگلستان و شاه از امریکا استمداد کرد، سفیر ایالات متحده به او توصیه کرد که مظفر فیروز و وزرای توده‌ای را برکنار کند؛ مسألهٔ آذربایجان را مجدداً به جریان اندازد، مخالفتش را دیگر «فاشیستهای مرتجع» نخواند؛ و لحن «اظهارات آتشین دوستی با اتحاد شوروی» را پایین آورد.^(۳۳)

به این ترتیب در مهرماه قوام خود را در محاصرهٔ خطرناکی دید. او می‌توانست به حرکت خود به چپ ادامه دهد؛ اتحادیه‌های کارگری را مسلح کند؛ و از روسها کمک نظامی بخواهد؛ اما این کار اگر جنگ داخلی خونینی ایجاد نمی‌کرد، آتش انقلاب را برمی‌افروخت. همچنین وی می‌توانست چرخش تندى به راست بکند، به اتحاد با حزب توده پایان دهد، با عشایر و افسران سازش کند؛ اما این کار مبارزه با شاه بر سر قانون اساسی را معوق می‌گذاشت. قوام شوقِ اخیر را انتخاب کرد. مظفر فیروز را به سفارت مسکو گماشت؛ وزرای توده‌ای و وابسته به حزب ایران را کنار گذاشت؛ مصوبات بلندپروازانه را که در آنها وعدهٔ اصلاحات ارضی و

تدوین قانون کار داده شده بود، بایگانی کرده، مخالفان سابق مانند سید ضیاء، ارفع، طاهری و کاشانی را آزاد ساخت؛ چپ‌گراها را از مشاغل دولتی و شورای عالی نظارت که قرار بود ناظر انتخابات آینده باشد تصفیه کرد؛ و ضدکمونیستهای سختگیری را به استانداری اصفهان، خوزستان، گیلان و مازندران گماشت. این استانداران با برقراری حکومت نظامی دوازده روزنامه دست‌چپی را بستند، دفاتر حزب توده را اشغال کردند، و ۳۴۰ فعال حزبی را دستگیر کردند. ارگان حزب ایران اظهار داشت: «برای نخستین بار پس از زمان رضاشاه ارتش کانون قدرت است و علناً در مسائل سیاسی دخالت می‌کند.»^(۳۴)

قوام حزب دموکرات را نیز به راست سوق داد. وی خوانین بختیاری و قشقایی، قبادیان از ایل کلهر، ناصر ذوالفقاری از ملاکین زنجان که حکومت تبریز املاکش را مصادره کرده بود، مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات، امامی، کارخانه‌دار و نماینده سابق اصفهان، نمازی بازرگان میلیونری که نماینده شیراز در مجلس پیشین بود، علی و کیلی رئیس اتاق بازرگانی تهران، عزیز [اعزاز] نیکویی زمیندار ثروتمند اصفهانی، و محمد هراتی صاحب صنایع نساجی در یزد را در رأس این حزب قرار داد. یکی از یاران قوام اظهار داشت که «حزب دموکرات پناهگاه کسانی شد که از توده‌ایها می‌ترسیدند. گویی آخرین دژ در برابر کمونیسم بود.»^(۳۵)

گام بعدی قوام تشکیل اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان ایران (اسکی) بود. همان طور که بعدها رئیس این سازمان اقرار کرد، «حزب دموکرات، اسکی را برای متزلزل کردن قدرت سازمان یافته‌ای که در اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده متراکم شده بود، ایجاد کرد.»^(۳۶) وظیفه تشکیل اسکی به عهده خسرو هدایت رئیس راه آهن و حبیب نفیسی مدیر کارخانجات دولتی گذاشته شد. اولی مهندسی تحصیل‌کرده بلژیک، برادر یک سرلشکر مشهور شاه‌دوست، فرزند یکی از اشراف متشخص، و برادرزاده یکی از نخست‌وزیران رضاشاه بود. دومی، مهندسی تحصیل‌کرده آلمان، فرزند معلمی در دربار رضاشاه و نوه طبیبی در دربار قاجار بود. اسکی به کمک مهندسان تحت استخدام دولت و به هزینه وزارت کار و تبلیغات، روزنامه‌ای به نام کارگران ایران راه انداخت و شعباتی در تأسیسات دولتی — بخصوص در کارخانجات توتون‌سازی، زرادخانه‌ها، و نواحی راه آهن — دایر کرد.^(۳۷) تشکیل اسکی، حمله شدید حزب توده را برانگیخت. این حزب، اسکی را «اتحادیه زوده امید و بوروکراتهای دولتی را متهم کرد که با زور و رشوه و تهدید به بیکاری، در میان طبقه کارگر تفرقه می‌افکنند.»^(۳۸) حزب توده راه پیماییهای بزرگی برای دفاع از باشگاههای حزب در برابر سازمان شبه‌نظامی حزب دموکرات راه انداخت و در ۲۱ آبان اعتصاب عمومی

بیست و چهار ساعته‌ای در اعتراض به قتل یک کارگر راه آهن به دست چاقوکشانی که ظاهراً اجیر شده امکی بودند، اعلام کرد.

گذشته از این، قوام روابط خود را با تبریز و مهاباد سردتر کرد و متعاقباً در آذرماه اجازه داد که ارتش به آذربایجان و کردستان هجوم آورد. حوادثی که به تهاجم منجر شد، در حاله‌ای از حقایق ناقص و اشارات گمراه کننده قرار دارد. بعدها قوام کل ماجرا را به حساب خود گذاشت و گفت که از همان آغاز به دنبال همین نتیجه بوده است.^(۴۹) با این حال وی پیش از حمله با احتیاط زیاد اقدام کرد و به تبریز چنین فهماند که در برابر خواسته‌های نامعقول شاه از آنها دفاع می‌کند.^(۴۰) احتیاط او از طرفی از ترس از دخالت شوروی؛ از طرف دیگر از بی‌اعتمادی به توان رزمی ارتش؛ از طرفی از علم به اینکه در مجلس آتی می‌توانست بیست و پنج نماینده منتخب دموکراتهای آذربایجان و کردستان را در برابر شاه به کار گیرد؛ و از طرف دیگر از این تردید ناشی می‌شد که مقامات ارتشی با تصرف منطقه نمایندگان شاه دوست را وارد مجلس کنند و بدین طریق موقعیت او را در مجلس پانزدهم به خطر افکنند.

قوام به رغم این نگرانیها خود را مجبور به عمل دید. ارتش در اواسط آبان مخالفان مسلح حکومت تبریز - بویژه مزدوران ذوالفقاری و نیز ایلات افشار و شاهسون - را گرد آورد و در اوایل آذر زنجان را که شهری آذری زبان در مرز گیلان است، تصرف کرد. وابسته نظامی انگلیس گزارش داد که قوام چندین ماه درخواست وزیر جنگ مبنی بر اجازه تصرف زنجان را پیوسته رد کرده بود.^(۴۱) روز بعد از تصرف زنجان، فرماندار نظامی تهران با استفاده از اختیارات فوق‌العاده‌اش در حکومت نظامی روزنامه بهرام، ارگان جوانان حزب دموکرات را به جرم ستایش از نخست‌وزیر به دلیل عملیات پیروزمندانه توقیف کرد.^(۴۲) سرانجام در ۱۹ آذر قوام فرمانی را امضا کرد که به ارتش دستور می‌داد برای حفظ قانون و امنیت طی انتخابات مجلس، وارد آذربایجان و کردستان شود. پس از دو روز نبرد، دو حکومت خودمختار - احتمالاً تحت فشار روسها - تقاضای صلح کردند و نیروهای داوطلب‌شان که فقط مسلح به سلاح سبک بودند، یا تسلیم شدند و یا از مرز گذشتند و به اتحاد شوروی گریختند. شاه در مصاحبه‌ای با وزیر مختار انگلیس برای قوام هیچ سهمی بابت روال مطلوب اوضاع، قائل نشد. از طرف دیگر، قوام به طور خصوصی گفت که اعتبار وی در مکتوب باعث شد که شورویها در ماجرا دخالت نکنند و علناً اظهار داشت که اگر ارتش برای چنین کاری آمادگی داشت، دستور حمله را خیلی زودتر صادر می‌کرد.^(۴۳) اکنون حکومت‌های خودمختار ساقط شده بود؛ اما نبرد بین شاه و نخست‌وزیر تازه داشت آغاز می‌شد.

انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - خرداد ۱۳۲۶)

تصرف مجدد آذربایجان و کردستان انتخابات مجلس را عقب انداخت. خود انتخابات مجلس، مبارزه قدرت بین قوام و شاه را علنی کرد اما مبارزه در موقعیتی کاملاً متفاوت با آنچه قوام در نظر داشت، انجام گرفت؛ زیرا سه مورد از چهار امتیازی را که در آغاز سال داشت، از دست داده بود. ائتلافش با حزب توده بهم خورده و یارانش در تبریز و مهاباد برافنده بودند. روسیه، حامی اصلی خارجی اش، دیگر شمال کشور را در اشغال خود نداشت و با حمله به آذربایجان، از حمایت خود کاسته و منتظر سرنوشت توافق آزمایشی بر سر نفت بود. و بالأخره، سلطه اش بر ماشین انتخاباتی در بسیاری از نقاط مورد مقابله افسران ارتش، سرکردگان مستقل محلی، یا حکام ایالتی هوادار انگلیس قرار داشت. بدین ترتیب، انتخابات به صورت مبارزه‌ای سه طرفه بین قوام، شاه، و سیاستمداران محافظه کار طرفدار انگلستان درآمد.

قوام در تهران، خراسان، اصفهان و مازندران قدرت داشت. او از چنان تسلطی بر انجمن نظارت بر انتخابات تهران برخوردار بود که بیست و سه نامزد عمده با نظریات سیاسی بیار تفاوت دور هم آمدند تا برای اعتراضی علنی در دربار تحصن کنند. رهبر اعتراض، مصدق بود که بی‌اعتمادی اش به ارتش اکنون تحت الشعاع نارضایی اش از رویه قوام در امتیازات نفت و نگرانی اش از تصمیم احتمالی قوام به تشکیل دولتی تک‌حزبی، قرار داشت. معترضان دیگر عبارت بودند از محمدصادق طباطبایی رئیس مجلس چهاردهم، فرخ سخنگوی گروه عشایری در مجلس پیشین، اردلان زمیندار شاه دوست از کردستان که به فراکیون اتحاد ملی پیوسته بود، دکتر حسن امامی امام جمعه تهران و متولی بزرگترین بنیاد مذهبی که به رغم محافظه کاری مذهبی دیرین خانواده اش، حامی مطب اصلاحات غیرمذهبی رضاشاه بود، و دکتر احمد متین‌دفتری حقوقدانی تحصیل کرده آلمان از خانواده‌ای اشرافی که تبارش به سلسله زند می‌رسید و در سالهای ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۸ [۱۳۱۸] نخست‌وزیر شده و به علت ارتباط با آلمان به زندان متفقین افتاده بود. در ضمن تحصن اینان در دوباره، دوپست نفر از کسبه و ششصد نفر دانشجو به خیابانها ریختند. کسبه نه تنها به انتخابات ناعادلانه که به رویه حکومت به نفع دست‌اندرکاران ثروتمند صادرات و واردات در اتاق بازرگانی به زیان کسبه بازار معترض بودند.^(۲۴) در همین حال دانشجویان شکایت داشتند که روشنفکران مترقی در حزب دموکرات از سوی خوانین، مرتجعین و اوباش وادار به سکوت شده‌اند.^(۲۵) قوام برای پایان دادن به اعتراض قول داد انتخابات آزاد برگزار کند. با این حال در انتخابات تغلب شد و

دموکراتها همه دوازده کرسی تهران را اشغال کردند؛ ضمن آن که فقط ۳۰ درصد رأی دهندگان تهرانی به پای صندوقهای رأی رفتند. (۴۶)

از سوی دیگر قدرت سلطنت طلبها در مناطق تحت حکومت نظامی، بخصوص آذربایجان، کردستان، و نواحی ناآرام هشایری اطراف کرمانشاه زیاد بود. برای نمونه فرمانده نیروهای اعزامی به آذربایجان استاندار مورد نظر نخست وزیر را قبول نکرده کابینه را تحت فشار گذاشت تا شاه دوست دو آتشهای را به عنوان استاندار تعیین کند و به دموکراتهای قوام اجازه نداد در تبریز شاخه حزبی تأسیس کنند. جای تعجب نیست که قوام نمی خواست در استانهای شمالی به ارتش دستور دهد.

در این بین خوزستان که مقامات محل نمی توانستند بدون همکاری نزدیک با شرکت نفت ایران و انگلیس وظایف روزانه شان را در آنجا انجام دهند، کاملاً زیر نفوذ انگلستان بود. استاندار محل مصباح فاطمی (عمادالطنه) با حمایت کامل سفارت انگلیس منصوب شده بود. مصباح فاطمی که از زمینداران بزرگ اصفهان و داماد شاهزاده مشهور ظل السلطان بود، پیش از آن که مورد بی مهری شاه قرار گیرد و سپس حمایت انگلستان را کسب کند، در کابینه های رضاشاه خدمت کرده بود. او با کمک شرکت نفت توانست برادرش مهدی فاطمی را استاندار فارس کند و بسیاری از کرسیهای خوزستان را به خوانین و ملاکین هوادار انگلیس بسپارد.

در حوزه های انتخابیه دیگر، سران محلی نقش تعیین کننده ای بازی کردند. مثلاً نتایج انتخابات را بختیاریها در شهرکرد، قشایها در فیروزآباد، سران ایلات خمسه در فسا، خاندان بیات در اراک، خاندان ذوالفقاری در زنجان، خاندان امینی در رشت، و خاندان حکمت در شیراز که در آنجا املاک وسیعی داشتند، و بوشهر، که یکی از اعضای این خاندان حاکم آنجا بود، و مهمتر از همه، در استان کرمان که سردار فاخر حکمت اسماً به عنوان استاندار منصوب قوام ولی عملاً در مقام قدرتی مستقل حاکم آنجا بود، تعیین کردند.

مجلس پانزدهم (خرداد ۱۳۲۶ - خرداد ۱۳۲۸)

به محض این که مجلس پانزدهم گشایش یافت، چنانکه انتظار می رفت به سه فراکسیون اصلی تقسیم شد. حزب دموکرات با هشتاد کرسی در تهران، گیلان، مازندران، خراسان و کرمان اکثریت را در دست داشت. رهبری گروه را حکمت، سخنگوی جناح زمینداران محافظه کار حزب، و بهار شاعر، پیشگام جناح روشنفکران رادیکال حزب به عهده داشتند. گروه شامل دموکراتهای مهمی چون ارسنجانی، محمود محمود، صادقی، سعودی، نمازی، ابوانقاسم

امینی و برادر کوچکترش علی امینی و دو خان بزرگ قشغایی بود. بیش از یک سوم این هشتاد نفر زمانی توسط رضاشاه زندانی شده بودند.

سلطنت‌طلبان با همان نام اتحاد ملی دومین گروه عمده را تشکیل می‌دادند و سی و پنج رأی داشتند. رهبران آنها عزت‌الله بیات از ارواک، اردلان از کردستان، و متین‌دفتری از شهر کوچکی در آذربایجان که خودش اقرار می‌کرد هرگز ندیده است؛ بودند. بسیاری از افراد فراکسیون، مالکان آذربایجانی بودند که مقامات شوروی از ورودشان به مجلس چهاردهم جلوگیری کرده بودند و حکومت تبریز املاکشان را مصادره کرده بود. متین‌دفتری بعدها نوشت که در جلسات فراکسیون احساس ناراحتی می‌کرد؛ زیرا تقریباً همه به زبان آذری صحبت می‌کردند. (۴۷)

گروه هوادار انگلستان به تعداد بیست و پنج نفر سومین فراکسیون بزرگ بود. این گروه را که فراکسیون ملی نام داشت، دو سیاستمدار سرشناس از مجلس پیشین، مدنی و ظاهری، رهبری می‌کردند. بسیاری از اعضای گروه نمایندگان حوزه‌های انتخابیه خوزستان، فارس، و سواحل خلیج فارس [بودند]. آنان در رأی‌گیریهای خطیر و مذاکرات غیرعلنی، رک و راست از انگلیس طرفداری می‌کردند اما در سخنرانیهای عمومی و جلسات علنی ترجیح می‌دادند از «توسعه‌طلبی کمونیستی، اتحاد شوروی و ازواطلبی ایالات متحده در گذشته سخن گویند تا از علائق استوار دوستی بین ایران و انگلستان.

بدین‌سان مجلس پانزدهم با اکثریت قابل توجه، اگر نه ثابت قوام شروع شد. قوام در کابینه دست برد و دو نفر دیگر از دموکراتها را وزیر مشاور خود کرد. به حکمت یاری داد رئیس مجلس شود. مزایای کلیه وزارتخانه‌ها بجز وزارت جنگ را افزایش داد و به لایحه مذاکره برای خرید ۱۰ میلیون دلار سلاح از ایالات متحده کمک کرد و درخواست خانواده سلطنتی را برای انتقال جنازه رضاشاه به منظور تشییع جنازه رسمی و تو کرد. جلسه بحث کابینه در خصوص این درخواست، زمانی که امیراحمدی امیرعلایی را خائن خواند، با مشت و لگد به پایان رسید. متین‌دفتری شکوه می‌کرد که اوضاع ناامیدکننده است: «ما ضعیف هستیم. این مرد، قوام، دو سال این بازی را ادامه خواهد داد و در پایان دو سال در وضعی خواهد بود که در انتخابات بعدی ثقلب کند. یگانه امید ما ایجاد شکاف در حزب دموکرات است.» (۴۸)

این امید زودتر از آن که اغلب سلطنت‌طلبهای خیلی خوش‌بین می‌توانستند توقع داشته باشند، واقعیت یافت؛ زیرا قوام به سبب شایبی که برای کوبیدن حزب توده و شاه داشت، ابوهی از عناصر متضاد را از اشراف زمینداری مانند حکمت، امینی و فرمانفرما گرفته تا روشنفکران رادیکالی چون بهار، ارسنجانی، و محمود محمود؛ از کارخانه‌داران پولداری

همچون نیک‌پی؛ نمازی و هراتی تا اتحادیه‌های کارگری که مشتاق قاپدن رده‌های پایین حزب توده بودند؛ و از خانهای عشایر بویژه آقاخان بختیاری و خسرو قشقایی تا کارگزاران شهری که در لشکرکشیهای رضاشاه علیه عشایر پشتیبان پروپا قرص وی بودند، وارد حزب کرده بود. این ناهمگونی را قیام ایران نشریه وابسته به فراکسیون ملی بخوبی نشان می‌داد: «حزب دموکرات از گرگها و بره‌ها تشکیل شده است. میلیونرها، کارخانه‌دارها و تجار ثروتمندی که با زور و ارعاب برگرده مردم سوارند؛ همین طور کارگران و دهقانان که با رشوه به پای صندوقهای رأی کشانده می‌شوند. نشریه حزب مدعی است که اعزاز نیک‌پی نماینده کارگران است؛ البته درستش این است که او «سلطان غارتگری» است که کارگزارش را استثمار می‌کند. از این گذشته، هراتی، کارخانه‌دار میلیونر یزدی آنقدر گستاخ است که می‌گوید اگر با کادیلاک به مجلس برود، بهتر می‌تواند حامی کارگران باشد.»^(۴۹)

این تضادهای بزودی حزب دموکرات را متفرق کرد. در نخستین اجلاس فراکسیون اکثریت اعضایی اعتنا به دستورهای قوام تصمیم گرفتند به اعتبارنامه هر نماینده نه به عنوان یک گروه بلکه بر طبق تشخیص فردی خود رأی دهند.^(۵۰) در نتیجه دموکراتهای محافظه کار به نمایندگان سلطنت طلب و هوادار انگلیس پیوستند و اعتبارنامه ارسنجانی را رد کردند. ذوالفقاری مخالفت با ارسنجانی را چنین جمع‌بندی کرد: «این آقا چطور رأی آورده و نماینده مجلس شده؟ قبل از آن که انتخاب شود، نه وکیل بود و نه وزیر، نه فرماندار و نه حتی کارمند اداره. فقط یک روزنامه‌نویس بود. آن هم روزنامه‌نویسی با سابق سیاسی مشکوک.»^(۵۱) با وقوع اعتصاب کارگران در کوره‌پزخانه‌ای بیرون تهران برای افزایش دستمزد، اسکی از درخواست آنان حمایت کرد اما حکومت با اعزام نیروی انتظامی اعتصاب را به هم زد و چاپخانه اسکی را اشغال کرد. هنگامی که قوام با برگزاری کنگره دو سالانه برای حذف ماده مربوط به حق رأی زنان مخالفت کرد، سه نماینده مرتبط با بازار از حزب کناره‌گیری کردند و زمانی که دموکرات ایران در محکوم کردن شکاف وسیع بین فقیر و غنی اصرار کرد، نمایندگان توانگری چون آقاخان بختیاری اعتراض کردند که «حزب به تبلیغات نفاق افکنانه دست می‌زند و بدین وسیله طبقات جامعه را به جان هم می‌اندازد.»^(۵۲) در این ضمن، سلطنت‌طلبان نیز معتقد بودند که دموکراتها با استفاده از روشهای تروریستی، خصومت اجتماعی را برمی‌انگیزند و طبقه زمیندار را متزلزل می‌کنند.^(۵۳)

این اختلافات به ناگزیر اکثریت قوام را زایل ساخت. در اوایل تیرماه پنج عضو دیگر حزب انضباط حزبی را رعایت نکردند و اعلام داشتند که به سعی خود و بدون کمک حکومت انتخاب شده‌اند. در اواسط همین ماه پنج نفر دیگر با پیشنهاد قوام مبنی بر این که

اختلافات داخلی باید در درون فراکسیون حزب حل و فصل شود نه در صحن مجلس. مخالفت کردند. یکی از اعضا اعتراف کرد که «به بعضی از به اصطلاح رهبران حزب چندان احترامی قائل نیستم» و دیگری گفت «من که پیشه‌وری زحمتکش‌ام، چطور می‌توانم از میلیونرهای فاسد بیکاره پشتیبانی کنم»^(۵۶) در مهرماه چون قوام پس از تأخیر فراوان سرانجام پیشنهاد های نفتی ایران و شوروی را به مجلس تقدیم کرد، اکثریت وسیع دموکراتها به مخالفتان پیوستند و پیشنهاد را رد کردند اما قوام برای بی‌اثر کردن آن ماهرانه «دو تاکیک را به کار بست. نخست، از پشتیبانی علنی موافقت‌نامه سرباز زد و به این وسیله از این خطر اجتناب کرد که رد آن به عنوان رأی عدم اعتماد به حکومت تلقی شود. دوه، به دنبال رد آن، به حمله به انگلستان پرداخت و بنابراین خط‌مشی «موازنه مثبت» را حفظ کرد. او از مجلس اجازه کسب کرد که در خصوص قرارداد «ناعادلانه» ۱۳۱۲ با شرکت نفت ایران و انگلیس مذاکره کند و مطبوعات را ترغیب کرد که خواستار بازگشت بحرین شوند با این عنوان که «امپریالیسم ناو جنگی» بحرین را از ایران گرفته است و از طریق رادبو مردم و اتحاد شوروی را مطمئن ساخت که به روئیه «موازنه مثبت» خود ادامه خواهد داد.

اگرچه قوام مسأله نفت را از سر گذراند، دو هفته بعد با کناره‌گیری حکمت از حزب دموکرات، سقوط کرد. علل کناره‌گیری هنوز مبهم است. در عین آن که یاران قوام مدعی بودند حکمت را با تطبیع به کناره‌گیری واداشته‌اند، حامیان حکمت می‌گفتند که قوام «بارد کردن پیشنهاد برگزاری کنگره دو سالانه حزب و انجام اصلاحات اجتماعی» به اصول حزب خیانت کرده است. خود حکمت بعدها نوشت که یارانش او را وادار به قطع رابطه با همکار دیرینش قوام کرده‌اند.^(۵۷) دلایل هر چه باشند، حکمت با کناره‌گیری خود، حدود بیست نماینده را که به کمک وی از حوزه‌های انتخابیه کرمان و فارس وکیل شده بودند، با خود از حزب بیرون برد. مخالفان بی‌درنگ موضعی تهاجمی گرفتند و با اجتماع در مجلس خواستار گرفتن رأی اعتماد حکومت از مجلس شدند. از ۱۱۲ نماینده حاضر، ۳۶ نفر رأی منفی، ۴۵ نفر - کمتر از نصف حاضران - رأی مثبت، و ۳۱ نفر - تقریباً همه دموکراتهای سابق - رأی مستعجاب دادند. درست به محض این که قوام استعفا داد و برای «معالجات پزشکی» به پاریس پرواز کرد، شاه‌نقب و جناب اشرف را از او پس گرفت و سلطنت‌طلبها درخواست تعقیب وی را به سبب فروش مجوزهای وارداتی برای انباشتن صندوق حزب دموکرات به مجلس دادند.

با رفتن قوام، شکاف بین دموکراتها بیشتر شد. هنگامی که سازمان جوانان استقلال خود را از «مالکان محافظه‌کار» در کمیته مرکزی اعلام کرد، این کمیته سازمان جوانان را به علت

«تحرفات فوق چچی» متفصل کرد و نشریه سازمان موسوم به بهرام را به دلیل چاپ مقاله‌ای «جنجال برانگیزه با عنوان «ثروت‌مندان غارتگر» محکوم ساخت. کمیته مرکزی، اسکی را نیز اخراج کرد که ضمن آن اعضای اسکی دفتر کمیته مرکزی را اشغال کردند تا اموال حزب را صاحب شوند. دموکراتهایی که هنوز به قوام وفادار بودند، بیهوده اعتراض کردند که دین را در سراسر دنیا قبول دارند که اگر اتحادیه‌ای در سیاست دخالت کند، دیگر اتحادیه حقیقی محسوب نمی‌شود. طبقه کارگر که تا قبل از آن که سیاستهای مدیران قوام آرامشی به آن دهد طبقه بسیار ناراحتی بود، اکنون دوباره به اقدامات آشوبگرانه وادار شده است. متأسفانه محرکان فعلی، اعضای سابق حزب خود ما هستند.^(۵۶) بدین سان، نقشه بلندپروازانه قوام برای ایجاد یک سازمان سیاسی منضبط و شاید حتی دولتی تک حزبی پایان یافت.

در دو سال متعاقب خروج قوام، شاهد ورود شاه به کانون عرصه سیاسی هستیم. شاه تا سال ۱۳۲۶ تصویر پادشاهی مشروطه را از خود ارائه داده بود که سلطنت می‌کرد نه حکومت؛ هرچند که در پشت صحنه اداره ارتش را به دست داشت و پیوسته با تقویت یا تضعیف بعضی وزرا دخالت می‌کرد. اما در سال ۱۳۲۷ وی علناً در امور جاری دخالت داشت و نه تنها وزرا بلکه نخست وزیران را نیز عزل و نصب می‌کرد. و در سال ۱۳۲۸ آنقدر قدرت داشت که برای افزایش چشمگیر اختیارات قانونی‌اش به دست خود پارلمان، مجلس مؤسسان برگزار کند. شاه جوان که با مبارزه مرگ و زندگی با مخالفان، سلطنت خود را آغاز کرده بود، اکنون نه تنها از آشوب سیاسی جان به در برده، بلکه به صورت نهاد اصلی کشور نیز درآمده بود.^(۵۷)

به صحنه آمدن شاه را دو عامل توجیه می‌کنند: توسعه مداوم نیروهای مسلح، و تعادل نیروها در مجلس. نیروهای مسلح که از ۶۵۱۰۰ نفر در ۱۳۲۰ به ۱۰۲۰۰۰ نفر در ۱۳۲۵ رسیده بود، به افزایش خود — به یاری امریکا — تا رقم ۱۲۰۰۰۰ نفر در ۱۳۲۸ ادامه داد. روحیه ارتش نیز، عمدتاً بر اثر «پیروزیهای دلاورانه» بر شورشیان کرد و آذربایجانی، بالا رفته بود. در سال ۱۳۲۷ یکی از معدود نمایندگان که هنوز جرأت انتقاد از دربار را داشت، هشدار داد: «قانون کلی این است که هر کس بر ارتش کشور تسلط دارد، امور کشور را نیز به دست داشته باشد. چه دلیلی دارد که اعلیحضرت، فرمانده کل قوا، با بازسازی نیروهای مسلح تهدیدی فزاینده برای آزادیهای قانونی کشور فراهم می‌سازد؟» در همان حال رئیس ستاد لازم دید کشور را علناً مطمئن سازد که «ارتش میهن پرست» فقط با ۱۲۰۰۰۰ نفر قوامی تواند پانزده میلیون نفر «هموطن عاشق آزادی» را احتمالاً تهدید کند.^(۵۸)

تعادل نیروها در مجلس پانزدهم نیز، همانند مجلس پیشین به شاه کمک کرد. در طرفی چهل و پنج دموکرات هنوز وفادار به قوام اصرار داشتند که مذاکرات توافق نفتی سال

۱۳۱۲ تجدید شود و اکنون در برابر انگلستان در صدد جنب حمایت امریکا بودند. گرایش سابق به اتحاد شوروی از سویی به دلیل ناکام ماندن مذاکرات نفتی قوام و از سویی به سبب آن که پس از ۱۳۲۶ استالین توجه فعال به ایران را متوقف کرده بود؛ دیگر وجود نداشت. در طرف دیگر بیست و پنج محافظه کار هوادار انگلیس در فراکسیون ملی قرار داشتند. آنان اگرچه علناً از توافق نفتی ۱۳۱۲ حمایت نمی کردند، با هر روئیه‌ای که مخفی روابط ایران و انگلیس باشد، مخالف بودند. در بین این دو گروه، سی و پنج نفر سلطنت طلب و حدود سی تن نماینده متقل وجود داشتند. سلطنت طلبان در قالب فراکسیون اتحاد ملی، در امور خارجی و مسائل داخلی هر دو، پیرو شاه بودند. نمایندگان مستقل بی آن که به فراکسیون وابسته باشند، از چهار حامی مصدق، دو تن هوادار شوروی، و بیست دموکرات سابق که همراه حکمت از حزب کناره گیری کرده بودند، تشکیل می شدند. بدین ترتیب سلطنت طلبها در موقعیتی بودند که با پشتیبانی از فراکسیون ملی یا حزب دموکرات می توانستند نقش تعیین کننده‌ای ایفا کنند و تنها نگرانی شان این بود که این دو گروه با یکدیگر و با نمایندگان مستقل متحد شوند.

فراکسیون اتحاد ملی، پس از سقوط قوام به فراکسیون ملی کریسپین و تعدادی از نمایندگان مستقل پیوست و حکیمی سلف قوام در ۱۳۲۵ را به نخست وزیری برگزید. در این بین دموکراتها و بسیاری از مستقلها به مصدق رأی دادند که فقط یک رأی کمتر از آرای حکیمی به دست آورد. نخست وزیر جدید چهار وزارتخانه را به هواداران انگلیس، پنج پست را به سلطنت طلبان، و یکی را به سهیلی - نخست وزیر هوادار امریکا در ۱۳۲۲ - برای اطمینان دادن به ایالات متحده، واگذار کرد. حکومت حکیمی در شش ماه آتی روئیه موافق دربار و انگلیس در پیش گرفت؛ همه کوششها را برای تجدید مذاکرات توافق نفتی ۱۳۱۲ عظیم گذاشت؛ لایحه‌ای برای ایجاد مجلس سنا که در قانون اساسی سال ۱۲۸۵ پیش بینی شده بود، تقدیم مجلس کرد؛ به تهیه لایحه بازخواست قوام به سبب سوء استفاده از وجود دولتی یاری داده؛ اعتبار لازم برای خرید ۲۰ میلیون دلار اسلحه را تأمین کرد؛ و با بستن باشگاههای دیگری از حزب توده، زندانی کردن ۱۲۰۰ کارگر هوادار آن حزب، و دستگیری آخرین استاندار رژیم خودمختار آذربایجان که قوام او را تحت حمایت خود گرفته بود، مبارزه با جناح چپ را شدت بخشید.

با این حال، ائتلاف حکیمی بتدریج به هم خورد. فراکسیون ملی حمایت خود را سست تر کرد؛ زیرا از طرفی ارتش اصرار به خلع سلاح عشایر جنوب داشت و از طرفی پلیس در تحقیقات مربوط به ترور مرموز محمد معبود سردبیر نشریه جنجالی مرد امروز، که اطلاعات

نامطلوبی را دربارهٔ اعضای خاندان سلطنتی فاش کرده بود، مسامحه می‌کرد. (۵۹) پس از قتل محمد مسعود، نمایندگان هوادار انگلیس همراه با دموکراتها به کاستن از بودجهٔ ارتش از ۲۰ میلیون دلار به ۱۰ میلیون دلار رأی دادند و روزنامه‌های طرفدار انگلستان برای تشکیل جبههٔ مطبوعاتی در برابر استبداد، به دموکراتها و حزب توده پیوستند. در این میان، سلطنت‌طلبها به این نتیجه رسیدند که حکومت مصمم‌تری هوادار امریکا - نه انگلیس - می‌تواند ۲۵۰ میلیون دلار هزینهٔ مورد نیاز برنامهٔ بزرگ هفت ساله را تأمین کند. هنگامی که رهبران فراکیون به دربار رفتند تا به شاه اطلاع دهند که کایه دیگر از اعتماد مجلس برخوردار نیست، حکیمی کناره‌گیری کرد.

فراکیون اتحاد ملی اکنون به دشمنان سابق خود، دموکراتها، پیوست تا عبدالحمین هژیر را به نخست‌وزیری برگزینند. نخست‌وزیر جدید یکی از مقامات بلندپایهٔ اداری بود که هم با قوام و هم با شاه مناسبات خوبی داشت. هژیر حمایت قوام را بدان جهت پشت سر داشت که علناً مدافع ارتباط نزدیکتر با امریکا بود و در همهٔ کابینه‌های اخیر وی صادقانه خدمت کرده بود. او همچنین مورد توجه دربار بود؛ زیرا از تشکیل ارتش انتقاد نمی‌کرد و در یوروکراسی دولتی دورهٔ رضاشاه کار کرده بود. هژیر، فرزند یکی از مجاهدان مسلح انقلاب مشروطه، از پایین‌ترین رده‌های اداری به مقام بازرس بانک ملی صعود کرده بود. اگرچه در طول خدمت ثروتی اندوخته بود، پس از سهیلی اولین نخست‌وزیری بود که به خانواده‌های اعیان وابستگی نداشت.

هژیر هنگام تشکیل کابینه، پنج وزارتخانه به سلطنت‌طلبان و چهار وزارتخانه به یاران قوام واگذار کرد و علاوه بر این قول داد لایحهٔ بازخواست قوام را بازپس گیرد و مذاکرات محرمانه‌ای را برای تجدیدنظر کامل، در توافق نفتی ۱۳۱۲ آغاز کرد. (۶۰) در عوض، دموکراتها حکومت را برای افزایش لایحهٔ بودجهٔ ارتش از ۱۰ میلیون دلار به ۱۶ میلیون دلار، و امضای قراردادهایی با شرکتهای امریکایی برای ساختن فرودگاههای نظامی در اهواز و نیروزآباد کمک کردند. مخالفان بشدت واکنش نشان دادند. مخالفان مذهبی به زعامت کاشانی اعتصاب عمومی یک روزه‌ای در بازار و تظاهرات عظیمی در مقابل مجلس در اعتراض به انتخاب مردمی که مدت بیست سال با کمال میل ابزار دست دیکتاتوری نظامی بوده، به راه انداختند. (۶۱) یک نفر تظاهرکننده کشته و بیش از هفتاد تن زخمی شد. در این میان، فراکیون ملی هوادار انگلیس و تعدادی از نمایندگان مستقل حکومت را در تنگنا گذاشت، از مزایای اعطایی به ارتش انتقاد کرد، کوششهای انجام شده برای لغو بازخواست از قوام را عقیم ساخت، و مهتر از همه، به بودجهٔ سالانه رأی نداد. (۶۲) مجلس در گرداب

مناقشه، نهمت زنی و نشست و برخاست در غلتید. سرانجام، پس از چهار ماه کارشکنی، هژیر تسلیم شد و کناره گرفت.

فراکسیونها در هفته دیگر در بن بست تعیین جانشین گیر کردند. شاه، عصبانی از این تأخیر با پیش گذاشت و از ساعد، نخست وزیر سال ۱۳۲۳ خواست تا کابینه جدید را تشکیل دهد. این امر آشوبی پارلمانی ایجاد کرد. در حالی که سلطنت طلب ها می گفتند شاه اختیار قانونی برای تعیین وزرا - بشرطی که مورد تأیید مجلس باشند - دارد، دموکراتها متقابلاً اظهار می داشتند که فقط مجلس حق تعیین کابینه را دارد و نقض این حق می تواند ایران را به روزهای سیاه استبداد قاجار بازگرداند.^(۶۳) دموکراتهای قوام با جلب تعدادی کافی از نمایندگان مستقل، کارشکنی مؤثری را بر ضد نخست وزیر آغاز کردند و اعلام داشتند که به این شیوه های خطرناک متوسل می شوند تا به ملت نشان دهند که «درباریان مرتجع» حضور شاه جوانه را به تمسخر قانون اساسی ایران وا داشته اند. روشن بود که قوام گرچه در ایران نبود، چندان قدرت یافته بود که در کار شاه اختلال کند. در دی ۱۳۲۷ وزارت کشور امریکا این شایعه را شنید که شاه جویای فرصتی است تا مسأله اصلاح قانون اساسی را مطرح سازد و از این طریق موقعیت خود را در برابر مجلس تقویت کند.^(۶۴)

این فرصت در [۱۵] بهمن دست داد؛ یعنی زمانی که شاه هنگام بازدید از دانشگاه تهران توسط عکاس جوانی هدف گلوله قرار گرفت و زخمی شد. با آن که ضارب بدون کشف ارتباط احتمالی سیاسی اش در جا کشته شد، مدارک هویتش نشان می داد که برای نشریه مذهبی پرچم اسلام کار می کرده و وجهی به اتحادیه روزنامه نگاران وابسته به جنبش کارگری هوادار حزب توده پرداخته است.^(۶۵) شاه با استفاده از همدردی مردم و با این ادعا که ضارب مرتبط با توطئه کمونیستی - مذهبی بود، بی درنگ به سرکوب کلیه مخالفان پرداخت. وی در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام کرد؛ همه روزنامه های عمده مخالف دربار را برچید، حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود، کاشانی را به بیروت تبعید کرد؛ مصدق را به املاکش فرستاد، و کوشید که حتی قوام را در توطئه دخیل نشان دهد. او همچنین فوراً مجلس مؤسسان را تشکیل داد. مجلس که در اثنای حکومت نظامی انتخاب شده بود، به اتفاق آرا به تشکیل مجلس سنا که نصف اعضایش را شاه انتخاب می کرد - رأی داد و به شاه اختیار داد که هر زمان بخواهد، مجلس را منحل کند؛ به شرطی که همزمان با آن فرمان انتخابات جدید را صادر نماید و در عرض سه ماه مجلس جدید را تشکیل دهد.

شاه در چند ماه آخر مجلس پانزدهم به کسب امتیازات ادامه داد. حکومت ساعد، به حمایت اکثریت نمایندگان، قول داد نیروهای مسلح را تقویت کند؛ حقوق نظامیان را افزایش

دهد، و هرگونه تبلیغاتی را که افانون و نظم عمومی را مختل سازده، قدغن کند. (۶۶) قانون مطبوعات برای هرکس که به انتقاد از حکومت و اعضای خاندان سلطنت می پرداخت، مجازاتهای سخت تری پیش بینی کرد. به رضاشاه لقب «کبیر» اعطا شد و جدش برای تشیع رسمی به تهران انتقال یافت. املاک سلطنتی که در سال ۱۳۲۰ به دولت داده شده بود، به شاه بازپس داده شد. یکی از نمایندگان شاه دوست هنگام صحبت از انتقال املاک گفت: «عالیحضرت باید همه این املاک را صاحب شوند؛ زیرا سلطنت ما که یکی از قدیم ترین نظامهای پادشاهی در جهان است باید به صورتی قابل مقایسه با ثروتمندترین دربار اروپا به حیات خود ادامه دهد.» (۶۷) بالآخره دکتر منوچهر اقبال شاه دوست در آتشهای از یک خانواده اعیان زمیندار، وزیر کشور شد تا ماشین انتخاباتی را برای مجلس شانزدهم آتی آماده کند. مصدق و دیگر مخالفان اعتراض کردند که شاه حادثه سوء قصد را محملی برای کودتای سلطنتی کرده است.

انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ - بهمن ۱۳۲۸)

نخستین بخش از عمر مجلس شانزدهم، صرف مبارزه قدرت بین قوام و شاه، و مسأله امتیاز نفت شوروی شده بود و افتتاح مجلس شانزدهم، وقف مبارزه قانون اساسی بین مصدق و شاه، و بحران مربوط به شرکت نفت ایران و انگلیس می شد. شاه بر آن اشرافی ماکیاولی صفت چیره گشته بود فقط برای آن که خود را گرفتار مردم گرای فسادناپذیری بیند که مصمم بود تا حکومت مشروطه اصیلی ایجاد کند و منابع طبیعی کشور را به زیر نظارت ملی درآورد. کشمکشهای قدیم قانون اساسی دوباره، اما به شکل جدید و با حربه های دیگر، از سر گرفته می شد.

با آغاز انتخابات مجلس شانزدهم و نخستین مجلس سنا، موقعیت شاه مستحکم می نمود. قانون اساسی اصلاح شده بود تا اختیارات رئیس کشور را کامل کند. نیروهای مسلح همچنان تحت نظر شخصی فرمانده کل قوا قرار داشت. تملک اراضی به دربار باز پس داده شده بود و سازمان اداری، بخصوص دستگاه انتخاباتی، در دست شاه و دستها مطمئن می نمود. به نظر می رسید که سلطنت تقریباً از همان قدرت دوران پیش از شهریور ۱۳۲۰ برخوردار است.

اما این ظواهر فریبنده بود؛ زیرا شاه ضعفهای جدی داشت. نخست این که در اواخر سال ۱۳۲۸ بتدریج محبوبیت خود را از دست داد؛ چرا که از طرفی در مورد مسأله نفت با انگلستان مقابله نکرد و از سویی ظهورش در عرصه سیاست، کشور را به یاد پدر مستبدش انداخت. دوم این که وی نه تنها در مورد مشاوران نظامی و سخت افزار بلکه برای کمکهای اقتصادی به منظور آغاز برنامه هشت ساله نیز که مدتها مورد بحث بود، به امریکا وابسته بود. اما امریکا، که هنوز داغ سقوط کومین تانگ را به تن داشت، به آسانی چیزی نمی داد. کنگره، به

گزارش نیویورک تایمز، یاد گرفته بود که پول را توی سوراخ موش نریزه، و در نتیجه پیش از بررسی کمک دیگری به ایران، خواستار اصلاحات اجتماعی و محو فساد بود.^(۶۸) در این میان، وزارت کشور احساس کرد که شاه مشاوران نظامی را نادیده گرفته، قانون اساسی را با عجله تغییر داده و نگران تانکهاست و با توهّم در رویای ۵۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی برای درست کردن ارتشی ۳۰۰،۰۰۰ نفره است. سنّیر امریکا حتی یک نیشتر در مانی آرامه برای شاه پیشنهاد کرد.^(۶۹)

این ضعفها در مهر ۱۳۲۸ که شاه در صدد بود برای درخواست کمک به امریکا برود و وزیر کشور شروع به انباشتن مجلس شانزدهم کرد، آشکار شد. چند روز پیش از عزیمت، مصدق با گروهی از سیاسیون، دانشجویان دانشگاه و اصناف بازار برای اعتراض به آزاد نبودن انتخابات به دربار رفت. این اجرای تکراری اعتراض ۱۳۲۶ بود با این فرق که این بار هدف خود شاه بود. در محوطه دربار اعتراض کنندگان کمیته بیست نفره‌ای به ریاست مصدق برای مذاکره با هژبر وزیر دربار انتخاب کردند. این کمیته که بزودی هسته اولیه جبهه ملی مصدق گردید، دارای سه هسته بود (جدول ۶ را ببینید). نخست شامل سیاسیون مهم ضد درباری بود؛ کسانی چون امیرعلایی، حقوقدانی اشرافی که در کابینه قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، مقام اداری مستقلى که اونیز با قوام کار کرده بود؛ و مشارعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمداری که ره کار که رضاشاه از صحنه بیرونش رانده بود. دومین عنصر، سیاسیونی وابسته بازار بودند؛ چون سید ابوالحسن [ابوالحسن] حائری زاده، یار نزدیک کاشانی از دوره نهضت ضد جمهوری سال ۱۳۰۴؛ مظفر بقایی، حقوقدانی تحصیل کرده اروپا که پایگاه سیاسی وی به بازار محافظه کار کرمان برمی گشت؛ و حسین مکی، کارمند جوانی از خانواده‌های بازاری یزد و مؤلف کتاب مشهوری با گرایش هواداری از روحانیت و ضدیت با پهلوی به نام تاریخ بیست ساله ایران. مکی و نیز بقایی و حائری زاده به عنوان حامیان قوام وارد مجلس پانزدهم شده اما بزودی حزب دموکرات را ترک گفته بودند تا تظاهرات بازار را بر ضد حکومت سازمان دهند. سومین و مهمترین عنصر در این کمیته تعدادی از رادیکالهای جوان و تحصیل کرده غرب از میان روشنفکران برجسته فارسی زبان بودند که از آن جمله اند دکتر کریم سنجایی و احمد زیرک زاده، دوره‌بر حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی، روزنامه نویس تحصیل کرده فرانسه از خانواده فاطمی در اصفهان که بعدها شهید اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیل کرده فرانسه که به رغم امکانات مالی (پدرش ریاست شیخیهای کرمان را داشت) از حزب توده و جناح رادیکال حزب دموکرات حمایت کرده بود.

نام	شغل	محل تحصیلات عالی	محل اقامت	محل و تاریخ تولد	منشأ طبقه‌ای	منشأ قومی	وابستگی سیاسی	سابقه سیاسی	اتیه سیاسی
مصطفی محمد	ژمندار	سوئیس و فرانسه	تهران	تهران ۱۲۵۸	اعیان زمیندار	فارس	نژاد	مخالف رضاشاه	رئیس جبهه ملی
فاطمی، حسین	روزنامه‌نگار	فرانسه	تهران	تهران ۱۳۹۶	اعیان زمیندار	فارس	سرمدبیر یاختر امروز	هوادار حزب توده (۱۳۲۰-۱۳۲۲)	کابینه مصدق
سنجاس، کریم	استاد حقوق	فرانسه	تهران	کرمانشاه ۱۲۸۲	خان	کرد	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
زیرگرداده، احمد	مهندس	سوئیس	تهران	اصفهان ۱۲۸۷	طبقه متوسط شهری	فارس	حزب ایران	حزب ایران	کابینه مصدق
شایگان، علی	استاد حقوق	فرانسه	تهران	شیراز ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	جامعه حقوقدانان	حزب دموکرات قوام	کابینه مصدق
رضوی، احمد	مهندس	فرانسه	تهران	کرمان ۱۲۸۵	اعیان زمیندار	فارس	ندارد	حزب دموکرات قوام	کابینه مصدق
امیرعلایی، شمس‌الدین	حقوقدان	فرانسه	تهران	تهران ۱۲۷۴	اشراق قاجار	قاجار، فارس	جامعه حقوقدانان	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	کابینه مصدق
نریمان، محمود	مقام کشوری	سوئیس	تهران	تهران ۱۳۷۲	طبقه متوسط شهری	فارس	ندارد	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	کابینه مصدق
مشار، اندام	مقام کشوری	ایران	تهران	تهران ۱۲۶۷	طبقه متوسط شهری	فارس	ندارد	مخالف رضاشاه	کابینه مصدق
کاویانی، رضا	حقوقدان	فرانسه	تهران	تهران ۱۲۹۲	طبقه متوسط شهری	فارس	جامعه حقوقدانان	ندارد	کابینه مصدق
مکی، حسین	مقام کشوری	ایران	تهران	یزد ۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و یزد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
بفاج، مظفر	حقوقدان	فرانسه	تهران	کرمان ۱۲۸۱	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و کرمان	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
حائری زاده، ابوالحسن	روحانی	ایران	تهران	یزد ۱۲۶۸	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و یزد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
آیت‌الله غروی	روحانی	عراق (نجف)	تهران	لاهیجان؟	طبقه متوسط شهری	فارس	بازار تهران و گیلان	ندارد	ترک جبهه ملی ۱۳۳۱
عمیدی، بهری، ابوالحسن	حقوقدان	ایران	تهران	بابل ۱۲۸۲	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر داد	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۰
ملکی، احمد	روزنامه‌نگار	ایران	تهران	تهران ۱۲۸۴	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر سناره	حزب دموکرات قوام	ترک جبهه ملی ۱۳۳۰
جلال نائینی، (محمد رضا)	حقوقدان	ایران	تهران	تهران ۱۲۹۳	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر کتور	هوادار سید ضیا (۱۳۲۰-۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
آزاد، عبدالقدیر	مقام کشوری	ندارد	تهران	سیزوار ۱۳۷۲	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر آزاد	مخالف رضاشاه	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
حائلی، عباس	روزنامه‌نگار و مؤلف	ندارد	تهران	تهران ۱۲۷۴	طبقه متوسط شهری	فارس	سرمدبیر افنام	هوادار سید ضیا (۱۳۲۰-۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹
حلقوری، ارسلان	حقوقدان	فرانسه	تهران	بابل ۱۲۸۲	اعیان زمیندار	فارس	ندارد	حزب ایران (۱۳۲۳ و ۱۳۲۴)	ترک جبهه ملی ۱۳۲۹

تحصن در دربار چندان نگرانی ایجاد کرد که دربار قول داد به بی قانونی در انتخابات پایان دهد. کمیته بیست نفره، با قول گرفتن از دربار، یارانشان را متفرق کرده، به خانه دکتر مصدق رفتند و پس از گفتگوی فراوان این تصمیم تاریخی را گرفتند که ائتلاف وسیعی به نام جبهه ملی تشکیل دهند. جبهه ملی در نخستین بیانیه عمومی اش سه درخواست خاص را عرضه کرد: انتخابات عادلانه، لغو حکومت نظامی، و آزادی مطبوعات.^(۷۰) همان طور که یکی از دست‌اندرکاران نوشت، مسأله نفت در جلسه بنیانگذاری مطرح نشد؛ زیرا رهبران در آن زمان مجذوب انتخابات بودند، نه شرکت نفت ایران و انگلیس.^(۷۱) جلسه همچنین مصدق را به ریاست جبهه برگزید و کمیته‌ای را مأمور تدوین برنامه و اساسنامه (مشور) کرد. برنامه که چند ماه بعد منتشر شد، خواهان استقرار عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و آزادی بیان عقاید سیاسی، و بهبود وضع اقتصادی بود.^(۷۲) طبق اساسنامه یک شورای مرکزی تشکیل شد و از سازمانهایی مانند هیأت مدیره روزنامه‌ها، اتحادیه‌های دانشجویی، تشکلهای صنفی و احزاب سیاسی، ولی نه از افراد، خواسته شد که به جبهه ملی بپیوندند. مصدق، هم پیش و هم پس از تشکیل جبهه تأکید داشت که ایران بیشتر نیازمند ائتلاف آزاد سازمانها در جهت یک هدف عام است تا حزب سیاسی سازمان‌یافته‌ای با اعضای منضبط و برنامه دقیق. او همچنین تأکید می‌کرد که می‌خواهد نه از جانب فلان حزب بلکه برای عموم ملت سخن بگوید.^(۷۳) در ماههای پیش رو، این چهار سازمان به جبهه ملی پیوستند و حمایت سازمان‌یافته اصلی را پشت سر مصدق به وجود آوردند: حزب ایران، حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران، و جامعه مجاهدین اسلام [مجمع مسلمانات مجاهد]. حزب ایران، اگرچه در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ از هواداری حزب توده به هواداری مصدق تغییر موضع داده بود، رهبران اولیه خود، آرمان سوسیالیستی‌اش، و پایگاه خود را در طبقه متوسط شاغل - بخصوص در بین مهندسان که بنیانگذاران حزب بودند، در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاه که کارمندان دولت بودند، خصوصاً در وزارت اقتصاد و سازمان ثبت اسناد و املاک، در بین زنان دارای تحصیلات جدید که برایشان سازمان زنان تشکیل داد؛ و در بین دانشجویان که برایشان سازمان جوانان را با نشریه هفتگی جوانان سوسیالیست به وجود آورد - همچنان حفظ کرد. اعضای حزب منحصرأ از مسلمانان بودند؛ زیرا در اوراق پذیرش، عضویت افراد غیرمسلمان ممنوع شده بود.^(۷۴)

نشریه حزب به نام جبهه آزادی خواستار تقویت سلطنت مشروطه، تأمین استقلال ملی، فرد اشرافیت زمیندار، و ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی بود. منظور از تقویت سلطنت مشروطه، گسستن پیوند بین دربار و افسران ارتش، الغای مصوبات مجلس مؤسسان، و تبدیل شاه به

رئیس تشریفاتی کشور بود. این نشریه در مقاله‌ای با عنوان «ملت باید حکومت کند، شاه باید سلطنت کند»، از روح‌القوانین مستسکیو نقل قول کرد تا بگوید که تمرکز قدرت در دست شاه جامعه‌ای ضعیف و مردمانی فاسد پدید می‌آورد. مقصود از تأمین استقلال ملی، پیش گرفتن سیاستی کاملاً بیطرفانه در امور خارجی؛ مبارزه با امپریالیسم، اخراج مشاوران نظامی امریکایی، ملی کردن شرکت انگلیسی نفت و شیلات تحت نظر شوروی، و مبارزه عقیدتی با «تحسین غیرانتقادی کمونیسم بیگانه» توسط حزب توده بود. منظور از طرد اشرافیت زمیندار، بهره‌گیری از طرق مسالمت‌آمیز چون اصلاحات ارضی، قوانین مبارزه با فساد، و مجازات جبهه‌گیری در ارتش، برای سلب قدرت «خانواده‌های فئودال» بود. و منظور از جامعه سوسیالیستی، مساوات کامل بین کلیهٔ آحاد ملت از جمله زنان، و مالکیت عمومی ابزار اصلی تولید بود. حزب اعتقاد داشت که فقط سوسیالیسم قادر است کشور را بسرعت صنعتی کند؛ دموکراسی حقیقی - حکومت اکثریت با تضمین توجه به نظرات اقلیت - به وجود آورد؛ جنگ طبقاتی بین «توانگران استثمارگر» و «تهیدستان استثمارشونده» را از بین ببرد، و برخلاف «کمونیسم بین‌المللی انحادی» حقوق مشروع هویت مذهبی و ملی را محترم شمارد. (۷۵)

حزب زحمتکشان را بقایی، دموکرات سابق، و خلیل ملکی، روشنفکر مارکسیست که حزب توده را به دلیل اختلافات سیاسی با رهبران حزب ترک کرده بود، تشکیل دادند. خواسته‌های اصلی برنامهٔ حزب زحمتکشان، استقرار سلطنت اصیل مشروطه، لغو امتیازات اشرافی، تقویت صنایع کوچک، استقلال ملی از «همة اشکال امپریالیسم از جمله امپریالیسم روس»، و «رفع تنش طبقاتی بین کارگر و کارفرما» بود. (۷۶) حزب نظرات خود را از طریق نشریهٔ شاهد، و در زمانی که توقیف بود، از طریق جانشین آن عطار ابلاغ می‌کرد. اعضای حزب که حدود ۵۰۰ نفر بودند، عمدتاً از سه منبع تشکیل می‌شد: دانشگاه تهران، که در آنجا نشریهٔ جوانان حزب به نام نیروی سوم و نشریهٔ روشنفکرانهٔ علم و زندگی تیراژ وسیعی داشت؛ کرمان، زادگاه بقایی؛ و کسبهٔ کرمانی بویژه عطاران در بازار تهران. نخستین بیانیهٔ حزب نه فقط با پشتیبانی مصدق، که کاشانی و کلی - دو حامی بازار - نیز روبرو شد. (۷۷)

علاوه بر این، حزب زحمتکشان حمایت رئیس دارودسته‌های خیابانی، شعبان بی‌مخ، را جلب کرد. شعبان بی‌مخ ورزشکاری در محلهٔ بدنام تهران بود که مخالفانش او را چاقوکش بزنج بهادری می‌دانستند اما حامیانش به عنوان چهره‌ای مردمی در سنت لوطیگری تحسینش می‌کردند.

در عین حال که ارگان مرکزی حزب، شاهد، عمدتاً به بازار توجه داشت، نشریهٔ

روشنفکرانه نیروی سوم و مجله علم و زندگی مبلغ بیطرفی و سوسیالیسم و همچنین مشروطیت بود. خلیل ملکی در سلسله مقالاتی به عنوان نیروی سوم چیست؟ اظهار می‌داشت: «ما، هم از امپریالیسم غربی و هم امپریالیسم اتحاد شوروی، هم از حزب توده و هم طبقه حاکم، هم از میلیتاریسم داخلی و هم کمونیسم بین‌المللی مستقل هستیم. با مردم افریقا، آسیا و امریکای لاتین، با جنبشهای دموکراتیک اروپا، و با اعضای عادی حزب توده که از رهبران هوادار روسیه و غیر دموکراتیک خودشان ناراضی‌اند، یکی هستیم. ما در جناح چپ جبهه ملی قرار داریم و بورژوازی ملی در جناح راست آن جای دارد.»^(۷۸) او همچنین اعلام داشت که حزب زحمتکشان بسیاری از نظرات مارکس را درباره اقتصاد، سیاست، تاریخ و جامعه قبول دارد اما تحلیل ماتریالیستی‌اش از مذهب را رد می‌کند: «ما اسلام را محترم می‌داریم؛ زیرا دین مردم و کشور ماست. علاوه بر این، آخرین دین بزرگی است که برای اعتلای شعور اجتماعی نوع بشر به وجود آمده است.»^(۷۹) علم و زندگی به فلسفه سیاسی غربی، به‌ویژه سوسیالیسم دموکراتیک، توجه داشت و مقالاتی درباره جنبش چارتیت، حزب کارگر بریتانیا، سازمانهای سوسیالیستی فرانسوی، بین‌الملل دوم، کنترل کارگر یوگسلاوی، و اهمیت مانیفست کمونیست مارکس انتشار داد. همچنین گزینه‌هایی از سوسیالیسم توین مندرس فرانس، من کمونیست بودم ریچارد رایت، خدایی که ساقط شد آندره ژید، بلشویسم برتراند راسل، و گزارش سرخوردگی هوارد فاست از کمونیسم را ترجمه کرد. به این ترتیب، حزب زحمتکشان ترکیب غربی بود از کبه خرده‌پای بازار و روشنفکران سوسیالیست دانشگاه تهران، این تضاد در سالهای آتی حزب را درهم شکافت.

حزب ملت ایران را داریوش فروهر، دانشجوی جوان حقوق که تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۶-۱۳۵۸ همچنان نقشی در جبهه ملی ایفا کرد، بنیان نهاد. فروهر، فرزند یک افسر ارتش در ۱۳۰۸ در اصفهان متولد شد اما در اورمیه و تهران رشد کرد. فعالیت‌های سیاسی‌اش را در ۱۳۲۲، به محض دستگیری پدرش به دست انگلیسها به دلیل ظنن بودن به ارتباطش با آلمان، آغاز کرد. داریوش فروهر، از نخستین دوستانان دکتر مصدق، از همان سال ۱۳۲۳ تظاهرات دیرستانی در حمایت از مصدق راه انداخته و در بازداشت‌های جمعی ۱۳۲۸ به علت فعالیت‌هایش در دانشگاه تهران دستگیر شده بود. وی هنگام تحصیل در دانشگاه همراه با همکلاسی‌اش محسن پزشکپور یک سازمان ناسیونالیستی افراطی به نام حزب پان‌ایرانیست ایران تشکیل داده بود اما چون در علاقه همکاریش به مصدق تردید کرد، فوراً حزب پان‌ایرانیست را ترک گفت و خودش حزب ملت ایران را تشکیل داد. حزب ملت ایران که راه

خود را به ستوان جهانسوز، افسری که در سال ۱۳۱۶ به سبب دتوطئه فاشیستی، بر ضد رضاشاه اعدام شده بود نسبت می داد، بشدت ضد دربار، ضد کمونیست، ضد سرمایه داری، ضد سوسی [ضد عرب]؛ و حتی ضد روحانیت بود. این حزب می خواست با بازپس گرفتن سرزمینهای از دست رفته بحرین، افغانستان، و قفقاز، ایران را باز سازد و مدعی بود که «نژاد خالص ایرانی» را نه تنها کمونیسم شوروی و سرمایه داری انگلستان، که توسعه طلبی عربها و ترکها نیز تهدید می کند. علاوه بر این، اعتقاد داشت که «ملایان مرتجع»، «زمینداران استثمارگر»، قدرتهای بیگانه، و اقلیتهای مذهبی، بویژه یهودیان و بهائیهها، مسبب واپس ماندگی ایران هستند. حزب ملت ایران، با چند صد نفر عضو، اغلب از دانش آموزان دبیرستانهای تهران، در رهبری جبهه ملی چندان وزنی نداشت.

جامعه مجاهدین اسلام را آیت الله کاشانی، خاندان او، سه تاجر ثروتمند بازار، و واعظی به نام شمس الدین قنات آبادی رهبری می کردند. این جامعه که ساختاری سست داشت، عمدتاً از سوی بازار، بخصوص رؤسای اصناف، طلاب، و کسبه خرده پا، پشتیبانی می شد و اگرچه سخت مذهبی بود، بنیادگرایی جزمی نداشت. قصد اصلی جامعه تقویت موضع سیاسی کاشانی بود و سبیل بیانیه ها و اعلامیه هایش به بازار خطاب می کرد و خواستار اجرای احکام شرع، انقاع قوانین غیر مذهبی رضاشاه، برقراری مجدد حجاب، حمایت از صنایع ملی، و اتحاد مسلمانان در برابر غرب بود.

سازمان مسلح کوچکی موسوم به فدائیان اسلام ارتباط نزدیکی با کاشانی داشت اما رسماً عضو جبهه ملی محسوب نمی شد. این سازمان در سال ۱۳۲۵ توسط طلبه بیست و دو ساله ای در تهران [سید مجتبی میرلوحی] که نام نواب صفوی را به یاد بنیانگذاران دولت شیعی در ایران بر خود گذاشته بود، ایجاد شد. فدائیان اسلام برای مبارزه با هر نوع لامذهبی، در نخستین اقدام خود، کمروزی نویسنده نامدار غیر مذهبی و مورخ و پاکدین را ترور کرد.^(۸۰) قاتلان در دادگاه نظامی تبرئه شدند؛ زیرا از سویی رهبران دینی به نفع آنان پادرمیانی کردند و از طرفی مقامات حکومتی امیدوار بودند از آنان بر ضد حزب توده استفاده کنند.^(۸۱) اما فدائیان اسلام به جای همکاری با مقامات با کاشانی همکاری کردند و در راه انداختن اعتصاب در بازار بر ضد قوام، میتینگهای عمومی در طرفداری از اعراب فلسطین، و تظاهرات خشونت آمیز سال ۱۳۲۷ بر ضد هژیر نخست وزیر، پاریس دادند. در سال ۱۳۲۸ اغلب به اشتباه کاشانی را رهبر فدائیان اسلام می دانستند.

با این حال، فدائیان اسلام و گروه کاشانی، هم در ترکیب اجتماعی و هم در التزام عقیدتی با هم تفاوت داشتند. در حالی که دومی از پشتیبانی چشمگیر رده های بالای طبقه متوسط

ستی در سراسر کشور بر خوردار بود، اولی اعضای معدود خود را عمدتاً از میان جوانان شاغل در رده‌های پایین بازار تهران برمی‌گزیدند.^(۸۲)

علاوه بر این؛ در حالی که کاشانی از لحاظ سیاسی مصنعت‌گرا محسوب می‌شد، فدائیان اسلام به طور جزئی متعهد به اسلام بنیادی بودند. برنامه فدائیان اسلام از کلیات شرعی فراتر می‌رفت و تقاضاهای خاصی چون ممنوعیت مشروبات الکلی، توتون، تریاک، سینما و قمار؛ بریدن دست مجرمان و اعدام خلافکاران اصلاح‌ناپذیر؛ ممنوعیت هر نوع پوشاک بیگانه؛ مجازات رشوه‌گیر و رشوه‌دهنده؛ مجازات روحانیانی که از مقام مذهبی خود سوءاستفاده کرده باشند؛ حذف دروس غیراسلامی چون موسیقی از برنامه درسی مدارس؛ و حجاب زنان به منظور بازگشت به وظیفه سستی و مقدس خودشان در خانه^(۸۳) را مطرح می‌کرد.

به این ترتیب، جبهه ملی نماینده دو نیروی مختلف بود: طبقه متوسط سستی - بازار - متشکل از بازرگانان کوچک، روحانیان، رؤسای اصناف؛ و طبقه متوسط جدید - روشنفکران - متشکل از متخصصان، کارمندان، و دانشوران دارای تحصیلات جدید. گروه اول، با الهام از معلمان مکتب‌خانه‌ها و وعاظ مساجد، اسلام را شیوه‌ای برای زندگی، شرع را مبنای اصلی قوانین راستین، و روحانیان را محافظان راستین تشیع می‌دانستند. گروه دوم، فارغ‌التحصیلان مدارس دولتی جدید، مذهب را امری شخصی، قوانین ناپلئونی را مبنای مناسبی برای قانون مدنی، و روشنفکران تحصیلکرده غرب را شایسته‌ترین سازندگان و نوسازان جامعه تلقی می‌کردند. اولی با پیشه‌وران بازار ارتباط داشت، به سود حاصل از کسب و تجارت وابسته بود، طرفدار تجارت آزاد بود و با مداخله دولت در اقتصاد بازار مخالفت می‌کرد. دومی که از محل حقوق ماهانه امرار معاش می‌کرد، به دادوستد تجاری اعتماد نداشت، از تورم - که از سال ۱۳۱۶ شتاب گرفته بود - می‌هراسید، و دولت را به عنوان پیشگام نوسازی سریع می‌ستود. سلیقه این دو حتی در مورد خوراکی، پوشاک، تفریح، و زبان نیز تفاوت داشت. طبقه متوسط سستی همیشه به قهوه‌خانه می‌رفت، بندرت کراوات می‌زد، و در محاوره اصطلاحات عربی برگرفته از متون مقدس به کار می‌برد؛ در حالی که طبقه متوسط جدید در رستورانهای به شیوه اروپایی غذا می‌خورد، لباس کاملاً غربی به تن می‌کرد، و فارسی را با عبارات فرانسوی که یادگار تحصیلات جدید غیرمذهبی و نشریات آوانگارد بود، درمی‌آمیخت. خلاصه آن که یکی محافظه‌کار، مذهبی، تئوکرات، و تجارت‌پیشه؛ و دیگری نوگرا، دنیوی، تکنوکرات، و جامعه‌گرا بود.

این نیروهای ناهمو با سه علقه مشترک در جبهه ملی گرد هم آمدند: مبارزه دوش به

دوش با مجموعه دربار-ارثش؛ مبارزه با شرکت انگلیسی نفت؛ و اصول سیاسی و شخصیت پرجاذبه مصدق. مصدق به عنوان وزیر دارایی و استاندار سابق که به خویشاوندان و دوستان در محیط کار اعتنایی نداشت، به فسادناپذیری شهره بود و این خصلت در محیطی که فساد حکومتی آن را مفتضح کرده بود، بندرت به دست می‌آمد. او به عنوان شخصیت پارلمانی برجسته‌ای که با کودتای ۱۲۹۹، دیکتاتوری نظامی رضاشاه، و نفوذ پانشارنده خاندان سلطنتی مخالفت کرده بود، تجسم اصول والا و آرمانهای تحقق‌نا یافته انقلاب مشروطه بود. وی به عنوان سیاستمداری کهنه کار که مخالف اعطای امتیازات به بیگانگان بود، به وطن‌پرستی راستین و عاری از وابستگیهای خارجی شهرت داشت و به عنوان اشراف‌زاده‌ای استثنایی که در روستای متعلق به خود می‌زیست، با روستاییان خوش رفتار بود، با مصرف تجملی مخالفت داشت، اندک مدتی به تجارت پرداخت، مجلس چهاردهم را «دزدخانه» می‌نامید، و از مالیات بر مصرف‌کنندگان و صنوف انتقاد می‌کرد، از طبقه اعیان بود اما با طبقات متوسط و به نفع آنان سخن می‌گفت.

جبهه ملی با ترتیب دادن این ائتلاف، مقتدرانه وارد انتخابات مجلس شد. در شهرهای اصلی، بویژه تهران، اصفهان، یزد، شیراز، کاشان و کرمان نامزد تعیین کرد. مجلس مؤسسان را غیرقانونی خواند و بر نیاز به انتخابات عادلانه تأکید فراوان نهاد. به اصناف در ترتیب دادن اعتصاب در اعتراض به قصد حکومت برای افزایش مالیات پشه‌وران و صنعتگران کمک کرد. همچنین به خانواده‌ها در بیخ اجتماعات معترض به بی‌کفایتی حکومت در تأمین گندم، یاری داد. یک سلسله میتینگهای عمومی در دانشگاه و بازار به راه انداخت که به اجتماعی ۱۲۰۰۰ نفری در برابر ساختمان مجلس منجر شد. و دربار را متهم به پافشاری در نقشه‌هایش برای تقلب در نتایج انتخابات ساخت. مبارزه هنگامی به اوج رسید که یکی از اعضای فدائیان اسلام [سید حسین امامی] - همان کسی که کمروزی را در سال ۱۳۲۵ کشته بود - هزیر را ترور کرد. ساعد نخست‌وزیر فوراً انتخابات را متوقف کرد و دستور داد رأی‌گیری در تهران تجدید شود. در انتخابات بعدی، مصدق، حائری‌زاده، مکی، نریمان و شایگان از تهران، آزاد از سبزوار، بقایی از کرمان، و صالح از کاشان انتخاب شدند.^(۸۴) جمعی فقط هشت نفره از نمایندگان در مجلسی با یکصد و سی نماینده، بی‌اهمیت به نظر می‌رسید اما چنان که در ماههای آتی ثابت شد، این هشت نفر، با حمایت طبقات متوسط، نه تنها توانست مجلس را بلکه خود شاه و همه کشور را نیز به لرزه درآورد. به قول ریچارد کاتم نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران، شاه نمی‌تواند صدور اجازه انتخابات آزاد در تهران را بزرگترین اشتباه دوران سلطنت خود بداند.^(۸۵)

مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۰)

مجلس شانزدهم، به لحاظ اجتماعی و از این نظر که عمدتاً از افراد طبقه اعیان تشکیل می‌شد، با مجالس گذشته فرقی نداشت. از ۱۳۹ نماینده، ۸۳٪ از زمینداران، تجار ثروتمند، یا کارمندان عالی‌رتبه بودند.^(۸۶) این مجلس به لحاظ سیاسی به چهار گروه تقسیم می‌شد: هیأت نمایندگی کوچک، جبهه ملی؛ فواکسیون انگلیسی سرکردگان محافظه کار جنوبی؛ حدود چهل تن از زعمای مستقل، مانند ابوالقاسم امینی؛ خسرو قشقایی و ناصر ذوالفقاری؛ و اکثریت بزرگ نمایندگان شاه‌دوست. این اکثریت، علاوه بر این، متکی به سنا بود که از شاه‌دوستان کهنه کاری چون اسفندیاری و متین‌دفتری، و سیاستمداران مهمی که به رغم اختلافات پیشین خود با شاه اکنون پشتیبان وی بودند، مانند تقی‌زاده، حکیمی، ملکزاده، فرخ و عباس سعودی، انباشته بود.

چون در بهمن ۱۳۲۸ مجلس گشایش یافت، اکثریت سلطنت طلب ساعد را که کابینه‌اش شامل سه وزیر هوادار انگلیس بود، عزل کرد و نخست‌وزیری را به علی منصور (منصورالملک) سپرد که در زمان رضاشاه نخست‌وزیر و پس از تصرف مجدد تبریز استاندار آذربایجان شده بود. چنانکه انتظار می‌رفت، منصور کابینه خود را از شاه‌دوستان دوآتشه انباشت. برای نخستین بار پس از سال ۱۳۲۰، دربار در صدد بود همه گروه‌های دیگر را از حکومت محروم سازد.

جبهه ملی بی‌آنکه مرعوب شود، همچنان دربار را زیر فشار قرار داد و اعلام داشت: «هرچند نفرتش کم است، اما صدایش رسا و بلند خواهد بود؛ زیرا نماینده همه ملت است.»^(۸۷) مصدق گفت که حکومت جدید گواه افزایش بیش از حد قدرت سلطنت است. به نظر او چون هیچ قدرت خارجی کشور را تهدید نمی‌کرد، بودجه نظامی می‌بایست تا حد زیادی کاهش می‌یافت.^(۸۸) مصدق در حمله دیگری مضامین اساسی فلسفه سیاسی خود را به شرح زیر خلاصه کرد:

مجلس مؤسسان، ساختگی و غیرقانونی بود. ساختگی بوده زیرا نماینده مردم نبود. غیرقانونی بوده زیرا قانون اساسی را تحریف کرد. با این سخن مدعی آن نیستم که قانون مقدس و ماورای هرگونه تجدیدنظر و اصلاح است اما ادعا می‌کنم که هر تغییری در آن فقط توسط نمایندگان حقیقی مردم باید صورت گیرد... می‌خواهم با استفاده از این فرصت توصیه‌ای را که در شهریور ۲۰ هنگام رهایی از بازداشت سیاسی‌ام به شاه جوان کردم، به اطلاع عموم برسانم. به او توصیه کردم همان راهی را که پدرش رفته بود، نرود؛ چون پدرش دشمنان

زیادی برای خود تراشیده بود، به او توصیه کردم که از مشروطه انگلیس سرمشق بگیرد. شاه انگلستان بسیار مورد احترام است؛ زیرا دور از سیاست است و از مشغله کثیف عمل و نصب وزراء و کلا و استانداران اجتناب می‌کند. علاوه بر این بریتانیا عظمت خود را مدیون نظام سیاسی خویش است که سیاستمداران با کفایت و نیز مردم وطن پرست، فداکار و با وجدان را پرورش می‌دهد. کشوری که سیاستمداران با کفایت و مردمان وطن پرست نداشته باشد، هیچ چیز ندارد. به این دلیل اصلی است که من با دیکتاتوری فردی مخالفم. کشور متعلق به مردم است و مردم حق انکار ناپذیر جهت انتخاب نمایندگان خود دارند. اگر آنان این حق را اعمال نکنند، اقلیت کوچکی می‌تواند زمام امور را به دست گیرد و نه در جهت منافع اکثریت؛ بلکه برای نفع شخصی خود بکوشد. شاه باید قوا را از سیاست باشد اما با نیازها و تمایلات مردم در ارتباط باشد. اگر مردم بخواهند قانون را تغییر دهند، حق این کار را دارند - هرچه که باشد قانون متعلق به آنهاست اما تغییرات جدید در قانون اساسی، غیرقانونی است؛ زیرا با خواسته‌های حقیقی مردم مغایرت دارد. (۹۹)

در این ضمن، آزاد حکومت را متهم به سانسور ارگان اصناف تهران کرد. صالح به حمایت از کارمندان دولت که برای افزایش حقوق اعتصاب کرده بودند، سخن گفت. حائری زاده اظهار داشت که عدم اجرای عدالت راستین، مساوات اجتماعی، و قوانین اسلامی، طبقات اجتماعی - کارگران و صاحبان صنایع، دهقانان و زمینداران، روشنفکران و رهبران مذهبی - را به جان هم انداخته است. او افزود که حکومت با دخالت اداری در تمام امور کشور، بخصوص در بازار، مشکلات مضاعفی ایجاد کرده است. (۹۰) مکی پیشنهاد کرد برای رسیدگی به ترور محمد مسعود کمیته‌ای پارلمانی تشکیل گردد؛ پلیس را به دخالت در انتخابات اصناف متهم کرد؛ اغنیا را سرزنش کرد که با هدر دادن پول در سفرهای اروپا کمونیسم را ترویج می‌کنند؛ محدودیت واردات منسوجات ارزان قیمت را توصیه کرد؛ و اظهار داشت که حکومت اصناف خرده پا را برای مهار قیمت به شلاق می‌بندد اما به تجار عمده که مینوینها سود می‌برند، کاری ندارد. (۹۱) و کاشانی پیامی در اعتراض به ادامه تبعیدش در بیروت به مجلس فرستاد و هشدار داد، مثنی که برای کسب مشروطه خون خود را داده است، هرگز به زور مستبدان و دیکتاتورها تن در نخواهد داد. (۹۲)

با این حال جبهه ملی در خرداد ۱۳۲۹، پس از آن که حکومت به دنبال سالها مذاکره پنهانی با شرکت نفت ایران و انگلیس سرانجام پیشنهادهایی برای تجدیدنظر در قرارداد ۱۳۱۲ تقدیم مجلس کرد، توجه خود را از امور داخلی به امور خارجی معطوف داشت. جبهه ملی پیشنهادها را فروش مفت تلقی کرد - و با همصدایی حزب توده که اکنون نیم‌مخفی بود

— خواستار ملی کردن شرکت نفت شد. جبهه ملی، شرکت نفت را به پرداخت حق الامتیاز ناچیز، نادیده گرفتن مالیاتهای محلی، خودداری از آموزش دادن کارکنان ایرانی، تهدید به توسل به زور جهت انعقاد قرارداد ۱۳۱۲، دخالت در سیاست ملی، و بدینوسیله نقض حاکمیت کشور متهم کرد. منصوره، متزلزل از حمایت عمومی نسبت به ملی شدن نفت، در به وای گذاشتن پیشنهادها در مجلس به تردید افتاد و پس از آن که یک نماینده هوادار انگلیس ترور شد، به جای تقدیم پیشنهادها استعفاي خود را تقدیم کرد.

شاه، نگران حل مسأله نفت، رزم آرا را که رئیس ستاد کل ارتش بود، به عنوان نخست وزیر جدید معرفی کرد. هرچند بین آن دو اندک کدورتی وجود داشت، این انتخاب از بسیاری جهات زیرکانه بود. رزم آرا، سپهبدی بحق بلندپرواز، مصمم بود حتی به قیمت زندگی خود، پیشنهادهای نفتی را از مجلس بگذراند. انتظار می رفت که این افسر سرسخت اما دارای استقلال فکر، خصومت عمومی را از دربار به سوی خود و کابینه اش منحرف سازد. او که سابقاً از دربار انتقاد می کرده، در سالهای اخیر به سبب همکاری با شاه برای حمایت از ارتش در برابر قوام و کسب تسلیحات جدید از امریکا، به شاه نزدیکتر شده بود. این مرد خود ساخته که با خواهر یک نویسنده نامدار دست چپی (صادق هدایت) ازدواج کرده بود، قصد داشت توانگران را آشکارا مورد انتقاد قرار دهد، از روشنفکران رادیکال دلجویی کند، و بسین وسيله شکاف بین حزب توده و جبهه ملی را عمیق تر سازد. امید می رفت که این مدافع اصلاحات اجتماعی و اداری بتواند اعتماد ایالات متحده را جلب کند و از این رهگذر، کمک اقتصادی مورد نیاز برای برنامه هفت ساله را به دست آورد. بنا به گزارش نیویورک تایمز، رزم آرا تنها کسی بود که می توانست ایران را از بی ثباتی سیاسی و ورشکستگی مالی برهاند. (۱۹۳)

همان طور که انتظار می رفت، رزم آرا کارهای زیادی انجام داد. دوازده چهره جدید وارد کابینه کرد، مجدداً دستور افزایش مالیات توانگران را داد، و کمیته ویژه ای را مأمور رسیدگی به سوء استفاده های مقامات بالا کرد. رزم آرا طرح قرارداد جدید نفتی را شخصاً زیر نظر گرفت. وی دو لایحه عمده نیز برای اصلاحات تقدیم کرد: یکی در خصوص تقسیم اراضی دولتی بین روستاییان، و دیگری برای تشکیل انجمنهای ایالتی که در قانون اساسی وعده شده بود. رزم آرا به منظور تحریک جناح چپ، از اعزام نیرو به جنگ کره امتناع کرد، معاهده بازرگانی با اتحاد شوروی امضا کرد، و محدودیتهای حزب توده را بتدریج کاهش داد. هنگام فرار ده نفر توده ای از زندان شایع شد که رزم آرا با گماردن اسری چپ گرا به نگرانی زندان، عمداً به فرار آنان کمک کرده است. (۱۹۴)

به هر حال معلوم شد که این طرحها بیش از حد لازم زیرکانه بوده است. بهبود روابط با سکو به سردی مناسبات دوستانه با واشینگتن انجامید و متعاقباً دریافت کمک اقتصادی را به مخاطره انداخت. پیشنهاد اصلاحات و ظهور مجدد حزب توده، نمایندگان محافظه کار را به هراس افکند. به گفته یک نماینده، صحبت از اصلاحات ارضی نفرت طبقاتی از هزار فامیل اشرافی را برمی انگیزد. هزار فامیلی که ارکان اصلی ایران و حامیان شاخه شده اسلام اند. نماینده دیگری اعتراض کرد که تعدادی اخلاصگر درس خوانده خارج بین مالکان بی اعتمادی وسیعی ایجاد می کنند. بین همان طبقه ای که همواره آماده بوده اند منافع خود را قربانی مصالح عمومی سازند. باز نماینده ای دیگر اظهار داشت که بحث اصلاحات ارضی نه تنها رقابت طبقاتی را دامن زد، بلکه مسائل نامربوطه دیگری را نیز پیش کشید:

لایحه اصلاحات ارضی شاید برای اروپای دوران قرون وسطی مناسب باشد ولی به هیچ وجه به درد ایران اسلامی نمی خورد. زیرا ایران برخلاف اروپا هرگز شاهد فتودالیزم نبود. روستایان ما همیشه آدمهای آزادی بودند و در کار تولید شرکت داشتند و مالکان ما افرادی مسؤول و رؤوف بودند که مثل بچه های خودشان با دهقانان رفتار می کردند. در نتیجه ارتباط بین مالکان و روستایان، رابطه عشق و احترام بوده است. کسانی که امروز دم از اصلاحات ارضی می زنند، می خواهند فردا به دیکتاتوری پرولتاریا برسند. خدشه دار کردن قوانین، بخصوص حرمت مالکیت خصوصی، به قانون اساسی ما لطمه خواهد زد... دشمنان ما، مثل دوستانمان، اعتراف می کنند که مالک و رعیت در ایران همیشه روابط خوبی با هم داشته اند. اکثریت عظیم مالکین مذهب اسلام را محترم می شمارند، خودشان حداقل ممکن را خرج می کنند و سخاوتمندانه به رعایای خود بذل و بخشش می کنند. ریشه نارضایتی فعلی در نظام مالکیت ارضی نیست؛ بلکه ناشی از مالیات سنگینی است که دولت مرکزی بر مصرف کننده تحمیل کرده است. اگر دولت واقعاً می خواهد اختلافات طبقاتی را تعدیل کند، باید این مالیاتها را کاهش دهد و بودجه کشاورزی را بالاتر ببرد.^(۹۵)

لایحه انجمنهای ایالتی نیز همان قدر جنجال برانگیز بود. بقایای ادعا کرد که عدم تمرکز، توطئه انگلیسها برای تجزیه ایران است. شایگان گفت که قوام انجمنهای ایالتی را فقط برای نجات آذربایجان قبول کرد (یک نماینده شاه دوست اعتراض کرد که آذربایجان را شاه نجات داده بود، نه قوام و خائن). مکی هشدار داد که عدم تمرکز اداری در کشوری با چنین تنوع زبانی عاقلانه نیست. همیشه این خطر وجود دارد که یکی از سازمانهای منطقه ای اعلام استقلال از مرکز را بکند. کاشانی تلگرافی به مجلس مخابره کرد که می گفت هیچ مسلمان راستینی مایل به تجزیه این کشور هزار ساله نخواهد بود. و مصدق تأکید ورزید که انجمنهای

ایالتی شاید طی انقلاب مشروطه مفید بوده است اما در دوره جنگ سرد سخت خطرناک است؛ کسانی که خواهان تشکیلات منطقه‌ای‌اند، باید تجربه اخیر ما در آذربایجان و جنگ اخیر کرده را به یاد داشته باشند.^(۹۶) جای شگفتی نیست که در ماههای آتی جبهه ملی در آذربایجان طرفدارانی کمتر از سایر نقاط ایران یافت.^(۹۷)

در هر حال معلوم شد که لایحه نفت جنجالی‌ترین مشغله رزم آرا است. جبهه ملی اعلام داشت که رزم آرا می‌خواهد دیکتاتور نظامی برقرار کند تا لایحه را به زور به حلق ملت فرو کند. مکی اظهار داشت که اصلاحات داخلی باید تا حل و فصل مسائل خارجی به تعویق افتد؛ مسأله لزوم اصلاحات ارضی در مقایسه با خطری که از ناحیه شرکت نفت انگلیس متوجه ماست، کم‌اهمیت است؛ صالح قطعنامه‌ای را از دانشکده‌ای در دانشگاه تهران ارائه داد که خواهان «اعمال حاکمیت ملی بر صنعت نفت» بود. مصدق خطاب به اجتماعتی ۱۲۰۰۰ نفری در تهران، حکومت را به سبب عدم درخواست مبالغ بیشتری از انگلستان مورد انتقاد قرار داد و تأکید کرد که «مادام که صنعت نفت ملی نشده است، غائله ختم نخواهد شد». کاشانی همه «مسلمانان متدین و مردم وطن‌پرست را به جنگ با دشمنان اسلام و ایران از طریق پیوستن به نهضت ملی کردن نفت» ترغیب کرد.^(۹۸) و بالاخره، فدائیان اسلام یکی از اعضای خود، درودگری بست و شش ساله، را به انجام «مأموریت مقدس» ترور «آلت دست انگلیس‌ها» یعنی رزم آرا گماشت. مأموریت در [۱۶] اسفند ۱۳۳۰ در مسجد شاه تهران با موفقیت انجام شد.^(۹۹)

جشن و سرور عمومی که متعاقب مرگ رزم آرا در گرفت، نمایندگان مجلس را از ترس به تأکید بر مصونیت پارلمانی خود واداشت. آنان با توسل به قانون اساسی در انتخاب جانشین حقی برای شاه قائل نشدند و پس از سه هفته جلسه سرّی حسین علا به رأی دادند. انتخاب علا معلول دو عامل بود: او وزیر دربار و اشرافی‌اسم و رسم‌داری بود که مالکان محافظه‌کار به او اعتماد داشتند و نیز به عنوان دیپلمات سابق، مشهور به ضدیت با انگلیس و در نتیجه مورد قبول جبهه ملی بود. علا وزارت را با مشورت مصدق انتخاب کرد و امیرعلایی از جبهه ملی را به کابینه آورد و به کاشانی اجازه داد به ایران بازگردد. از این گذشته، هنگامی که پیشنهاد ملی کردن نفت از سوی مصدق نخست در یک کمیته ویژه پارلمانی [کمیسیون نفت] و سپس در مجلس و سرانجام در ۲۹ اسفند در سنا اکثریت آرا را کسب کرد، علا کاری انجام نداد. یک اقلیت کوچک پارلمانی با پشتیبانی پرشور عامه مردم، نمایندگان شاه‌دوست و هوادار انگلیس را واداشته بود که از روی ترس برخلاف نظرشان رأی دهند.

این ترس در اواسط فروردین که حزب توده قدرت واقعی خود را نشان داد، به وحشت

تبدیل شد. حزب توده در اعتراض به وضع نامطلوب مسکن و دستمزد نازل در صنعت نفت، اعتصابی عمومی در خوزستان راه انداخت و طی اجتماعات عظیمی مسامحه حکومت را در اجرای قانون ملی کردن نفت محکوم کرد. در پی تیراندازی پلیس به سوی تظاهرکنندگان در آبادان و کشتن شش نفر، و اعزام ناوچه‌های توپ‌دار انگلستان به خلیج فارس [برای حفظ جان و مال انگلیسیها]، حزب توده با ترتیب دادن اعتصابات و تظاهرات خیابانی همدردی در تهران، اصفهان، و شهرهای شمالی، فعالیت خود را تشدید کرد. علاوه بر این عنوان که اعتصابات و تظاهرات با تشدید اختلافات طبقاتی به دشمن خارجی کمک می‌کند، حکومت نظامی اعلام کرد. شوقی که اکنون ستاور بود، اظهار داشت که تشهای طبقاتی به چنان نقطه خطرناکی رسیده است که بیم آن می‌رود همه جامعه را از هم بگسلد. هدف تبلیغات خارجی، تحریک جنگ طبقاتی و از این رهگذر ایجاد هرج و مرج در کشور است. متأسفانه شعارهای خوش‌ظاهر بسیاری از هموطنان پیواد و ناآگاه ما را فریب داده است. تنها راه نجات ایران، اتحاد کلیه طبقات در برابر دشمن بیگانه است. شاد: در گفتاری رادیویی خصوصتهای طبقاتی را بزرگترین بدبختی ایران شمرد: داین خصوصتهای نگرشهای اجتماعی و حیات سیاسی ما را مسموم می‌کند. بهترین راه رفع آن، توسل به قوانین اسلام است. اگر ما مسلمانان حقیقی باشیم، کشمکش طبقاتی جا به هماهنگی طبقاتی و وحدت ملی خواهد داد. و جمال امامی: از نمایندگان قدیمی، در سخنانی از سوی اکثریت در مجلس، مصدق را برای اجرای قانون ملی کردن نفت به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد: «دکتر مصدق طرف اعتماد ماست؛ زیرا وی برخلاف بسیاری از سیاستمداران دیگر، از قدیم‌ترین و مشخص‌ترین خانواده‌های ایران برخاسته است.» با نهایت شگفتی بسیاری از ناظران، مصدق پیشنهاد را پذیرفت. تایمز اوضاع را چنین توصیف کرد: «تنش داخلی جامعه ایران - ناشی از نادانی، حرص و ناسنجیدگی طبقه حاکم - اکنون به حدی رسیده است که فقط با شتاب گرفتن جریان ضد آن بلاگردان بیگانه - انگلستان - رفع شدنی است.»^(۱۰۰)

نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲)

انتخاب شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ کانون توجه را از مجلس به نخست‌وزیر و خیابانها که منبع اصلی قدرت برای جبهه ملی بود، منتقل کرد. آن طور که روزنامه سلطنت طلب اطلاعات شکوه می‌کرد، مصدق برای وارد آوردن فشار بر مخالفان و از این طریق، «زیر نفوذ آوردن مجلس» پیوسته به تظاهرات خیابانی متوسل می‌شد.^(۱۰۱) همچنین جمال امامی از تالار مجلس اعتراض می‌کرد که:

سیاستمداری به سیاست خیابانی تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که این کشور غیر از راه انداختن میتینگهای خیابانی کار بهتری نمی‌تواند انجام دهد. امروز هر جا را که نگاه می‌کنی میتینگ است. میتینگ به این مناسبت، به آن مناسبت و هر مناسبتی. میتینگ دانشجویان دانشگاه، دانش‌آموزان دبیرستان، بچه‌های هفت ساله، حتی شش ساله. از دست این میتینگهای خیابانی خسته و عاجز شده‌ام.^(۱۰۳)

آیا نخست‌وزیر ما سیاستمدار است یا رهبر عوام؟ چگونه نخست‌وزیری وقتی با یک مسأله سیاسی روبرو شود، می‌گوید: «من با مردم حرف خواهم زد». من همیشه این مرد را برای مقامات عالی نامناسب می‌دانستم اما حتی در بدترین کابوسهای خود نیز تصور نمی‌کردم که یک پیرمرد هفتاد ساله هوچیگر شود. مردی که همیشه او باش را در اطراف مجلس جمع می‌کند، جز عوام‌فریب کس دیگری نیست.^(۱۰۴)

هرچند مصدق پیوسته به مردم رجوع می‌کرد، ترکیب نخستین کابینه‌اش به طور چشمگیری محافظه کارانه بود. هشت پست، از جمله وزارت‌خانه‌های مهم کشور و امور خارجه را به کارمندان عالی‌رتبه هوادار جبهه ملی سپرد اما چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را به طرفداران دربار وا گذاشت. این امر فوراً خصومت فدائیان اسلام را برانگیخت و حکومت را به سبب بی‌اعتنایی به شرع و خودداری از آزاد کردن ضارب رزم آرا مورد حمله قرار دادند و کوشیدند حسین فاطمی، معاون ویژه نخست‌وزیر را به قتل برسانند. از سوی دیگر، کاشانی، به رهبران فدائیان اسلام گفت که «مسأله نفت» را باید بر همه مسائل دیگر مقدم دارند و به مردم اعلام کرد مادام که جبهه ملی به مبارزه مقدس و ملی با انگلیس ادامه دهد، از مصدق کاملاً حمایت خواهد کرد.^(۱۰۵)

همان طور که انتظار می‌رفت، مصدق نخست به مسأله نفت پرداخت. چند روز پس از تصدی، مجلس را واداشت تا چهار نماینده جبهه ملی را به عضویت کمیته پنج نفره مأمور کمک به حکومت در اجرای قانون ملی کردن نفت، انتخاب کند. او در خرداد ماه این کمیته را برای تحویل گرفتن تأسیسات نفتی به خوزستان فرستاد. در تیرماه چون شرکت نفت تهدید کرد که کارکنانش را بیرون می‌بزد و به صاحبان نفتکشها اخطار کرد که نفت خریداری شده از حکومت ایران مورد قبول بازار جهانی نخواهد بود، مصدق مذاکرات را قطع کرد و روشن کرد که حکومت اصل ملی کردن را حتی اگر هم عملاً تحقق نیافته باشد خواهد پذیرفت، در شهریور ماه، شرکت تکنسینهایش را بیرون برد و تأسیسات نفتی را تعطیل کرد. در همین حال حکومت انگلیس به تقویت ناوگان دریایی خود در خلیج فارس پرداخت و از ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد. در مهرماه، مصدق به نمایندگی از طرف ایران در دعوی مطروحه در شورای امنیت، به نیویورک رفت. وی در دریافت کمک مالی از بانک

جهانی توفیق نیافت و با متهم کردن انگلستان به دخالت در سیاست داخلی ایران، همه کنسولگریهای انگلیس را تعطیل کرد. بدین سان در اواخر سال ۱۳۳۰، مصدق درگیر یک بلوای بزرگ دیپلماتیک بود.

با این حال، تدارک انتخابات مجلس هفدهم مصدق را مجبور کرد که توجه خود را به سیاست داخلی معطوف دارد. او برای تضعیف سلطنت‌طلبان و محافظه کاران طرفدار انگلیس، لایحه سال ۱۳۲۳ خود درباره اصلاح انتخابات را با اصلاحاتی تقدیم کرد. لایحه جدید دیگر یسوادان را از رأی دادن محروم نکرد اما برای یسوادان و یسوادان حوزه‌های انتخاباتی جداگانه در نظر گرفت و نمایندگی جمعیت شهرها، بورژوا تهران را به طور چشمگیری افزایش داد. مخالفان برای رد کردن لایحه ائتلاف کردند، با این مدعا که این لایحه در مورد میهن‌پرستانی که چهل سال بود رأی می‌دادند، به ناحق تبعیض روا خواهد داشت.^(۱۰۵) جبهه ملی نتوانست لایحه را به تصویب برساند و در حالی وارد مبارزات انتخاباتی شد که رقبا پیش نه تنها سلطنت‌طلبان و ارتش، بلکه مالکان محافظه کار و خوانین عشایر نیز بودند. در شهرهای عمده، جبهه ملی بسیاری از کرسیها را تصاحب کرد و در تهران که تعداد رأی‌دهندگان دو برابر انتخابات گذشته بود، همه دوازده کرسی را به دست آورد اما در بیشتر حوزه‌های خارج از تهران بخصوص نواحی روستایی، مخالفان پیشی گرفتند. مثلاً طاهری، سیاستمدار عمده طرفدار انگلیس در یزد، همکاریش ملک مدنی در فلاهر، ناصر و محمد ذوالفقاری در زادگاهشان زنجان، و امام جمعه سلطنت‌طلب تهران در اهر واقع در شامان آذربایجان، برنده شدند. مصدق با دریافتن این که مخالفان اکثریت کرسیهای شهرستانها را تصاحب خواهند کرد، به محض انتخاب شدن هفتاد و نه نماینده - که برای تأمین حدنصاب پارلمانی کافی بود - رأی‌گیری را متوقف کرد.

مجلس هفدهم در بهمن ۱۳۳۰ افتتاح شد. از هفتاد و نه نماینده، سی نفر یا عضو یا همراه جبهه ملی بود. این نمایندگان شامل سنجایی و زیرک‌زاده از حزب ایران؛ بقایی از حزب زحمتکشان؛ کاشانی و قنات‌آبادی از جامعه مجاهدین اسلام؛ و هواداران غیرحزبی مصدق، چون شایگان، رضوی، نریسان، مکی، و حائری‌زاده؛ و نیز خسرو و ناصر قشقایی بودند که پس از انتخاب شدن از فارس به آنان پیوستند. بسیاری از این سی تن جزو طبقات متوسط جدید و سستی بودند. این گروه از چهار حقوقدان، چهار مهندس، سه روزنامه‌نگار، سه استاد دانشگاه، یک مورخ، و ده روحانی تشکیل می‌شد. چهل و نه نماینده دیگر که اغلب مالک بودند، به فراکیونهای سلطنت‌طلب و طرفدار انگلیس تقسیم می‌شدند.

سلطنت‌طلبان و محافظه کاران هوادار انگلستان که جرأت مقابله مستقیم با افکار عمومی را

نداشتند، کوشیدند با درگیریهای فرعی حکومت را تضعیف کنند. آنان امام جمعه تهران را به ریاست مجلس انتخاب کردند؛ از اعطای اختیارات ویژه به مصدق برای مقابله با بحران اقتصادی ناشی از کاهش سریع درآمد نفت خودداری کردند؛ و شروع به طرح نارضایتهای شهرستانها از پایتخت کردند. ملک مدنی با تکرار شعاری که حزب توده در اوایل دهه ۲۰ باب کرده بود، اعلام کرد «ایران فقط تهران نیست؛ شهرستانها نیز جزئی از ایراناند». نماینده‌ای از گیلان مدعی شد که شیلات شمال، ارمینها، آسوریها، آذریها و تهرانیها و فقط معدودی گیلک را استخدام می‌کند. نماینده‌ای از بلوچستان اظهار کرد که «چون ادارات فقط به تهران نظر دارند، شهرستانها ویرانه شده‌اند».^(۱۰۶) سلطنت طلبی برآورد کرد که شهر تهران دارای ۲۹ بیمارستان، ۲۸۰ داروخانه، ۴۶۸ پزشک و ۸۷ دندانپزشک است؛ حال آن که همه شهرستانها جمعاً بیش از ۷۹ بیمارستان، ۳۸۶ داروخانه، ۴۵۲ پزشک و ۲۸ دندانپزشک ندارند. سلطنت طلب دیگری حکومت را به غفلت از وظیفه ملی‌اش در ساختن مدارس در روستاها متهم کرد؛ «اگرچه ایران از یک ملت تشکیل شده است، گویشهای محلی متعددی دارد. در نتیجه یک فرد سمتمانی نمی‌تواند زبان اهل مازندران، لرستان، آذربایجان یا بلوچستان را به آسانی بفهمد. حکومت باید از طریق مدارس، رادیو و کلاسهای سوادآموزی، زبان فارسی را در سراسر ایران اشاعه دهد».^(۱۰۷)

جبهه ملی در مقابل، یک جنگ تبلیغاتی بر ضد اعیان زمیندار آغاز کرد. نریمان گفت که «برای نیل به پیشرفت اجتماعی و استقلال ملی کامل، مردم باید قدرت را از طبقات برخوردار بازپس گیرند». زیرک زاده اعلام داشت که «رده‌های بالای تشکیلات اداری را پشت‌میزنشینهای فاسد اشغال کرده‌اند اما رده‌های پایین را کارمندان درستکار و سختکوش تشکیل می‌دهند». سید جواد خلخالی یکی از همکاران کاشانی اظهار کرد که «از زمان انقلاب مشروطه درباره اصلاحات اجتماعی بسیار سخن گفته اما کم عمل شده است. سرانجام، مردم سخنگویی راستین به نام دکتر مصدق یافته‌اند که قادر به انجام اصلاحات، ریشه کن کردن فساد، و کاستن از شکاف گسترده بین فقیر و غنی است».^(۱۰۸) و علی مدرس، دست‌پرورده شایگان، هشدار داد که کشمکش طبقاتی ملت را به خطر افکنده است:

علت اصلی بدبختی کشور ما وجود دو طبقه مشخص است. یکی انگلی اجتماعی است که در عیاشی، فساد و تبذیر سر می‌کند و دیگری طبقه‌ای است دستخوش گرسنگی، ستم و استعمار. اگر این وضع وخیم را درمان نکنیم، لاجرم تاریخ گریبان‌مان را خواهد گرفت و کشور ما را نابود خواهد کرد. تاریخ به ما می‌آموزد که سرکوب، استعمار و بیدادگری، دولت‌ها، ملت‌ها و امپراتوریها را نابود می‌کند.^(۱۰۹)

پس از پنج ماه مشاجرات پارلمانی، در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق با توسل ناگهانی به حق قانونی نخست‌وزیر جهت تعیین وزیر جنگ، درگیری را به صورت جنجال منی عظیمی در آورد و چون شاه از پذیرفتن آن امتناع کرد، مصدق استعفا داد و بی آن‌که به نمایندگان مجلس روی آورد، مستقیماً با مردم تماس گرفت:

در جریان حوادث اخیر به این نتیجه رسیده‌ام که به وزیر جنگ قابل اعتمادی نیاز دارم تا مأموریت ملی مرا ادامه دهد. چون اعلیحضرت درخواست مراد کرده است، پس تصمیم به استعفا دارم و هرکسی را که مورد اعتماد مقام سلطنت باشد، برای تشکیل حکومت جدید و انجام خواسته‌های شاهنشاه، تأیید خواهم کرد. در شرایط حاضر نهضتی که مردم ایران شروع کرده‌اند، نمی‌تواند به نتیجه پیروزمندانه‌ای نائل گردد.^(۱۱۱)

برای نخستین بار، یک نخت‌وزیر از شاه به دلیل نقض قانون اساسی علناً انتقاد نموده، دربار را به سنگ اندازی در سر راه نهضت ملی متهم ساخته و جرأت کرده بود مشروطیت و قانون اساسی را مستقیماً در کشور به کار گیرد.

درخواست نخت‌وزیر انعکاس پرشوری یافت. نمایندگان سلطنت طلب و طرفدار انگلیس قوام را با این امید واهی که حامیان پیشین خود را از اطراف مصدق جمع کند، به نخت‌وزیری برگزیدند و در همین حال، جبهه ملی - با حمایت حزب توده - مردم را برای اعتراض به اعتصاب و تظاهرات عمومی به طرفداری از مصدق دعوت کرد. کاشانی با نحنی شدیدتر از پیش قوام را دشمن دین، آزادی و استقلال ملی خواند.^(۱۱۲) شاه نخت کوشید با توسل به ارتش با بحران مقابله کند اما پس از پنج روز تظاهرات عمومی، خونریزی و علائم اختلاف در ارتش، عقب نشست و از مصدق خواست حکومت جدیدی تشکیل دهد. مصدق به سهولت پیروز شده بود. این پیروزی به نام قیام ۳۰ تیر در تاریخ ایران ثبت شد.

در شورشهای تیر ماه اعتصابهای عظیمی در همه شهرهای عمده به راه افتاد و بیش از ۲۵۰ تظاهرکننده در تهران، همدان، اهواز، اصفهان و کرمانشاه کشته یا به سختی زخمی شدند. شدیدترین درگیری در تهران رخ داد.^(۱۱۳) بحران در ۲۵ تیر در تهران به محض این که خبر کناره‌گیری مصدق به بازار رسید، آغاز شد. اصناف اصلی بازار با تعطیل مغازه‌ها در مرکز اصلی بازار گرد آمدند و مردم را به تظاهرات روز بعد در برابر مجلس فراخواندند. صبح روز بعد با راه افتادن جماعت عظیمی از بازار به سوی مجلس، کارمندان دولت، کارگران راه آهن و رانندگان اتوبوس دست از کار کشیدند و جبهه ملی سراسر کشور را در ۳۰ تیر به اعتصاب دعوت کرد. چند ساعت بعد، حزب توده نیز در ۳۰ تیر هوادارانش را به اعتصاب عمومی و راه‌پیمایی همگانی فراخواند. روز موعود با سکوت شومی شروع شد؛ در حالی که در سراسر

شهر - حتی شمال اعیان‌نشین - حرکتی نبود. طوفان زمانی آغاز شد که تانکهای ارتشی راه را بر جماعتی که به سوی مجلس روان بودند بست. تا پنج ساعت بعد، شهر دستخوش آشوب بود. یکی از برادران شاه چون راننده‌اش به اشتباه به سوی جماعتی خشمگین راند، نزدیک بود کشته شود و به سوی یکی از نمایندگان هوادار مصدق که سعی کرده بود تظاهرکنندگان تحریک شده را مطمئن سازد که فقیه با مسانمت قابل حل است، سنگ پرتاب شد. هنگامی که مأموران پلیس تهران لباسهای خود را کردند و مخفی شدند، ششصد زندانی که در تظاهرات چهار روز پیش بازداشت شده بودند، از زندان فرار کردند.

پس از پنج ساعت تیراندازی، فرماندهان ارتشی با هراس از طغیان سربازان، دستور بازگشت به پادگانها را صادر کردند و شهر را به تظاهرکنندگان معترض وا گذاشتند. یک کمیته پارلمانی مسوون بررسی حوادث ۳۰ تیر نشان داد که خونین‌ترین درگیریها در چهار نقطه جداگانه: در بازار، بویژه راسته بزازان، بقالان و آهنگران، که تظاهرکنندگان «امام حسین» گویان با ارتش درگیر شده بودند؛ در مناطق کارگری شرق تهران، بویژه نزدیک مغازه‌های میدان راه‌آهن و کارخانجات؛ در فاصله دانشگاه تا مجلس؛ و میدان مجلس [بهارستان] که محل سستی برگزاری تظاهرات بود، روی داده است. از بیست و نه نفری که در تهران کشته شدند، شغل نوزده نفر بعداً اعلام شد که شامل چهار کارگر، سه راننده، دو پیشه‌ور، دو شاگرد مغازه، یک دستفروش، یک خیاط، یک دانشجو و یک سلمانی بود.^(۱۳۳)

مصدق در پی پیروزی اش ضرباتی پشت سر هم، نه فقط به شاه و ارتش، بلکه به اعیان زمیندار و مجلس نیز وارد آورد. سلطنت‌طلبان را از کابینه اخراج کرد و وزارت جنگ را خود عهده‌دار شد. حوادث ۳۰ تیر را «قیام ملی» و قربانیان را «شهدای ملی» خواند. املاک رضاشاه را به تصرف دولت درآورد؛ بودجه دربار را قطع کرد و به وزارت بهداشت اختصاص داد؛ مؤسسات خیریه دربار را تحت نظارت دولت قرار داد؛ ابوالقاسم امینی را وزیر دربار کرد؛ تماس مستقیم شاه با دیپلماتهای بیگانه را ممنوع ساخت؛ اشرف، خواهر توأم شاه را که فعالت سیاسی داشت، مجبور به ترک کشور کرد؛ و از اقدام علیه نشریات حزب توده که دربار را، مرکز فساد، خیانت و جاسوسی نامیدند، خودداری ورزید.^(۱۳۴) در واقع، خود وی مآلاً دربار را به ادامه دخالت در سیاست متهم ساخت و یک کمیته ویژه پارلمانی را مأمور بررسی مسائل قانونی بین کابینه و شاه کرد. این کمیته گزارش داد که قوانین مشروطه و وظایف نظامی را در صلاحیت حکومت دانسته است، نه شاه. تا اردیبهشت ۱۳۳۲، شاه همه قدرتی را که از شهریور ۲۰ برای آن جنگیده و به چنگ آورده بود، از دست داد.

مصدق به امرای ارتش نیز ضربات سخنی وارد کرد. نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع

تغییر داد؛ بودجه نظامی را تا ۱۵٪ کاهش داد و اعلام داشت که کشور در آینده فقط تجهیزات دفاعی خریداری خواهد کرد. علاوه بر این؛ سرلشکر احمد[وثوق؛ خویشاوند خود و برادرزاده قوام را به معاونت وزارت دفاع گماشت؛ ۱۵۰۰۰ نفر را از ارتش به ژاندارمری منتقل کرد؛ و بودجه سرویسهای محرمانه را سخت کاهش داد. وی همچنین دو کمیسیون تحقیق تشکیل داد: یکی زیر نظر وزیر دارایی برای رسیدگی به اتهامات فساد در جریان خرید تسلیحات؛ و دیگری زیر نظر کابینه برای بررسی سوابق ترفیحات نظامی. از اینها گذشته، سخن از انقضای کار هیأت نظامی امریکا راند؛ ۱۳۶ افسر، شامل ۱۵ تیمسار را از ارتش تصفیه کرد؛ و باگماشتن چند افسر مورد اعتماد در مقامات بالا، قانون حکومت نظامی را در مورد مخالفان سیاسی اش اعمال کرد. یک وزیر جنگ سابق، که در مجلس سنا متحصن شده بود، قانون حکومت نظامی را «مخالف قانون اساسی» دانست و حکومت را به «ایجاد جنگ طبقاتی» منهدم کرد.^(۱۱۵)

ضرباتی هم که بر مخالفان غیر نظامی وارد آمد، به همان میزان شدید بود. مصدق تا شش ماه از مجلس اختیارات فوق العاده گرفت تا قوانین لازم نه فقط برای گشایش مالی بلکه برای اصلاحات انتخاباتی، حقوقی و آموزشی را وضع و اجرا کند. وی در پایان شش ماه، موفق شد مجلس را به تمدید اختیارات فوق العاده تا دوازده ماه دیگر وادارد. مصدق با این اختیارات، قانون اصلاحات ارضی را وضع کرد که طی آن در روستاها انجمنهای ده به وجود آمد و سهم کشاورزان از محصول سالانه تا ۱۵ درصد افزایش یافت. همچنین قانون مالیاتی جدیدی تهیه کرد که بار مالیات را از دوش مصرف کنندگان کم در آمد برداشت و نیز به وزیران دادگستری، کشور و فرهنگ دستور داد در ساختار حقوقی، انتخاباتی و آموزشی اصلاحات کلی انجام دهند. چون مجلس سنا به این اصلاحات اعتراض کرد، جبهه ملی سنا را یک «باشگاه اشرافی» نامید که ناقض روح مساوات طلبانه انقلاب مشروطه است^(۱۱۶) و با گذراندن قانونی از مجلس شورای ملی که مدت نمایندگی سنا را از شش سال به دو سال کاهش داد، آن را منحل کرد. همین طور، چون مخالفان در مجلس شورای ملی کم کم جرأت مقابله یافتند، نمایندگان جبهه ملی یکجا استعفا دادند و پارلمان را از حدنصاب اکثریت ساقط و در نتیجه مجلس هفدهم را منحل کردند. مصدق برای قانونی کردن انحلال مجلس - با حمایت حزب توده - در مرداد ۱۳۳۲ رفراندوم ملی ترتیب داد:

فقط مردم ایران - و نه کس دیگری - حق دارند در این خصوص قضاوت کنند؛ زیرا مردم ایران بودند که قانون اساسی ما، مشروطیت ما، مجلس ما و دولت ما را به وجود آوردند. باید به یاد داشته باشیم که قوانین برای مردم درست شده اند، نه مردم برای قوانین. ملت حق دارد

نظری را بیان کند و اگر بخواهد، قوانینش را تغییر دهد. در یک کشور دموکراتیک و مشروطه، ملت حاکم مطلق است. (۱۱۷)

مصدق، حقوقدان مشروطه که قوانین اساسی بر ضد شاه را دقیقاً نقل کرده بود، اکنون با نادیده گرفتن همان قوانین به نظریه اراده عمومی متوسل می‌شد. ابن اشرافی لیبرال که در گذشته غالباً به طبقه متوسط رو می‌کرد، حال طبقات پایین را برمی‌انگیخت. این اصلاح طلب میانه‌رو که محروم کردن بیسوادان از رأی دادن را پیشنهاد کرده بود، اکنون جویای تحسین توده‌ها شد. برای تضمین پیروزی در رأی‌گیری، در نقاط مختلف صندوقهای رأی مثبت و منفی قرار داده شد. همان طور که انتظار می‌رفت، مصدق با اکثریت زیادی رأی اعتماد کسب کرد و بیش از ۲۰۴۳۳۰۰ رأی از ۲۰۴۴۶۰۰ رأی اخذ شده در سراسر کشور و ۱۰۱۳۹۶ رأی از ۱۰۱۴۶۳ رأی اخذ شده در پایتخت را به دست آورد. (۱۱۸)

به این ترتیب، تا اواخر مرداد ۱۳۳۲، به نظر می‌آمد که مصدق تسلط کامل بر اوضاع را در دست دارد. او طرفدارانش را در کابینه و ادارات گماشته بود. نفوذ نظامی، مالی و سیاسی دربار را از میان برده، شاه را به مقامی تشریفاتی تبدیل کرده، و بدین وسیله در مبارزه قانون اساسی بر ضد شاه که قوام در آن ناکام مانده بود، پیروز شده بود. علاوه بر این با انحلال مجلسین، تدوین قانون اصلاحات ارضی، و مراجعه مستقیم به مردم، به اشراف مخالف ضربه زده بود. از آن گذشته، شرکت نفت ایران و انگلیس را ملی کرده، شیلات شمال را از دست شورویها گرفته، و بدین سان سیاست موازنه منفی را به انجام رسانده بود. به نظر می‌آمد که ایران چون بسیاری از کشورهای دیگر آسیایی، راه جمهوریت، بیطرفی و رادیکالیسم طبقه متوسط را در پیش گرفته است. از سال ۱۳۰۴ به این سو هرگز نخست‌وزیر چنین مقتدر و شاه چنان بی‌قدرت نبود.

با این حال معلوم شد که توهم قدرت مصدق، گمراه کننده بوده است. زیرا وی در عین کسب پیروزیهای جدید، متحدان قدیم خود را از دست داد. در عین آن که وعده اصلاحات اجتماعی وسیع‌تری می‌داد، بین کاهش شدید درآمد نفت، افزایش بیکاری، و ترفی قیمت ارزاق گرفتار بود. و در همان حال که رفراندوم برگزار می‌کرد، پیشاپیش — بی آن که خود بدانند — در معرض شیخون‌گروهی از افسران ارتش بود که یک هفته بعد ناگهان او را ساقط کردند و قدرت را به شاه بازگرداندند. توفیق آسان این کودتا را با دو عامل می‌توان توضیح داد: شکاف وسیع بین طبقه متوسط و سستی در درون جبهه ملی، و بیگانگی فزاینده افسران ارتش از سازمان‌های کشور.

جبهه ملی به رغم اختلافات داخلی، مادام که انگلستان و شاه خطر تهدیدکننده بودند، در

ظاهر همچنان متحد ماند. علاوه بر این، مصدق تا ۳۰ تیر، برای جلب هر دو جناح سستی و متجدد نهضت ملی سعی زیادی کرد. در نخستین کابینه‌اش، باقر کاظمی (مهدب‌اندوله)، سیاستمدار بسیار مذهبی با سابقه‌ای را که مورد اعتماد روحانیون بود، وزیر امور خارجه کرد و مهدی بازرگان، مؤسس انجمن اسلامی را به معاونت وزیر فرهنگ گماشت. فروش مشروبات الکلی را ممنوع کرد؛ برای تشویق صنایع دستی، تعرفه‌های گمرکی را افزایش داد، و فعالیت هواداران کسروی را محدود ساخت. همچنین لایحه‌ای انتخاباتی تهیه کرد که زنان را نادیده گرفت و روحانیون را در شوراهای نظارت ابقا کرد؛ و پس از برخورد مختصری با فدائیان اسلام، بیست و هشت تن از اعضای آن، از جمله ضارب رزم آرا را آزاد کرد.

با این حال، هنگامی که مصدق با یقین به این که شاه را شکست داده و از انگلیس خلع ید کرده است تغییرات اساسی اجتماعی را پی گرفت، جناح سستی بتدریج کنار کشید. زمانی که مصدق، وزارت کشور، کشاورزی و راه را به رهبران حزب ایران، حزبی غیرمذهبی، وزارت دادگستری را به عبدالعلی لطفی، قاضی صدروحانی که در بازسازی نظام قضایی به رضاشاه کمک کرده بود، و وزارت فرهنگ را به دکتر مهدی آذر، استاد دانشگاه اهل آذربایجان و هوادار حزب نموده واگذار کرد، قنات آبادی و دیگر رهبران روحانی جبهه ملی ترس محتاطانه خود را از آینده بیان کردند.^(۱۱۹) چون وزیر راه پیشنهاد ملی کردن شرکت‌های مسافربری تهران را مطرح کرد، مکی اخطار کرد که این عمل راه را بر دولت هموار خواهد کرد تا صنوف کوچک، حتی خواربارفروشان را نیز به دست گیرد؛ و آخرش مثل اتحاد شوروی می‌شویم که همه چیز دست دولت است و مردم چیزی ندارند. به هر حال، همه ما می‌دانیم که اداره‌ایهای ما تاجران خوبی نیستند.^(۱۲۰) وقتی که وزیر اقتصاد سعی کرد قیمت ارزاق را با دایر کردن نانوبیهای جدید پایین آورد، اصناف بازار - به تشویق کاشانی - اعتراض کردند که حکومت حق ندارد در بازار آزاد دخالت کند.^(۱۲۱) آن‌گاه که وزیر پست و تلگراف و تلفن توصیه کرد که شرکت‌های تلفن کشور ملی شوند، کاشانی از مشترکین خواست که طوماری در مخالفت تهیه کنند و حائری‌زاده اعلام داشت که داسلام حامی مالکیت خصوصی است و مصادره را منع کرده است.^(۱۲۲) در آن هنگام که فاطمی معترض شد که ممنوعیت فروش مشروبات الکلی، درآمد مالیاتی حکومت را کاهش داده و مصرف الکی خاص را بالا برده است، قنات آبادی جواب داد: چه می‌شویم. معاون نخست وزیر خودش را مسلمان می‌داند و می‌خواهد در کشور اسلامی آنچه را شرع به صراحت حرام کرده است، قانونی کند.^(۱۲۳) موقعی که مشاوران مصدق پیشنهاد کردند که با توجه به روح قانون مشروطه که همه آحاد ملت را برابر می‌داند به زنان حق رأی داده شود، علما با حمایت ضلاب و رؤسای

اصناف اعتراض کردند که قوانین شرع مسلماً رأی را فقط مختص مردان قرار داده است. ^(۱۲۴) کاشانی تأکید کرد که حکومت باید از رأی دادن زنان جلوگیری کند؛ برای این که زنها باید در خانه بمانند و وظیفه حقیقی خود را که بچه بزرگ کردن است، انجام دهند. ^(۱۲۵) یک نماینده روحانی اظهار داشت که قوانین موجود حمایت لازم را از زنان انجام می دهند و هشدار داد که هر تغییری در این خصوص، موجب بی ثباتی سیاسی، انحطاط مذهبی، و هرج و مرج اجتماعی ^(۱۲۶) می شود. چون طلاب قم برای اعتراض به اعطای حق رأی به زنان، به خیابانها ریختند، یک نفر از تظاهرکنندگان کشته شد و ده تن بشدت زخمی شدند.

درگیری بین جناحهای متعدد و سستی جبهه ملی با درخواست مصدق از مجلس در مورد دوازده ماه تمدید اختیارات فوق العاده برای خود، به اوج رسید. بسیاری از نمایندگان روحانی ضمن مخالفت با این درخواست، از جبهه ملی کناره گرفتند و خود، «فراکسیون سلام» را تشکیل دادند. کاشانی اختیارات فوق العاده را «دیکتاتوری» نامید؛ به روزنامه نگاران خارجی اطلاع داد که «دموکراسی واقعی در ایران مستلزم اجرای صادقانه شرع اسلام است؛ و به بهبهانی، آیت الله سلطنت طلب گفت که «مشاوران چپ گرئی مصدق امنیت ملی را به خطر می اندازند.» ^(۱۲۷) قنات آبادی اعلام کرد که وزرئی دادگستری و فرهنگ به جای کارمندان مسلمان خوب و ملحدان دست نشانده کرمین، را جایگزین می کنند. او افزود که وی همیشه به حزب ایران به سبب اتحاد آن حزب با حزب توده در سال ۱۳۲۵، مشکوک بوده است و گفت که «روشهای دیکتاتوری حکومت، ایران را به صورت زندان بزرگی درمی آورد.» ^(۱۲۸) نماینده روحانی دیگری ناگهان کشف کرد که رسانه دکترای مصدق که سی و پنج سال پیش در سویس نوشته شده بود، محتوی نگرشهای شدید غیرمذهبی و ضدروحانیت است. ^(۱۲۹) حائری زاده، مصدق را «آن گونه اشرافی که در سال ۱۲۹۹ به علت ارتباطات خود با انگلیسیها والی فارس بوده است»، نامید؛ در آغاز که جبهه ملی را تشکیل دادیم، کسی فکر نمی کرد به کسی کمک خواهیم کرد که کشور ما را با نزاع طبقاتی نابود می کند. همچنین بقایی، مصدق را با هیتلر مقایسه کرد؛ ارتش را به مثابه «سدی در برابر کمونیسم» ستود و اعلام کرد که هو دار «قیام» ملی است، نه «انقلاب» اجتماعی. ^(۱۳۰) بقایی هنگام جدا شدن از مصدق، خلیل ملکی را نیز از حزب زحمتکشان خود اخراج کرد؛ به این بهانه که مبلغ مارکسیسم است و از «حکومت دیکتاتوری» حمایت می کند. ^(۱۳۱)

خلیل ملکی با اخراج شدن از حزب زحمتکشان، سازمان جدیدی تشکیل داد که به نام روزنامه اش: نیروی سوم نامید و بی درنگ حمایت بخشهای جوانان و زنان حزب زحمتکشان را جلب کرد. نیروی سوم با حمایت کامل از مصدق، بقایی را هم دست «عناصر وطن فروش»

نامید؛ با دخالت دین در سیاست مخالفت کرد؛ و هشدار داد که حزب توده همچنان «کورکورانه مطیع کرملین» است.^(۱۳۳) نیروی سوم همچنین مارکسیم را به عنوان ابزار مفیدی برای تحلیل جامعه ستود؛ به اعضای حزب توصیه کرد جامعه‌شناسی را از الهیات تفکیک کنند و مارکسیم را با فلسفه اخلاقی درنیامیزند؛ و خواهان «انقلاب دموکراتیک اجتماعی» شد که می‌توانست اصلاحات وسیع، از جمله تقسیم اراضی و حق رأی زنان را میسر سازد.^(۱۳۴)

حزب ایران نیز طرفدار مصدق بود. این حزب همچنان بر بیطرفی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم تأکید می‌ورزید. حزب ایران معتقد بود که «اسلام دارای چنان قداست مذهبی است که نباید به مسأله آب و نان و سیاست روزمره آلوده شود. همچنین بقایمان را منهدم کرد که جوایز کمک نظامی برای تشکیل داروستان‌های مسلح و «اتحادیه‌های باجگیر» است و نیز کاشانی را «ملای سیاسی» و جدانشدگان دیگر، بویژه قنات آبادی، مکی و حائری‌زاده را «خودپرست» نامید که بر آن بودند تا وزارتخانه‌ها را از دوستان و خویشان خود پر کنند.^(۱۳۴)

بدین‌سان تا مرداد ۱۳۳۲ تضاد نهفته بین طبقه متوسط سستی و جدید به صورت علنی درآمد. مصدق با جانبداری از طبقه متوسط متجدد، حمایت سه‌گروه را که نماینده بازار بودند - یعنی جامعه مجاهدین اسلام، حزب زحمتکشان، و فدائیان اسلام - از دست داده، اما پشتیبانی سه سازمان نماینده روشنفکران - حزب ایران، حزب ملت ایران، و نیروی سوم - و نیز مشاوران رادیکالی چون فاطمی، شایگان و رضوی را همچنان حفظ کرده بود. کوتاه سخن آن که جبهه ملی از نهضت دو طبقه متوسط صرفاً به صورت جنبش طبقه متوسط متجدد درآمد. مصدق، کسی که خود را سنت زنده نهضت مشروطیت می‌دید، اینک به جبر تاریخ ناچار شده بود تجربه انقلاب مشروطه را تکرار کند.

در همان حال که مصدق حامیان سستی‌اش را از دست می‌داد، افسران سلطنت طلب ناخشنود، نهانی طرح کودتایی را می‌ریختند. گروهی از فرماندهان ارتش که مصدق پس از قیام ۳۰ تیر برکنارشان کرده بود و جلسات مرتبی در باشگاه افسران تهران داشتند، تصمیم گرفتند مخفیانه «کمیته نجات وطن» تشکیل دهند. منشور کمیته اعلام می‌کرد که وظیفه میهنی افسران این است که برای سلطنت و نیروهای مسلح بجنگند، با تدریج مبارزه کنند، و کشور را از اضمحلال نجات بخشند.^(۱۳۵) اعضا اصلی این کمیته، سرلشکر فضل‌الله زاهدی بود؛ کسی که در سال ۱۳۲۲ انگلیسیها به سبب فعالیت‌هایش به هواداری آلمان دستگیرش کرده بودند و در سال ۱۳۲۵ در تضعیف حکومت ائتلافی توام نقش مؤثری داشت. زاهدی، ستوان سابق قزاق که با جنگلیها جنگیده و در زمان رضاشاه به درجه سرهنگی رسیده بود، از رزم آرای «تازه» به دوران رسیده، چنان بیزار بود که پیش از رسیدن به این نتیجه که سلطنت و ارتش یا با هم می‌مانند یا ساقط

می‌شوند، به جبهه ملی نزدیک شده بود. سرلشکر زاهدی با جانبداری از شاه، علناً به مخالفت با مصدق برخاسته اما روابط حسنه‌اش با بقایی، مکی و کاشانی را حفظ کرده بود.

کمیته مخفی شامل بسیاری دیگر از شخصیت‌های ارشد نظامی بود: سرلشکر مقدم، از یک خانواده ثروتمند آذربایجانی و رئیس ژاندارمری در هنگام قیام ۳۰ تیر؛ سرلشکر ارفع، سرکردهٔ باند هوادار انگلیس در ارتش و رئیس ارتجاعی ستاد مشترک در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵؛ سرلشکر حجازی، دوست نزدیک ارفع از دوران بریگاد قزاق؛ و سرلشکر هدایت، افسر اشرافی ستاد که از سال ۱۳۲۰ با شاه همکاری نزدیک داشت. علاوه بر این، کمیته مخفی با سرویس جاسوسی انگلیس ارتباط برقرار کرد. این سرویس، پس از قطع روابط دیپلماتیک با لندن، در تهران زیر نظر رشیدیان، تاجر ثروتمندی که در دههٔ ۱۳۲۰ به سید ضیاکمک کرده بود و به اجیر کردن او باش در بازار تهران ادامه می‌داد، یک گروه کار به جا گذاشته بود.

هنگامی که مصدق مبارزه با گروه افسران را آغاز کرد، کمیته مخفی شبکه‌اش را گسترش داد و حکومت جدید و اشینگتن به ریاست ژنرال آیزنهاور با تغییر خط‌مشی پیشین تصمیم به پشتیبانی از انگلستان در سراسر ایران گرفت و کرمیت روزولت از سازمان سیا را به تهران فرستاد تا هزینهٔ یک کودتای نظامی را تأمین کند. (۱۳۶) زاهدی و کمیته مخفی‌اش، با کمک روزولت، افرانی را که پستهای حساس داشتند، به خدمت گرفتند: سرهنگ نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی؛ سرتیپ گیلان‌شاه، فرمانده نیروی هوایی؛ سرلشکر تیمور بختیار، عموی ملکه ثریا و فرمانده لشکر زرهی کرمانشاه؛ سرهنگ اردویادی، رئیس ژاندارمری؛ سروان معتضد، رئیس پلیس مخفی؛ سرگرد قره‌نی، فرمانده لشکر موتوریزه رشت؛ و مهمتر از همه، مهره‌های حساسی از قبیل فرماندهان تانک پادگان تهران مثل سرهنگ غلامرضا اویسی و سرهنگ محمد خواجه نوری. (۱۳۷)

افسران سلطنت‌طلب، با گسترش دادن شبکهٔ مخفی، به بی‌ثبات کردن حکومت پرداختند و عشایر یاضی، بویژه شاهشونها، بختیارها، افشارها و ترکمنها را مسلح کردند. آنها نه تنها با روحانیون مهم محافظه‌کاری چون آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله بروجرودی، بلکه با انشعاییون جبههٔ ملی نیز، بخصوص کاشانی، قنات آبادی، مکی، بقایی، و شعبان بی‌مخ، ارتباط برقرار کردند و او باشی اجیر کردند که با پلاکاردهای حزب توده در دست، مساجد را مورد بی‌حرمتی قرار دهند. همچنین سرتیپ افشارطوس، پشتیبان اصلی مصدق در بین نظامیان را کشتند و جنازهٔ مثله‌شده‌اش را چون هشدار به دیگر افسران هوادار مصدق در بیرون شهر تهران رها کردند.

سپس افسران شاه‌دوست در صدد براندازی مصدق برآمدند. در ۲۵ مرداد، سه روز پس از

آن که شاه برای استراحت پزشکی به شمال رفت، سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی یا فرمان شاه به در خانه نخست وزیر رفت تا برکناری او و انتصاب زاهدی به نخست وزیری را ابلاغ کند اما این اقدام کاملاً به شکست انجامید؛ زیرا فرمانده ارتش که هوادار مصدق بود، با کسب اطلاع نهانی از طریق شبکه نظامی حزب توده، نصیری و گارد شاهنشاهی او را به محض ورود به اقامتگاه نخست وزیر محاصره کرد. روز بعد شاه به بغداد پرواز کرد؛ جبهه ملی برای تعیین سرنوشت سلطنت کمیته‌ای تشکیل داد، و توده‌ایها به خیابانها ریختند و مجسمه‌های شاه را شکستند. در بعضی شهرستانها چون رشت و انزلی، حزب توده ساختمان شهرداری را اشغال کرد. صبح روز بعد، مصدق پس از مصاحبه‌ای سرنوشت‌ساز با سفیر آمریکا - که در صورت اعاده نظم و قانون قول کمک داد - به ارتش دستور داد خیابانها را از هرگونه تظاهراتی پاک سازد. جالب این که مصدق می‌کوشید از نظامیان دشمن سابق خویش برای پراکندن مردم، در اصلی خود استفاده کند.^(۱۳۱)

جای تعجب نیست که نظامیان از این فرصت برای اقدام بر ضد مصدق استفاده کردند در ۲۸ مرداد در حالی که حزب توده در برابر ضربات مصدق عقب می‌نشست، زاهدی به فرماندهی سی و پنج تانک شرمین، اقامتگاه نخست وزیر را محاصره و پس از ۹ ساعت نبرد، مصدق را بازداشت کرد. سروصدهای حادثه را شعبان بی‌مخ که تظاهرات پر سروصدایی از محله بدنام شهر به سوی بازار راه انداخت، و ژاندارمری که حدود هشتصد روستایی را از اصطبلهای سلطنتی ورامین به مرکز تهران سرازیر کرد، تدارک دیدند.^(۱۳۲)

چون شاه به کشور بازگشت، نیروهای مسلح به مضمحل کردن جبهه ملی و حزب توده پرداختند. مصدق، رضوی، شایگان و، پس از سه ماه جستجو، فاطمی را که توسط حزب توده مخفی شده بود، دستگیر کردند. همچنین هشت افسر عالی‌رتبه که از مصدق حمایت کرده بودند؛ وزیری اصلی کابینه، از جمله یوالتاسم امینی؛ و رهبران حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم بازداشت شدند. بجز فاطمی که اعدام شد، و مثنی و وزیر دادگستری که به قتل رسید، بادیگر رهبران جبهه ملی مدارا شد - اغلب به حبسهای تا پنج سال محکوم شدند. ما با حزب توده سخت‌تر رفتار شد. چون اعضای مخفی حزب توده در چهار سال بعد کم‌کم آفتابی شدند، نیروهای امنیتی چهل مقام حزبی را اعدام کردند؛ چهار تن دیگر را زیر شکنجه کشتند. حدود دویست نفر را به زندان ابد محکوم کردند، و بیش از سه هزار نفر از اعضای حزب را دستگیر کردند. رژیم می‌توانست مطمئن باشد که هم سازمان حزب توده و هم جبهه ملی را، اگر نه جاذبه آنها را، از بین برده است. محمد رضا شاه چون پدرش رضاشاه اکنون می‌توانست بدون مخالفتی سازمان یافته حکومت کند. تاریخ دور کامل زده بود.

۶

حزب توده

هدف حزب توده، متحد ساختن توده‌ها - کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، صنعتگران و روشنفکران مرفعی - است. آنچه بین طبقات، تفاوت‌های اقتصادی با هم دارند. مثلاً کارگران جز نیروی کارشان هیچ ندارند؛ حال آن که صنعتگران دارای ابزار تولیدند و دهقانان یا خود زمین دارند یا می‌خواهند داشته باشند. در ایران معاصر اما این تفاوت‌ها تحت‌الشعاع مبارزه مشترک بر ضد امپریالیسم، زمینداران شهرنشین، سرمایه‌داران استثمارگر و کارخانه‌داران غارتگر قرار دارد. وظیفه ما متحد ساختن طبقات استثمار شده و تشکیل دادن حزب توده‌هاست.

ایرج اسکندری، الخطاب به نخستین کنگره حزب،

رهر، ۴ شهریور ۱۳۲۳

تشکیل (مهر ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۱)

حزب توده بلافاصله پس از تبعید رضاشاه و آزادی زندانیان سیاسی آن چندان خطرناک، ظهور کرد. بیست و هفت تن از اعضای جوان‌تر این‌جاده و سه نفر، مارکسیست مشهور که در سال ۱۳۱۶ زندانی شده بودند، در ۷ مهر ماه - سیزده روز پس از تبعید رضاشاه - در تهران گرد هم آمدند و تشکیل سازمانی سیاسی با عنوان بنده پروازانه حزب توده ایران را اعلام داشتند.^(۱) بنیانگذاران برای آغاز کار، سلیمان اسکندری شاهزاده رادیکال و بسیار مورد احترام را که در انقلاب مشروطه مبارزه کرده، به تشکیل حزب دموکرات در مجلس دوم یاری داده، کمیته پایداری ملی را در طول جنگ جهانی اول رهبری کرده، و ریاست حزب سوسیالیست را از ۱۳۰۰ تا انحلال آن در ۱۳۰۵ به عهده گرفته بود، به ریاست انتخاب کردند.^(۲)

این گروه برای خود چهار هدف فوری تعیین کرد: آزادی بقیهٔ دینجاه و سه نفر؛ رسمیت قانونی دادن به حزب توده؛ انتشار یک روزنامه؛ و تدوین برنامهٔ وسیعی که همچون برنامه‌های غیرمذهبی گذشته با روحانیان به مخالفت پردازد و دموکراتها، سوسیالیستها و کمونیستهای قدیمی و نیز مارکسیستهای جوان و حتی رادیکالهای غیرمارکسیست را جذب کند.

این اهداف طی شش ماه آتی تحقق یافت. بقیهٔ دینجاه و سه نفر، در اواخر مهر ماه به دنبال عضو عمومی زندانیان دورهٔ رضاشاه، آزادی خود را بازیافتند. در اواسط بهمن ماه که شهربانی به این حزب اجازهٔ برگزاری یادبود نخستین سالگرد مرگ ارانی را داد، حزب رسمیت یافت. در اواخر همان ماه نیز چون عباس اسکندری، عضو حزب توده و برادرزادهٔ سلیمان اسکندری، روزنامهٔ خود موسوم به سیاست را که پیش از دورهٔ رضاشاه منتشر می‌شد دوباره احیا کرد، گروه دارای ارگان یومیه شد. گروه در همان زمان با انتشار نشریه‌ای به نام مردم و تشکیل جبههٔ آزادی متشکل از روزنامه‌نگارانی که رضاشاه نشریاتشان را ممنوع کرده بود، به راه‌اندازی جمعیت ضدفاشیست یاری رسانید.

علاوه بر این، حزب توده در اوایل اسفند ماه برنامهٔ موقت خود را منتشر کرد. این برنامه بر لزوم محور بقایای دیکتاتوری رضاشاهی؛ حمایت از قانون اساسی، آزادیهای مدنی و حقوق بشر؛ حفظ حقوق شهروندان، بخصوص تودهٔ مردم؛ و مشارکت در مبارزهٔ جهانی دموکراسی بر ضد توحش و فاشیسم، تأکید داشت.^(۳) همچنان که یکی از رهبران حزب بعدها اشاره کرد، غرض اصلی برنامهٔ موقت متحد ساختن همهٔ مردم هم در برابر «فاشیسم داخلی» به تحریک دارودستهٔ رضاشاه و هم فاشیسم بین‌المللی به سرکردگی هیتلر و موسولینی بود.^(۴) حزب توده برای جلوگیری از مخالفت روحانیان خواستهای مارکستی را در برنامه نگنجانید، سالگرد مرگ ارانی را با مراسم مذهبی برگزار کرد، و به یاد ارانی، مدرس، از مخالفان عمدهٔ مذهبی رضاشاه، و فرخی یزدی، شاعر رادیکال اما بسیار پرشوری که در سال ۱۳۱۸ کشته شده بود، میتیگی عمومی ترتیب داد.

بنیانگذاران حزب توده هرچند مارکست (و آن طور که حوادث آتی نشان داد، حامیان ثابت قدم اتحاد شوروی) بودند، ولی خود را کمونیست نمی‌نامیدند. آنان غیر از ترس از روحانیان، برای این احتیاط دلایلی برمی‌شمردند: قانون ممنوعیت عقاید اشتراکیه سال ۱۳۱۰؛ بیست و پنج سال تبلیغات حکومتی که در آحاد مردم نظری خصمانه نسبت به سوسیالیسم، کمونیسم و اتحاد شوروی ایجاد کرده بود؛ میل به جذب «اصلاح‌طلبان و ترقیخواهان علاوه بر رادیکالها و انقلابیون»؛ و عنایت به این که طبقهٔ کارگر صنعتی هنوز بخش کوچکی از کل مردم را تشکیل می‌داد.^(۵) همان طور که یکی از «پنجاه و سه نفره گفت،

یک کمونیست واقعی همیشه باید مارکسیسم را با محیط بومی تطبیق دهد. اگر کمونیست ایرانی برنامه حزب کمونیست آلمان یا یکی از احزاب کمونیست کشورهای صنعتی را عیناً اقتباس کند، بدون شک در جلب نظر نوده‌های مردم ناکام خواهد ماند. این شخص اصول اولیه منطقی دیالکتیکی و فلسفه مارکسیستی را زیر پا نهاده است. در نتیجه می‌توان او را کمونیست واقعی دانست. برعکس، او را باید محرک سیاسی نامید.^(۶)

اما اجتناب از نام کمونیستی یک دلیل ناگفته و غامض داشت. در حالی که بنیانگذاران حزب توده خواهان جذب فعالان جوان و اعضای حزب کمونیست سابق بودند، قصد نداشتند خود را تابع و زیردست رهبران قدیم آن سازمان سازند.^(۷) بنیانگذاران حزب توده غالباً جوان، ساکن تهران و فارسی زبان بودند؛ حال آن که رهبران کمونیست بازمانده، میانسال، آذربایجانی و آذری زبان بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده روشنفکران دانشگاه دیده‌ای بودند که از طریق جنبشهای دست‌چپی اروپای غربی به مارکسیسم دست یافته بودند. رهبران کمونیست، فعالان و روشنفکران خودآموخته‌ای بودند که از طریق لنینیسم حزب شورویک روسیه به همان مقصد رسیده بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده، این مارکسیستهای تحصیل‌کرده اروپا، سیاست را فقط از چشم‌انداز طبقاتی می‌دیدند. رهبران کمونیست، با تجربه کردن کشتارهای قومی قفقاز و قیامهای محلی خیابانی و میرزا کوچک‌خان، جامعه را علاوه بر چشم‌انداز طبقاتی، از منظر قومی نیز می‌نگریستند. این تفاوتها در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ آشکار نبود اما در سالهای بعد عینی شد.

حزب توده با تدوین برنامه موقت، به سازماندهی خود پرداخت و کار را از تهران شروع کرد. حزب در مهر ۱۳۲۱ برای برگزاری نخستین کنگراس مقدماتی، خود آمادگی یافت. این جلسه با حضور سی و نه ناظر از استانها و هشتاد و هفت نماینده از تهران تشکیل یافت.^(۸) هر نماینده نشان‌دهنده ده عضو بود. به گفته یکی از رهبران حزب، در سراسر کشور شش هزار تن عضو حزب بودند.^(۹) همان منبع بیان کرد که یک چهارم اعضا را روشنفکران، و بقیه را غالباً، کارگران، پیشه‌وران، و صنعتگران، تشکیل می‌دادند. کنگراس در طول یک هفته برنامه مفصلی به جای برنامه موقت تهیه کرده؛ ساختار کارآمدی بر اساس «مرکزیت دموکراتیک، بنا نهاد؛ و کمیته مرکزی موقتی برای انجام وظایف رهبری تا زمان تشکیل نخستین کنگره حزب، تعیین کرد.

برنامه جدید از جنب نظر عموم برای اتحاد در برابر فاشیسم، فراتر رفت. در عوض، برای جذب توده‌ها - بخصوص، کارگران، دهقانان، زنان، و بخشهایی از طبقه متوسط چون روشنفکران، خرده مالکان، پیشه‌وران، و کارمندان جزء - سه پیشنهادی خاصی ارائه داد.^(۱۰)

برای کارگران، قانون کار، هشت ساعت کار روزانه، مرخصی با استناد از حقوق، حقوق برای روزهای جمعه، اضافه کاری، بیمه از کار افتادگی، مسکن ارزان قیمت دولتی، بازنشستگی، و ممنوعیت کار کودکان را وعده داد. برای دهقانان، تقسیم مجدد اراضی دولتی و سلطنتی؛ خرید املاک خصوصی بزرگ توسط دولت و فروش آن به دهقانان بی زمین با بهره نازن؛ اختصاص بخش اعظم محصول برای کشاوران؛ انتخاب کدها توسط اهالی روستا؛ لغو مالیات و تعهدات ارباب و رعیتی؛ تشکیل بانک کشاورزی و تعاونیهای روستایی و تأسیس درمانگاهها و مدارس روستایی و طرحهای آبیاری را پیشنهاد کرد. برای زنان، خواستار حقوق سیاسی، کمکهای رفاهی برای مادران بی بضاعت، و حقوق مساوی در قبال کار مساوی شد. برای پیشه‌وران و صنعتگران، تشکیلات صنفی؛ کمک دولت در ایجاد کارگاهها، و حمایت از صنایع داخلی در رقابت خارجی را عرضه کرد و سرانجام، برای طبقه متوسط حقوق بگیر، امنیت شغلی، حقوق مکتفی، کاهش مالیات مصرف کننده، نظارت دولتی بر اجاردها و قیمت ارزاق عمومی، و طرحهای دولتی برای استخدام فارغ التحصیلان دانشگاهها و دبیرستانها را پیش‌بینی کرد. برنامه همچنین خواستار «رهایی ملی از هر نوع استعمار و امپریالیسم؛ حفاظت آزادیهای مدنی و حقوق بشر؛ رعایت قانون اساسی، بخصوص تفکیک قوای قضائیه و مجریه؛ و ریک دیوان عالی برای تعقیب دولتمردان غایبانه‌ای که در سالهای اخیر قانون اساسی را نقض کرده‌اند» شد.

کنتراست ضمن بحث درباره برنامه، تصمیمات مهمی اتخاذ کرد. سازمانهای خاصی برای زنان و جوانان در نظر گرفت. رهبری را واداشت تا ایجاد جنبش وسیع اتحادیه‌های کارگری را مورد نظر قرار دهد. عباس اسکندری را به سبب همکاری نزدیک با قوام اخراج کرد، روزنامه سیاست را کنار گذاشت، و به جای آن روزنامه رهبر را ارگان مرکزی حزب قرار داد. همچنین شرکت در انتخابات آینده مجلس را تشویق کرد و درباره امکانات و نیز محدودیتهای قانون اساسی در ایجاد دگرگونیهای بزرگ اجتماعی به بحث پرداخت. هیأت تحریریه رهبر، نگرش حزب به قانون اساسی را چنین جمع‌بندی کرد:

آیا حزب توده کمونیست است؟ دشمنان ما، بخصوص سید ضیاء، با این برچسب می‌خواهند سرمایه‌داران و تجار را بترسانند. حزب توده به قانون اساسی اعتقاد کاملی دارد. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که کمونیسم آرمانی است مناسب آن شرایط اجتماعی که در ایران موجود نیست. یک حزب کمونیست در شرایط کشور ما پایگاه نوده‌ای پیدا نخواهد کرد. ما می‌دانیم که فوری‌ترین وظیفه‌مان متحد ساختن اکثریت در برابر الیگارشی استعمارگر و تقویت نیروهای دموکراسی است. بنابراین از قانون اساسی پشتیبانی می‌کنیم. (۱۱)

یک متفکر حزبی نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «چگونه نظام را تغییر دهیم: با انقلاب یا با مجلس؟»، اعلام کرد که تجربه اسپانیا خطرات انقلاب زودرس را به ما نشان داده است. او توضیح داد که ایران، هم به سبب اوضاع بین‌المللی، بخصوص خطر فاشیسم، و هم به دلیل اوضاع داخلی، بویژه فقدان سازمانهای توده‌ای، آماده انقلاب نیست. وی با این نتیجه‌گیری که سخن گفتن از انقلاب غیر مؤثرانه است، اظهار داشت که حزب باید بکوشد تا با «متحد ساختن همه نیروهای مترقی» و «کار در داخل و خارج مجلس»، طبقه حاکم را تضعیف کند.^(۱۲)

ضوابط و مقررات حزب که به تصویب کنفرانس رسید، بر لزوم «مرکزیت نیرومند» و رفتار دموکراتیک، هر دو، صحه گذارد.^(۱۳) کنفرانس، سازمان حزب را بر شعبات محلی در مناطق مورد عمل استوار ساخت. کنفرانسهای ایالتی که در آن هر ده عضو یک نماینده داشت، سالی یک بار برای بحث در مسائل حزبی و انتخاب کمیته مرکزی ایالتی و نیز نمایندگانی برای کنگره ملی حزب تشکیل می‌یافت و خود کنگره حزب، که برای هر ۱۵۰ عضو یک نماینده داشت، هر سال برای ارزیابی پیشرفت حزب، تدوین استراتژی آینده، و انتخاب کمیته مرکزی ملی با کمیونهای ویژه مورد لزوم، برگزار می‌شد. کتاب راهنمای حزب توده، اصول تشکیلاتی حزب، توضیح می‌دهد که مفهوم «مرکزیت دموکراتیک» اختیارات و وظایف همه اعضای حزب را تعیین می‌کند.^(۱۴) هر عضو حق دارد آزادانه اظهارنظر، افراد مورد نظر را انتخاب، و در تدوین خط‌مشی‌های حزب مشارکت کند. همچنین هر عضو موظف است که از افراد منتخب اطاعت نماید و خط‌مشی حزب را - حتی اگر بر ضد فرد منتخب و خط‌مشی مورد نظر رأی داده باشد - مرعی دارد. بدین‌سان، اجرای تصمیمات به طور متمرکز، اما تدوین آن به صورت دموکراتیک انجام می‌گرفت.

کمیته مرکزی موقت، منتخب کنفرانس تهران، از پانزده تن بنیانگذاران و رهبران آینده حزب توده تشکیل می‌شد. علاوه بر سلیمان اسکندری که مجدداً به ریاست انتخاب شد، کمیته مرکب از دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، ایرج اسکندری، نورالدین الموتی، عبدالحسین نوشین، علی گباری، نصرت‌الله اعزازی، ابراهیم محضری، رضا روستا، دکتر فریدون کشاورز، اردشیر اوانیان، دکتر رضا رادمنش، علی امیرخیزی، و ضیاء الموتی بود.^(۱۵)

بهرامی که پزشک بود، به عنوان عضوی اصلی در «پنج‌جاه» و سه نفره به ده سال زندان محکوم شده بود. او در استان تهران به دنیا آمد و پدرش از اطباء معتبر بود. در تهران بزرگ شد و هنگام تحصیل در برلین با ارانی ملاقات کرد. یزدی، یکی دیگر از اعضای ارشد «پنج‌جاه»

و سه نفره؛ استاد دانشگاه تهران و از مشهورترین جراحان کشور بود. پدرش، از وعاظ برجسته یزد، در سال ۱۲۷۷ به علت مشروطه خواهی به زندان افتاده بود. یزدی در تهران به دنیا آمد، در دارالفنون تحصیل کرد؛ در سال ۱۳۰۰ به جرم توزیع نشریات نهضت جنگل مدت کوتاهی زندانی شد، و در سال ۱۳۰۴ با استفاده از بورس دولتی به برلین اعزام شد. ایرج اسکندری نیز جزو «پنجاه و سه نفر» بود. وی برادرزاده سلیمان اسکندری و پسر یحیی میرزا اسکندری مشهور؛ همان شاهزاده رادیکالی بود که در انقلاب مشروطه به دستور شاه به قتل رسید. ایرج اسکندری، پس از تحصیل در دارالفنون، برنده بورس دولتی جهت تحصیل حقوق در فرانسه شد و در بازگشت به ایران، مجله دنیا را با ارائی انتشار داد. او به هنگام انتخاب شدن به عضویت کمیته مرکزی، نشریه رهبر، ارگان حزب را منتشر کرد. نورالدین المونی؛ از فضاوت ارشد، یکی از معدود اعضای کمیته بود که عمرش به چهل و پنج سال می رسید. او در ناحیه روستایی الموت در منتهی الیه شمال غربی استان تهران به دنیا آمد، در ۱۲۹۸ به حزب دموکرات پیوست، در ۱۳۰۲ به جرم تحریک روستاییان محل کوتاه مدتی به زندان رفت، و در هنگام اصلاحات مدنی رضاشاه وارد وزارت دادگستری شد. نورالدین المونی همراه با ارائی دستگیر ولی جدا از «پنجاه و سه نفر» محاکمه شده بود.

نوشین، دوست یاران ارائی، کارگردان معتبر تئاتر کشور بود. او در خانواده ای متوسط در مشهد به دنیا آمد، و در ایام نوجوانی در قیام کوتاه مدت کلنل تقی خان شرکت جست، سپس به تهران آمد و وارد دارالفنون شد، و با دریافت بورس دولتی برای تحصیل تئاتر مدرن به فرانسه رفت. نوشین با آن که از نزدیک با «پنجاه و سه نفر» ارتباط داشت، چون هنگام دستگیری گروه به نمایندگی ایران در کنگره جهانی نماینده نویسان شرکت کرده بود، از زندان در امان ماند. کبیری، از بازماندگان جنبش کارگری قدیم، از کارمندان متوسط وزارت پست و تلگراف و تلن بود. در رشت بزرگ شد و در تنها مدرسه جدید شهر تحصیل کرد. در نشریه جنگل مقاله می نوشت، و پس از سرکوب قیام، به تشکیل انجمن فرهنگی و همچنین اتحادیه های معلمان، برنجکوبان و کارگران فوتون در محل یاری داد. اعزازی نیز از کارمندان متوسط دولت بود که پیش از دستگیری به دلیل عضویت در «پنجاه و سه نفر» در جنبش کارگری قدیم در تهران شرکت کرده بود. محضری هم از بازماندگان اتحادیه های کارگری سابق، در کارخانه مهمات سازی ارتش در خارج از تهران کارگر تراشکار بود. پدرش از آزادیخواهان آذربایجانی بود که در انقلاب مشروطه جان باخته و محضری به دنبال کار به گیلان مهاجرت کرده و در طول دهه ۱۳۱۰ به سبب فعالیتهای غیرقانونی سندیکایی چندین بار زندانی شده بود.

روستا مهمترین شخصیت در تاریخ جنبش کارگری ایران، پس یک دهقان گیلانی و فارغ التحصیل هنرستان کشاورزی رشت بود. او در کلاسهای سوادآموزی در انجمن فرهنگی محل تدریس کرده؛ به تشکیل نخستین اتحادیهٔ معلمان کمک رسانده؛ به نخستین حزب سوسیالیست و سپس به بخش جوانان حزب کمونیست پیوسته؛ دو سال در مسکو به سر برده؛ و در سال ۱۳۰۸ برای سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کارخانجات در تهران، اصفهان و بندرعباس، به ایران برگشته بود. روستا در ۱۳۱۰ دستگیر شد و ده سال بعد را در زندان ماند و در آن جا با پنجاه و سه نفر دوست شد.

کشاورز تنها عضو کمیته بود که سابقهٔ سیاسی نداشت. پزشک بود و در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. پدرش از تجار گیلانی بود که در انقلاب مشروطه شرکت داشت. کشاورز نخست در رشت و سپس در دارالفنون و سرانجام در پاریس با استفاده از بورس دولتی تحصیل کرده بود. وی توسط دوستان سلیمان اسکندری فقط سه ماه پس از تشکیل حزب به عضویت آن درآمد. او انسیان تنها عضو غیرمسلمان در کمیتهٔ مرکزی، همان کسی بود که در اوایل دههٔ ۱۳۱۰ رهبری بخش جوانان حزب کمونیست را به عهده داشت. وی در روستایی ارمنی‌نشین در آذربایجان متولد شده؛ با خانواده‌اش به گیلان مهاجرت کرده؛ در مدرسهٔ میونرهای امریکایی رشت داروسازی خوانده؛ در تهران به تشکیل اتحادیه‌هایاری داده؛ و با عضویت در حزب کمونیست، دو سال در مسکو تحصیل کرده بود. او انسیان در بازگشت به ایران زندانی شد و یازده سال در زندان ماند و در آنجا با پنجاه و سه نفر آشنا شد. او انسیان هرچند فقط سی و هفت سال داشت، در گذشته جزوه‌هایی دربارهٔ مارکسیسم و سازماندهی سیاسی منتشر کرده بود و بدین سان یک نظریه‌پرداز حزبی طراز اول به شمار می‌آمد. یکی از منابع خبری انگلستان مدعی بود که او انسیان «مفکر متشکر حزب توده» و دیگری از دو شخصیت اصلی «در کترانسهای اولیهٔ حزبی بود» (۱۶).

وادمش، «شخصیت اصلی» دیگر، پزشک و تحصیلکردهٔ فرانسه بود و در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. با آن که خانواده‌اش از زمینداران گیلان بود، در نوجوانی با جنگلیها ارتباط داشت؛ سپس هنگام تحصیل در دارالفنون به حزب سوسیالیست پیوست؛ در اروپا با ارانی آشنا شده و در بازگشت به وطن در زمرهٔ «پنجاه و سه نفر» به پنج سال زندان محکوم شد. یک منبع خبری گزارش داد که چون وادمش از سوئی به سبب سردبیری مؤثر نشریهٔ مردم، و مهمتر از آن به دلیل «صداقت و فیربنته سوده شخصی نشدن» از احترام خاصی — حتی از ناحیهٔ بدترین دشمنانش — برخوردار بود، نقش مهمی ایفا کرد. (۱۷) امیر خیزی، دومین عضو مسئول کمیته، سابقهٔ سیاسی مفصلی داشت. برادرش در قیامهای ۱۲۹۶-۱۲۹۸ تبریز روزنامهٔ

شیخ محمد خیابانی را منتشر می‌کرد. خود وی در کنار جنگلیها جنگیده؛ به نخستین حزب سوسیالیست و سپس به حزب کمونیست پیوسته؛ در تشکیل نخستین اتحادیهٔ معلمان در تهران شرکت کرده؛ و پس از مدت کوتاهی زندان در اواسط دههٔ ۱۳۱۰، مدیر کارخانهٔ مقواسازی کوچکی در شهرستان شده بود. و بالأخره ضیاء الموتی؛ برادر کوچکتر نورالدین الموتی، از کارمندان متوسط وزارت راه در مازندران و از کارگزاران قدیم حزب سوسیالیست بود. او جزو پنججاه و سه نفره به ده سال زندان محکوم شده بود.

بدین ترتیب رهبران نخستین عمدتاً از روشنفکران نسل جوان فارسی زبان و مقیم تهران بودند. صرف نظر از سلیمان اسکندری، متوسط سن اعضای کمیتهٔ مرکزی فقط سی و هفت سال بود. از این پانزده تن، یک نفر کارمند عالی رتبهٔ بازنشسته، یک نفر قاضی، سه نفر استاد دانشگاه، یک نفر پزشک، یک نفر حقوقدان، یک نفر کارگردان تئاتر، دو نفر معلم سابق، سه نفر کارمند عادی، یک نفر داروساز سابق، و یک نفر کارگر کارخانه بود. فقط چهار نفر در زمرهٔ اشراف اسم و رسم دار ردهٔ بالا، زمینداران توانگر، و تجار ثروتمند بودند.^(۱۸) شش تن در اروپای غربی، دو تن در تهران، و دو تن در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. هشت نفر در استان تهران، سه نفر در گیلان، سه نفر در آذربایجان، و یک نفر در خراسان متولد شده بودند. از پانزده نفر؛ هشت تن عضو یا همکار نزدیک پنججاه و سه نفره؛ سه تن از فعالان حزبی، بخصوص در احزاب قدیم دموکرات و سوسیالیست و سه تن از اعضای اصلی بخش جوانان حزب کمونیست غیرقانونی بودند.

اگرچه اعضای جوانتر حزب کمونیست در حزب توده فعالیت داشتند، غیبت رهبران مسن تر در حال حیات آن حزب سخت چشمگیر بود. پیشه‌وری از بازماندگان بسیار برجستهٔ آن سالها، همراه با پنججاه و سه نفره در زندان بود اما همکاری با این روشنفکران جوان بی تجربه را رد کرده بود. او پس از رهایی از زندان، نخست کوشید حزب دموکرات را احیا کند و سپس تعدادی از همکاران قدیم را گرد آورد و روزنامهٔ مستقلی به نام آژیر دایر کرد.^(۱۹) این روزنامه نه تنها مستقل از حزب توده بود، بلکه بارها رهبری حزب را سخت مورد انتقاد قرار داد. به هنگام مرگ رضاشاه، آژیر آگهی ترحیم هم‌ردانه چاپ کرد و به خانوادهٔ سلطنتی تلیت گفت.^(۲۰) زمانی که حزب توده کوشید تا زخمهای کهنه‌ای را که بین اصلاح‌طلبان و رادیکالها وجود داشت مرهم‌نهد، آژیر خاطرات فرد ناشناسی به نام «کمونیست قدیمی» را چاپ کرد و دموکراتهای ۱۳۰۰-۱۳۰۱ را جناح راست، ارتجاعی و خرده بورژوا قلمداد کرد. وقتی حزب توده اعلام کرد که باید به ایجاد جنبش کارگری همت گماشت، پیشه‌وری در یک رشته مقالات با عنوان «حزب راستین کدام است؟» ادعا کرد که همهٔ سازمانهای موجود

خالی از محتواست و اظهار داشت هر حزبی که می‌خواهد نماینده طبقه کارگر باشد، محکوم به شکست است؛ زیرا، کارگران ما نه پروتاریای واقعی بلکه پیشه‌ور، شاگرد، دوره‌گرد و صنعتگرند.^(۲۱) و چون بزرگ علوی، از یاران ارانی و نویسنده معاصر، اثر کلاسیک خود «پنجاه و سه نفر» را انتشار داد، منتقد ناشناسی در آئیر از فرصت استفاده کرد تا به رهبران حزب توده زخم زبان زند:

این اثر مدعی تاریخ‌نگاری است. در واقع صرفاً مشاهدات و تجربیات شخصی نویسنده است که خود نمونه‌ای از پنجاه و سه نفر محسوب می‌شود... دکتر ارانی هرچند حتی عضو حزب کمونیست نبوده، مارکسیست آگاهی به شمار می‌رفت. اما این در مورد یاران وی صادق نیست. اینان تجربه سیاسی ندارند. تنها کاری که کرده‌اند خواندن چند کتاب، انتشار یک مجله، و شرکت تصادفی در یک اعتصاب است... علوی اقرار می‌کند که هنگام دستگیری سبگاری خواسته خواننده مسکن است از اینجا به غلط چنین نتیجه بگیرد که همه زندانیان سیاسی چنین واکنش ضعیفی دارند. اگرچه بین ما زندانیان قدیمی کسانی بودند که ضعف نشان دادند، اما همه ما به طور کلی بسی بی‌تر از این پنجاه و سه نفر بودیم. با این حال ترجیح می‌دهم که قصور این زندانیان جوان را فراموش کنم... اما نمی‌فهمم چرا نویسنده در اهمیت یاران خود چنین اغراق می‌کند. این روشنفکران مسکن است آدمهای شریفی باشند اما واضح است که فاقد تجربه و توانایی لازم برای رهبری یک جنبش سیاسی اند.^(۲۲)

اوانسیان، با اسم مستعار، بی‌درنگ به دفاع از پنجاه و سه نفر پرداخت.^(۲۳) اوانسیان با اشاره به تجربیات دوران زندان، خود را آشکارا از گروه ارانی دانست و «یک زندانی قدیمی که نامش ذکر نخواهد شد» را به سبب رفتار متکبرانانه با مارکسیستهای جوان، خرابکاری در اعتصاب غذای آنها، و اکنون تهمت زدن به آنان از طریق مقالات مغرضانه‌ای در روزنامه، صراحتاً محکوم کرد. اوانسیان افزود رادیکالهای سابق که از حزب توده انتقاد می‌کنند، در واقع پرووکاتورها (محرکینی) بی‌مسئولیت‌اند که روزی شعار چپ افراطی و روز دیگر شعار راست افراطی سر می‌دهند. بدین ترتیب، حزب توده برخلاف نظر بعضیها وارث بلافصل حزب کمونیست قدیم نبود.

گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳)

در ماههای پس از نخستین کنفرانس تهران، حزب توده به گسترش نفوذ خود در استانها، بویژه شهرهای شمالی و اصفهان به عنوان مرکز تولید منسوجات کشور پرداخت. در بعضی نواحی، سازمانهای موجود را جذب کرد و در نواحی دیگر سازمانهای جدیدی به وجود آورد. مثلاً

در مشهد با ادغام دو گروه موجود: یکی متشکل از روشنفکران فارسی‌زبانی که روزنامه‌ای برای خود منتشر می‌کردند؛ و دیگری شامل کارگران مهاجر ترک زبان - ابرنیاانی که در دهه ۱۳۱۰ از اتحاد شوروی بازگردانده شده بودند - شعبه‌ای ایجاد کرد. در رشت، چون یکی از دست‌اندرکاران قدیم انجمن فرهنگی که همراه پنجاه و سه نفر، زندانی بود اتحادیه‌های محلی معلمان، برنجکوبان و کارگران توتون را احیا کرد؛ شعبه حزب پا گرفت. در اصفهان که گروهی از روشنفکران رادیکال و فعالان مبارز اتحادیه‌های کارگری - که در سال ۱۳۲۱ سلسله اعتصابهای موفقیت‌آمیزی در کارخانجات نساجی راه‌انداخته بودند - به حزب توده پیوستند، این حزب سازمان حاضر و آماده‌ای را در اختیار گرفت.

در اواسط سال ۱۳۳۲، با شروع انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بنا به گفته مقامات انگلیس، تنها حزبی بود که خط مشی معین، ساختار منظم، و سازمانی سرشاری داشت.^(۲۴) در استانهای شمال تهران در همه بیست و یک شهر با جمعیت بالای بیست هزار نفر و در ۹ شهر از هفده شهر با جمعیت بین ده تا بیست هزار نفر، شعبه داشت. در استانهای جنوب تهران نیز شعبه‌ها و همچنین کانونهایی مخفی در شش شهر از بیست و سه شهر با جمعیت بیش از بیست هزار نفر - اصفهان، اراک، قم، همدان، اهواز و کرمانشاه - دایر کرده بود. علاوه بر این، حزب توده شش روزنامه بزرگ به نامهای رهبر، مردم و رزم در تهران، راستی در مشهد، آذربایجان در تبریز، و جودت در اردبیل منتشر می‌کرد. نمایش پر قدرت حزب را در شمال می‌توان ناشی از تاریخچه مبارزاتی گیلان و آذربایجان، کارخانه‌جات جدید واقع در تهران و مازندران، و حمایتی که اتحاد شوروی از آن به عمل می‌آورد، دانست. ضعف نسبی حزب در جنوب به سبب حضور انگلیس و مهمتر از آن اکراه حزب توده از نزدیک شدن به منطقه حیاتی صنعت نفت در عین ادامه جنگ در اروپا بود.

در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده بیست و سه کاندیدا معرفی کرد که شامل ده عضو از کمیته مرکزی موقت بود. هشت تن از استان تهران، پنج نفر از آذربایجان، دو تن از مازندران، دو نفر از گیلان، دو تن از خراسان، دو نفر از اصفهان و دو تن برای دو کرسی مخصوص اقلیت مسیحی نامزد شده بودند. از جمع کاندیداها، هشت نفر از احزاب قدیم دموکرات و سوسیالیست، شش نفر از پنجاه و سه نفر، چهار نفر از حزب کمونیست، و پنج نفر فاقد وابستگی سیاسی قبلی بودند. سه تن از کاندیداها عضو حزب توده نبودند: دو نفر از دموکراتهای قدیم که در آذربایجان فعالیت داشتند؛ و پیشه‌وری که در آخرین دقایق با حزب توده در تبریز ائتلاف انتخاباتی صورت داد. از میان کاندیداها هشت تن انتخاب شدند: دو نفر از گیلان، دو نفر از خراسان، یک نفر از استان تهران، یک نفر از مازندران، یک نفر از

اصفهان، و یک نفر از حوزه انتخاباتی مسیحیان در شمال. بیست و سه نفر کاندیدا با آوردن نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ رأی، با نفع بر ۷۰٪ آرای اخذ شده در حوزه‌های انتخاباتی مربوطه را که بیش از ۱۳٪ کل آرای اخذ شده در سرتاسر کشور بود، به دست آوردند و رقمی دو برابر بیشتر از احزاب سیاسی دیگر را به خود اختصاص دادند.^(۲۵) برای نخستین بار در تاریخ ایران، یک سازمان رادیکال غیرمذهبی از حمایت عمومی برخوردار می‌شد. به نظر مقامات انگلیس، مبارزه انتخاباتی نشان داده بود که حزب توده با سازمان «جدی» خود می‌توانست به طور مؤثری به نارضایتی طبقات پایین دامن زند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را در وسط صحنه قرار دهد.^(۲۶)

رشد حزب توده پس از انتخابات همچنان ادامه یافت. با درگذشت سلیمان اسکندری، در تشییع جنازه‌اش در اصفهان بیش از بیست و پنج هزار عزادار شرکت کردند که بزرگترین تظاهرات خیابانی در تاریخ آن شهر بود. در بزرگداشت دومین سالگرد حزب توده، سی هزار نفر در تهران گرد آمدند. به نوشته مردم این بزرگترین میتینگ عمومی در تاریخ کشور بود و حتی از اجتماعات مشروطه‌خواهی در سالهای ۱۲۸۵-۱۲۸۸ و تظاهرات ضد روسی سال ۱۲۹۰ نیز فراتر می‌رفت.^(۲۷) در جشن سالگرد مجله رهبر، بیش از شصت هزار نسخه از آن به فروش رفت و بدین سان فروش اطلاعات، بزرگترین روزنامه کثیرالانتشار کشور را پشت سر گذاشت.

با این حال مهم‌ترین موفقیت حزب توده، در سازماندهی کارگران بود. در روز اول ماه مه ۱۳۲۳ گروهی از سازمان‌دهندگان قدیم جنبش کارگری که با حزب توده ارتباط نزدیک داشتند، ادغام چهار فدراسیون اتحادیه‌ای در «شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگری و زحمتکشان ایران» را اعلام کردند. «شورای متحده» با عنوانی مشابه اتحادیه‌های پیش از سال ۱۳۱۴، با شصت اتحادیه وابسته، چند صد هزار عضو، روزنامه‌ای به نام ظفر و با عزم سازمان دادن هر چه سریع‌تر کلیه مزدبگیران شهری بجز افراد شاغل در بخشهای اقتصادی مؤثر در مقاصد جنگی، آغاز به کار کرد. توفیق این شورا سرعت آشکار شد. مثلاً کنسول انگلستان در مشهد گزارش داد که اتحادیه‌های محلی بیش از دو هزار عضو — شامل پانصد نفر زن قالیباف — را جذب کرده‌اند، به کارگران آموخته‌اند که چگونه به‌طور برای بهبود وضع خود ایستادگی کنند، و بدین وسیله اغنیا را از قیام عمومی به هراس افکنده‌اند. کنسول در تبریز چنین هشدار داد که حزب توده با اتحادیه‌های کارگری خود، حکومت محلی را کاملاً ناتوان ساخته و ممکن است اداره شهر را به دست گیرد. و کنسول در اصفهان شرح داد که حزب توده چگونه با سازماندهی موفقیت‌آمیز اعتصاب هفت روزه در سراسر کارخانجات نساجی، اتحادیه‌های شرکتی را

شکست داده است. مشیر انگلیس در یادداشتی برای وزارت امور خارجه وضعیت کارگری را چنین جمع‌بندی کرد: «یکی از خصوصیات زندگی سیاسی ایران در ماههای اخیر ظهور چندین اتحادیه در سراسر کشور، بویژه در شمان، اصفهان و تهران بوده است... حزب توده که از بسیاری جهات مورد حمایت روسهاست، همچنان تنها حزب مقتدر کشور است.» (۲۸)

در بحبوحه این موفقیت‌های کارگری بود که حزب توده نخستین کنگره حزبی خود را تشکیل داد. کنگره با ۱۶۸ نماینده از جانب بیش از ۲۵۸۰۰ عضو در مرداد ۱۳۲۳ در تهران برگزار شد. (۲۹) از بین نمایندگان کنگره، ۴۴ نفر از استان تهران، ۴۴ نفر از آذربایجان، ۳۸ نفر از مازندران، ۱۱ نفر از گیلان، ۱۰ نفر از خراسان، ۸ نفر از کردستان، و ۱۳ نفر از شهرهای اصفهان، اراک و اهواز شرکت کرده بودند. شغل ۱۰۷ نفر از نمایندگان معلوم است. از این تعداد، ۲۹ نفر مزدبگیر، یک نفر زغال‌فروش، و ۷۷ نفر روشنفکر - ۲۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم، ۱۳ مهندس، ۱۹ استاد دانشگاه، ۹ کارمند عادی، ۷ پزشک، ۶ مدیر دبیرستان، ۳ معلم و ۳ حقوقدان - بودند. از آنجا که بسیاری از نمایندگان شرکت‌کننده از آذربایجان نمی‌توانستند فارسی صحبت کنند، کنگره در جلسه افتتاحیه تصمیم گرفت همه نشستها را به دو زبان فارسی و آذری برگزار کند. برای نخستین بار در تاریخ ایران، یک سازمان سیاسی به پایین‌تر از طبقات متوسط نفوذ کرده و این واقعت محض را دریافته بود که بسیاری از اتباع کشور قادر نیستند به زبان رسمی تکلم کنند.

کنگره در مقام عالی‌ترین مرجع حزب، کار خود را با بررسی دقیق فعالیت کمیته مرکزی موقت آغاز کرد. نماینده‌ای از گیلان شکایت کرد که حزب، توده‌های روستایی را فراموش کرده است. رهبری مآلاً پذیرفت که در حین برگزاری کنگره فقط ۲٪ اعضا روستایی‌اند و حال آن‌که بیش از ۲۳٪ را روشنفکران و کارمندان تشکیل می‌دهند. (۳۰) یکی از روشنفکران حزب اظهار داشت که حزب توده برای جذب دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان دبیرستانی فعالیت اندکی کرده است و بیش از ۸۰٪ از فعالان سازمان، در سالهای پیش از ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی داشته‌اند. روشنفکر دیگری اعلام کرد که برخی رهبران سازمان به سبب فقدان تعهد ایدئولوژیک، برای کسب کرسیهای مجلس با دشمن همکاری می‌کنند و علائم فرصت‌طلبی پارلمانی از خود بروز می‌دهند و باعث می‌شوند که عناصر نامطلوبی وارد سازمان شود. یکی از سازمان‌دهندگان کارگری اعتراض کرد که خط‌مشی کنارگذاشتن صنایع مربوط به جنگ نه فقط جنبش کارگری را تضعیف می‌کند، بلکه بیم آن می‌رود در آینده به نفع سازمانهای رقیب تمام شود. او این طور نتیجه گرفت که «وقت آن است که به جنوب رو کنیم»؛ نماینده‌ای از گرگان شکایت کرد که رهبران به زبان شهرستانها توجه خود را به پایتخت متمرکز کرده‌اند.

نماینده دیگری از سراب آذربایجان - به زبان آذری - گفت که کمیته مرکزی غالباً نیازهای شهرستانها را دست کم می گیرد و درک نمی کند. آخرین نکته را نماینده ای از گیلان ابراز کرد و شهادت داد که روشنفکری فارسی زبان را که قادر نیست یک کلمه آذری صحبت کند، برای سازمان دادن کارگران و دهقانان زنجان که ناحیه ای آذری زبان است، فرستاده اند.

کنگره سعی کرد برخی از این نارماییها را رفع کند. اتحادیه ای دهقانی در کنار «شورای متحده» ایجاد کرد و رهبری آینده را واداشت تا به توده های روستایی توجه بیشتری نشان دهد. سازمان جوانان حزب را زیر نظر رادمش، استاد دانشگاهی که از شخصیت های برجسته کنفرانس قبلی محسوب می شد، تشکیل داد. همچنین مجله ای هنگی به نام مردم برای جوانان پدید آورد و توصیه کرد که روزنامه رزم به مسائل روشنفکری و دانشگاهی توجه بیشتری معطوف دارد. یک کمیسیون تفتیش (بازرسی) برای تصنیف عناصر نامطلوب تعیین شد و شرایط ورود به حزب را سخت تر کرد؛ متقاضیان عضویت بایستی توسط پنج عضو حزب به جای دو عضو سابق معرفی می شدند و معرفی نامه ها می بایست به تأیید شعبه محلی حزب می رسید. در جلسه مخفی تصویب شد که چون جنگ با فاشیسم نزدیک به اتمام است، حزب بایستی به سوی مناطق نئی جنوب پیشروی کند. همچنین تصمیم گرفته شد که مرکزیت توجه بیشتری به استانها معطوف دارد و حزب شکایات آنها را مجدداً پیگیری کند. یک منبع خبری به سفارت انگلیس گزارش داد که کنگره در نشست مخفی درخواستهای استانها را «منطقی» دانست اما «هرگونه گرایش تجزیه طلبانه را که در صدد تضعیف وحدت ایران برآید و هرگونه تبلیغ در جهت تفرقه افکنی بین فارسی زبانان و ترک زبانان را بشدت مردود دانست».^(۳۱)

کنگره پس از تصویب این موارد، به بحث پرداخت و برنامه جدید حزب را که پیش نویس آن عمدتاً توسط رادمش، اوانیان و ایرج اسکندری تهیه شده بود، تصویب کرد. برنامه جدید مبنی بر برنامه پیشین بود اما دو عبارت مهم هرچند مبهم را بر آن افزود و در یک مورد تغییر مهمی در تأکید قبلی انجام داد.^(۳۲) برنامه سابق از اقلیتهای زبانی و اقلیتهای مذهبی نامی نبرده بود. برنامه جدید، به عنوان امتیاز فروتنانه ای برای نمایندگان آذربایجان خواستار آزادی کامل برای اقلیتهای در مسائل دینی و فرهنگی و مساوات کامل اجتماعی بین کلیه آحاد ملت ایران بدون توجه به دین و نژاد افراد، شد. برنامه قبلی بر لزوم اتحاد توده ها در برابر فاشیسم، استبداد، و حامیان دیکتاتور ری رضا شاه تکیه کرده بود. برنامه جدید، بر اهمیت بسیج توده های استثمار شده در برابر طبقات استثمارگر ثروتمند و سرمایه دار تأکید نهاد. این تغییر ظریف در موارد تأکید، در کتاب راهنمای حزبی که بلافاصله پس از کنگره انتشار یافت، توضیح داده شد:

هدف اصلی حزب نوده، بسیج کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، پشه‌وران، و صنعتگران ایران در درون حزب است. در جامعه امروزین ما، دو طبقه عمده وجود دارد: آنهایی که صاحب ابزار اصلی تولیدند و آنهایی که صاحب چندان چیزی نیستند. گروه اخیر شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران مرفقی، پشه‌وران و صنعتگران‌اند. اینها کار می‌کنند اما از ثمره کارشان بهره‌مند نمی‌شوند. اینها از الیگارشی ستم می‌بینند. علاوه بر این، با دگرگون شدن اساسی ساختار اجتماعی و نصاحب ابزار اصلی تولید توسط همه مردم، اینان چندان چیزی از دست نخواهند داد اما فراوان به چنگ خواهند آورد... وقتی می‌گوییم که فصل ما مبارزه با استبداد و دیکتاتوری است، به اشخاص خاصی نظر نداریم بلکه به ساختارهای طبقاتی که مستبدها و دیکتاتورها را می‌پرورد، اشاره می‌کنیم. در مرداد ۱۳۲۰ کسان زیادی فکر کردند که عزل رضاشاه نظام دیکتاتوری را بکشبه برانداخته است. اکنون بهتر می‌دانیم زیرا به چشمان خود می‌بینیم که ساختار طبقاتی‌ای که رضاشاه را به وجود آورد، هنوز بارجاست. بدتر این که، این ساختار طبقاتی همچنان به پروردن رضاشاههای کوچک - الیگارشیهایی به شکل اربابان فئودال و سرمایه‌داران استمارگر - مشغول است که با نصاحب ابزار تولید، زمام دولت را در دست دارند. (۳۳)

بدین ترتیب برنامه در محتوا سوسیالیستی بود و در عین حال شکنی مشروطه‌خواه داشت. کنگره پس از تصویب برنامه، کمیته مرکزی نه نفره و کمیسیون بازرسی یازده نفره‌ای برگزید. از یست و یک نفر منتخب، یازده نفر در کمیته مرکزی موقت عضو بودند: نورالدین الموتی، بهرامی، اواسیان، ایرج اسکندری، امیر خیزی، رادمش، کشاورز، یزدی، نوشین، روستا و ضیاء الموتی. تازه‌واردها عبارت بودند از [محمد] پروین گنابادی، احسان طبری، محمود بقرازی، عبدالصمد کامبخش، دکتر حسین جودت، خلیل ملکی، عنی عنوی، احمد قاسمی و دکتر نورالدین کیانوری.

سابق اجتماعی و سیاسی جدید مشابه اعضای سابق بود. گنابادی، از استادان معتبر ادبیات فارسی و مدیر مدرسه دوشی دخترانه‌ای در مشهد بود. او در خانواده‌ای مذهبی در شهر کوچک گناباد خراسان به دنیا آمده و در مشهد تحصیل کرده بود. در آنجا به حزب دموکرات پیوسته، در تشکیل اتحادیه معلمان شرکت جسته، و در کلاسهای سوادآموزی کارگران تدریس کرده بود. ارتباطهای سیاسی اش حبسهای کوتاه مدتی در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ برایش به بار آورده بود. طبری، نظریه پرداز عمده حزب، کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس بود. او از خانواده متعین زمینداری در مازندران برخاسته، در انگلستان و دانشگاه تهران تحصیل کرده و در آنجا با اوانی آشنا شده بود. طبری به جرم عضویت در «پنجاه و سه نفر» به

سه سال حبس محکوم شده بود. بقراطی از اعضای ارشد «پنجاه و سه نفر»؛ مدیر دبیرستانی دوننی در مشهد بود. وی در گیلان زاده شد. پدرش ضعیف بود و خود او در دارالفنون تحصیل کرد. به بخش جوانان حزب کمونیست پیوست و در تشکیل اتحادیهٔ معلمان در تهران شرکت جست. بقراطی یکی از معدود اعضای «پنجاه و سه نفر» بود که سابقهٔ کمونیستی داشت.

کامبخش نیز که بعدها از رهبران مهم حزب توده شد، یکی از معدود اعضای «پنجاه و سه نفر» بود که در بخش جوانان حزب کمونیست تجربه‌ای داشت. او پسر یکی از شاهزادگان قاجار بود. در قزوین به دنیا آمد و بزرگ شد و در سال ۱۲۹۴ برای تحصیل به روسیه فرستاده شد. در روسیه شدت تحت تأثیر انقلاب بلشویکی قرار گرفت و در بازگشت به قزوین به احزاب سوسیالیست و کمونیست پیوست و به تشکیل انجمن آموزشی محل یاری رساند. به رغم گرایشهای سیاسی‌اش، در سال ۱۳۱۶ دولت او را برای تحصیل مهندسی مکانیک به روسیه فرستاد. کامبخش در هنگام دستگیری‌اش در سال ۱۳۱۶، استاد مهندسی در دانشکدهٔ نظام و مدیر مدرسهٔ مکانیک ارتش در خارج از تهران بود. تعاسهایی که وی در این سالها برقرار کرد، بعدها وقتی حزب توده تصمیم گرفت در درون ارتش کانونهایی تشکیل دهد، بسیار مفید واقع شد.

جودت، استاد جوان فیزیک، یکی از فعالان عمدهٔ حزب در جنبش کارگری بود. وی در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمد، در آذربایجان بزرگ شد، در دانشکدهٔ علوم در تهران تحصیل کرد، و به هزینهٔ دولت برای تحصیل فیزیک به فرانسه اعزام شد. در سال ۱۳۱۷ هنگام بازگشت به ایران، به استخدام دانشگاه تهران درآمد. خلیل ملکی، که در آینده برای حزب توده در دسر شد، روشنفکری تحصیلکردهٔ آلمان و از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» بود. او از خانواده‌ای آذری زبان برخاست، در اراک و تهران بزرگ شد، برندهٔ بورس دولتی برای اعزام به برلین شد و در آنجا با آرنی ملاقات کرد. ملکی تا دستگیری‌اش در سال ۱۳۱۶ در دبیرستانی در تهران علوم تدریس می‌کرد. خلیل ملکی در کنگرهٔ حزب صریح‌ترین منتقد رهبری پیشین بود و می‌گفت که آنان برای تصاحب کرسیهای مجلس با شبهکاران همکاری کرده، از افرادی با سوابق طبقاتی مشکوکی عضو پذیرفته، اهمیت وضوح ایدئولوژیک را فراموش کرده، و نتوانسته بودند انضباط حزبی در جنبش کارگری ایجاد کنند، و مهمتر از همه، به دنبال راهی پارلمانی به سوسیالیسم بودند که وجود خارجی نداشت. با این حال وی در سالهای آتی اعلام کرد که از زمان تحصیل در برلین به کاتوتسکی، سوسیالیسم دموکراتیک، و سوسیال دموکراتهای آلمان بیش از لنین، کمونیسم مستبدانه، و بلشویکهای روسی گرایش داشته است.

عُلوی، شهید آینده حزب توده، مهندس سابق راه و ساختمان و اکنون سازمان‌دهنده حزب در شهرستانها بود. او در خانواده‌ای آذری زبان که از قفقاز مهاجرت کرده بود، در تهران متولد و بزرگ شد. قاسمی، مؤلف کتابچه راهنمای حزب، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ از نظریه پردازان عمده حزب بود که برای کار در میان ترکمنها به گرگان فرستاده شده بود. وی در خانواده‌ای مذهبی در اصفهان به دنیا آمد، در اصفهان و تهران بزرگ شد، و پس از تمام کردن دانشکده حقوق، در یزد و کرمانشاه رئیس فرهنگ شد. در اوایل سال ۱۳۲۱ به عضویت حزب توده درآمد و به منظور سازمان دادن شعبه حزب در شرق مازندران، از مقام اداری مهمی صرف نظر کرد. و سرانجام کیانوری، دیگر نظریه پرداز حزب و دبیر اول آینده حزب توده، استاد معماری دانشگاه تهران بود. کیانوری نوه شیخ فضل‌الله نوری چهره مشهور انقلاب شروطه، و پسر اشراف‌زاده‌ای بی ثروت، در تهران به دنیا آمد، در دانشگاه تهران تحصیل کرد، در آنجا با ارنانی آشنا شد، و با استفاده از بورس دولتی، درست پیش از دستگیری پنجاه و سه نفره، به آلمان رفت.

نخستین کنگره حزب، پس از انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی، نامزدهای جدید کمیته مرکزی را برای دبیر کلی و کمیسیونهای مالی، تبلیغات و تشکیلات تعیین کرد. مقام دبیرکلی مشترکاً به ایرج اسکندری، بهرامی و نورالدین السوتی واگذار شد. پنج عضو کمیته مرکزی جدید، دو عضو کمیته مرکزی موقت - کباری و اعزازی - و ۹ تازه وارد به گروه رهبری - تقی فداکار، تقی مکی‌نژاد، محمد فرجامی، انور خامه، دکتر غلامحسین فروتن، دکتر علی عثمانلی، خیرخواه، سلیمان محمدزاده و حسین جهانی - نیز کمیسیونها را اشغال کردند.

فداکار، مهم‌ترین تازه وارد و رهبر جنبش کارگری اصفهان، پسر ملایی اصفهانی بود و در شهر زادگاهش به امور حقوقی اشتغال داشت و کارگرانی را که پلیس رضاشاه به اخلاصگری متهم کرده بود، از لحاظ قضایی و قانونی راهنمایی می‌کرد. او پس از سال ۱۳۲۰ اتحادیه‌های محلی را تشکیل داده و در انتخابات سال ۱۳۲۲ پیروزی چشمگیری به دست آورده بود. مکی‌نژاد، از دوستان دوران کودکی خلیل ملکی، اهل اراک و مهندسی بود که به جرم عضویت در پنجاه و سه نفره به پنج سال زندان محکوم شده بود. خامه، دیگر عضو جوان پنجاه و سه نفره، نویسنده - مترجم و معلم دبیرستان و از یک خانواده متوسط روحانی در تهران بود. وی در سال ۱۳۱۶ هنگام تحصیل در دانشگاه تهران دستگیر شده بود. فرجامی، عضو ارشد پنجاه و سه نفره با ده سال محکومیت زندان، روشنفکری فعال در صنایع دولتی توتون‌سازی بود. از خانواده‌ای بهائی در گیلان برخاسته، کوتاه مدتی در

روسیه تحصیل کرده بود، و پیش از دستگیری، با روستا و دیگر سازمان دهندگان کارگری همکاری داشت.

فروتن، از روشنفکران فعال در «شورای متحده»، تحصیل کرده اروپا و استاد زیست‌شناسی در دانشگاه تهران بود. در خانواده‌ای متوسط در تهران به دنیا آمد، به محض تشکیل حزب توده بدان پیوست و برای سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کرامانشاه، به آنجا رفت. غتیلی، دیگر استاد دانشگاه، تحصیل کرده فرائسه و حقوق‌دان بود. او نیز که فرزند خانواده مذهبی میانه‌حالی در تهران بود، با تشکیل حزب توده بزودی بدان پیوست. خیرخواه، فرزند تاجری خرده‌پا در تهران، بازیگر مشهور تئاتر کشور بود. در سال ۱۳۱۶ به جرم سرودن اشعار ضد دولتی، دستگیر شد و هرچند جدا از پنج‌جاه و سه نفر، محاکمه شده بود، در زندان با آنها بود. محمدزاده، مهندسی بود متولد مشهد اما در سواحل دریای مازندران کارمند راه‌آهن بود. با این که سابقه سیاسی نداشت، بلافاصله پس از تشکیل حزب توده بدان پیوسته بود. و سرانجام، جهانی، از رهبران عمده «شورای متحده»، درودگری متولد و بزرگ شده تهران بود. فرزند یک درودگر بود و در جوانی به نخستین اتحادیه درودگران و حزب سوسیالیست پیوست.

به این ترتیب، رهبری حزب توده هنوز عمدتاً از بین نسل جوان روشنفکران فارسی‌زبان تهران نشأت می‌گرفت. سی و یک تن عضو کمیته مرکزی و چهار کمیون؛ شامل هفت استاد شاغل و سابق دانشگاه، چهار مهندس، چهار کارمند عادی، چهار معلم شاغل و سابق. دو نویسنده — مترجم، دو حقوق‌دان، دو مدیر دبیرستان، یک قاضی، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک بازیگر، یک داروساز سابق و یک درودگر بود. بیست و پنج نفر تحصیلات عالی داشتند: هشت تن از ایران، شش نفر از آلمان، شش نفر دیگر از فرائسه و پنج نفر از اتحاد شوروی. متوسط سن سی و یک نفر پایین‌تر از سی و شش بود. همه بجز دو نفر از خانواده‌های مسلمان بودند. از لحاظ زمینه طبقاتی، بیست و یک نفر در خانواده متوسط و قشر پایین متوسط، و ده نفر در خانواده مهم روحانی، تاجرپیشه، و اسم و رسم‌دار متولد شده بودند. با این حال فقط یک نفر از درآمد مستقل معتابه در سال ۱۳۲۳ برخوردار بود. از لحاظ زمینه جغرافیایی و منطقه‌ای، پانزده نفر متولد استان تهران، پنج نفر گیلان، سه نفر آذربایجان، سه نفر خراسان، دو نفر اصفهان، یک نفر مازندران، و دو نفر شهر اراک بودند. با این حال در سال ۱۳۲۳، بیست و پنج نفر مقیم شهر تهران، و در هر یک از شهرهای اصفهان، مشهد، رشت، گرگان، ساری و کرامانشاه یک نفر مقیم بودند. از نظر زمینه زبان، بیست و دو نفر در خانواده فارسی زبان، شش نفر در خانواده آذری زبان، یک نفر در خانواده ارمنی زبان، و

دو نفر در خانواده‌های قاجاری که به فارسی و ترکی تکلم می‌کردند، بزرگ شده بودند. البته همه سی و یک نفر به زبان فارسی تسلط داشتند. و از لحاظ زمینه سیاسی نیز، شانزده نفر عضو با همکار نزدیک (پنج‌جاه و سه نفر) بودند. شامل دو نفر عضو جوان سابق حزب کمونیست، سه نفر فعال در بخش جوانان حزب کمونیست، سه نفر از فعالان قدیم احزاب دموکرات و سوسیالیست، و نه نفر که پس از عزل رضاشاه وارد سیاست شده بودند.

گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ - مهر ۱۳۲۵)

در ماه‌های پس از نخستین کنگره حزبی، حزب توده همچنان به گسترش سریع خود ادامه داد که در این زمان عمدتاً استانهای جنوبی را شامل می‌شد. حزب در همه چهل و چهار شهر با جمعیت بیش از ۲۰۰۰۰ نفر و در سی و دو شهر از سی و شش شهر با جمعیت بالای ۱۰۰۰۰ نفر شعبه دایر کرد. در جنوب نه فقط از مراکز عمده شهری مانند یزد، بوشهر، دزفول و زاهدان، بلکه از مناطق صنعتی کوچکی چون آغاچاری، رامهرمز، بندر معشور [ماهشهر] و دشت میشان نیز شروع به عضوگیری کرد. شش روزنامه ایالتی نیز راه انداخت: صورت در رشت، صفا در ساری، گورگان در شرق مازندران، بیستون در کرمانشاه، رهنما در همدان، آهنگر در اصفهان، سروش در شیراز، و دهبو یزد در یزد. رهبر ارگان مرکزی حزب، در سال ۱۳۲۴ می‌توانست اعلام کند تاکنون می‌توانیم بگوییم که یک حزب واقعی در سطح ملی هستیم با شعبات سازمان‌یافته و دایر هم در ایالات شمالی و هم در ایالات جنوبی.^(۳۴)

علاوه بر این، حزب توده به برگزاری تظاهرات خیابانی هر چه بزرگتر ادامه داد. در مهر ۱۳۲۳، در اعتراض به امتناع حکومت از انعقاد قرارداد نفتی با اتحاد شوروی، میتینگهایی عمومی در بیست و دو شهر ترتیب داد. به گفته سفارت آمریکا، اجتماع در برابر مجلس بیش از ۳۵۰۰۰ نفر تظاهرکننده سازمان‌یافته داشت. نیویورک تایمز گزارش داد که این اجتماع مسبب عمده سقوط حکومت در چند روز بعد بود. به مناسبت بزرگداشت روز مشروطه در ۱۴ مرداد ۱۳۲۴ حزب توده در بیش از بیست شهر راه‌پیمایی عمومی ترتیب داد. به نوشته یک روزنامه غیرتوده‌ای، در راه‌پیمایی تهران نزدیک به ۴۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند. به مناسبت روز اول ماه مه در سال ۱۳۲۵، حزب توده و شورای متحده در کلیه مراکز جمعیتی مهم از جمله شهرهای محافظه کار جنوب چون کرمان، نائین و رفسنجان راه‌پیماییهای خیابانی ترتیب دادند. یک روزنامه غیرتوده‌ای نوشت که راه‌پیمایی تهران بیش از ۶۰۰۰۰ نفر را گرد هم آورد.^(۳۵) حزب توده، هم اسماً و هم واقعاً به صورت حزب توده‌ها درآمده بود.

گزارشگر نیویورک تایمز تحت تأثیر این اجتماعات حدس زد که حزب توده و متحدانش

می‌توانند بیش از ۴۰٪ آرا را در یک انتخابات آزاد کسب کنند. همچنین اظهار نظر کرد که حزب توده «برای نخستین بار توده‌ها را تشویق می‌کند که سیاسی فکر و عمل کنند». سفیر انگلیس در خرداد ۱۳۲۵ تأکید کرد که: «حزب توده تنها نیروی سیاسی منسجم در کشور است و چنان قدرتی دارد که هر مخالفت جدی را آن از میان بردارد؛ زیرا بر مطبوعات و مسائل کارگری در سراسر کشور سلطه تقریباً کامل دارد». همین طور سفیر امریکا در اردیبهشت ۱۳۲۵ گزارش داد که «حزب توده تنها ماشین سیاسی بزرگ، سازمان‌یافته و کارآمد در ایران است. برای همین است که نخست وزیر، قوام، می‌خواهد پیش از انتخابات آینده با حزب توده سازش کند».^(۳۶)

حزب توده همزمان با گسترش سازمانهای توده‌ای‌اش، ائتلافهای سیاسی خود را نیز تقویت کرد. روزنامه‌نویسان جدیدی را در «جبهه آزادی» جذب کرد؛ به طوری که در اواخر سال ۱۳۲۴ «جبهه» شامل بیش از پنجاه روزنامه‌نویس ضدانگلیسی، از جمله نشریات مستقلی چون داد، داربا و فرمان بود. شعبات شمائی حزب، دفاتر محلی یک سازمان کوچک روشنفکری موسوم به حزب میهن را، هنگامی که رهبری مرکزی آن سازمان به ادغام با حزب ایران رأی داد، در خود جذب کرد؛ همین طور بخش جوانان حزب توده، بخش جوانان حزب آزادی را به محض آن که رهبری حزب اخیر، به ریاست ارسنجانی، تصمیم گرفت با حزب دموکرات قوام درآمیزد، از آن خود کرد. و مهمتر از همه، حزب توده در خرداد ۱۳۲۵ با حزب ایران ائتلاف کرد و «جبهه مؤتلفه احزاب آزادیخواه» را تشکیل داد. دو حزب با اعلام این جبهه متحد، احزاب دیگر را نیز دعوت کردند تا در «مبارزه مشترک برای استقلال ملی، پیشرفت اجتماعی و شناسایی شورای متحده» به عنوان یگانه سازمان مشروع طبقه کارگر ایران، به آنها پیوندند.^(۳۷) حزب ایران افزود که «به رهبران مبارز و وطن‌پرست حزب توده اعتماد کامل دارد».^(۳۸) این «جبهه متحد» بزودی به حزب سوسیالیست در تهران، حزب جنگلی [جنگل] که اخیراً در گیلان احیا شده بود، و احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان که در استانهای شمال غربی تشکیل یافته بودند، پیوست. سرانجام، قوام در تدارک انتخاباتی قریب‌الوقوع، اعلام داشت که حزب دموکرات وی مایل است با جبهه متحد ائتلاف انتخاباتی صورت دهد.

گسترش سریع حزب توده طی سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را با رشد چشمگیر سازمانهای منطقه‌ای حزب در تهران، در شهرهای شیراز و یزد که به طور سنتی محافظه کار بودند، و در استان ختخیز خوزستان بهتر می‌توان دریافت. حزب در تهران تعداد باشگاههای نواحی را از پنج به سیزده افزایش داد؛ فیروز رهبر واحد و بربر کرد به طوری که در پنجمین سالگرد نشریه،

تیراژ آن به ۱۴۰۰۰۰ رسید؛ و دومین کنفرانس ایالتی تهران را با ۱۹۲ نماینده - ۱۰۵ نفر بیش از هشتاد کنفرانس ایالتی - برگزار کرد. حزب پنجمین سالگرد خود را با ترتیب دادن اجتماع عظیم ۱۰۰۰۰۰ نفری جشن گرفت. رهبر اعلام کرد که در تاریخ خاورمیانه این بزرگترین اجتماع بود که توسط یک سازمان غیردولتی ترتیب می‌یافت. همین منبع تخمین زد که ۷۵٪ تظاهرکنندگان از مزدبگیران و ۲۰٪ روستاییان اطراف بودند.^(۳۹) سازمان تهران همچنین با اعزام کادرهایی به روستاها، بخصوص به روستاهای اطراف شهر ری، کرج و ورزین به تشکیل اتحادیه روستایی کمک کرد. در تابستان ۱۳۲۵ سفیر انگلیس در گزارش خود هشدار می‌داد که حزب توده با ترغیب روستاییان محلی به خودداری از دادن سهم اربابان و حکومت از محصول جمع‌آوری شده، تأمین آذوقه تهران را به خطر انداخته است.^(۴۰)

در شیراز، وقتی هیأت تحریریه نشریه روشنفکری اقیانوس رأی بر پیوستن به حزب توده داد، نخستین شعبه حزب در فروردین ۱۳۲۳ در آن شهر دایر شد. بزودی تعدادی از روشنفکران جوان به آن پیوستند: فریدون نوللی، یکی از شاعران مشهور کشور؛ خانم پیرغیبی، شاعره نامدار شیراز؛ ایرج زندپور، مدیر دبیرستان اصلی شهر؛ و عبدالله عقیقی، سردبیر سروش که بزودی به ارگان ایالتی حزب تبدیل شد.

حزب توده با یافتن پایگاهی در میان روشنفکران، درصدد سازمان دادن مردم محلی برآمد. یک بخش جوانان و یک سازمان زنان تشکیل داد. چند اعتصاب موفقیت‌آمیز، بخصوص در دو کارخانه نساجی شهر و کارخانه بزرگ قند مرودشت در نزدیکی تخت‌جمشید، به راه انداختن تعدادی اتحادیه کارگری، بخصوص برای تاکیرانان، برتکاران، کارکنان نساجی و کارگران کارخانه قند، ترتیب داد. در اواسط سال ۱۳۲۵ شروع به اعزام مأمورانی به روستاهای اطراف برای تشکیل اتحادیه‌های روستایی و تشویق کشاورزان به خودداری از دادن سهم اربابی از محصولات کشاورزی، کرد. اعیان شیراز برای مقابله با موج توده‌ای، اقدام به توزیع غذا، پوشاک و سوخت رایگان کردند؛ پرورشگاه و درمانگاهی دایر ساختند؛ سازمانی محلی به نام حزب حسینی تشکیل دادند؛ ملایان محل را اجیر کردند تا بر بالای منبر اعلام کنند که حزب توده خواهان نفوذ تعدد زوجات است. و با گرفتن فتوا گروهی را برای آتش زدن باشگاه حزب توده به مرودشت گسیل داشتند. کنسول انگلیس گزارش داد که این اقدامات کاری از پیش نبرد؛ زیرا از طرفی حزب توده حملات خود را ماهرانه متوجه ابراهیم قوام، بزرگ مالک ارتجاعی و فرومایه، کرده بود؛ و از طرفی چون بزرگان محلی، بخصوص قوام، ناصر قشایی و والی فارس هنوز با هم درگیر بودند.^(۴۱)

حزب توده در یزد نیز چنین راهی رفت. نخستین شعبه‌اش را در اواخر سال ۱۳۲۳، پس از اعتصاب در یکی از چهار کارخانه نساجی شهر، تأسیس کرد. رهبری شعبه با عباس استادان، حقوقدان جوانی تحصیلکرده تهران و دارای وابستگیهای خانوادگی در یزد، بود. سازمان با جذب روشنفکران جوان، هم از میان مسلمانان و هم جامعه محلی زرتشتیان سرعت نصیج گرفت و سلسله اعتصابات موقتی در کارخانجات نساجی به راه انداخت. در نیمه سال ۱۳۲۴ حزب توده تقریباً کلیه کارگران نساجی و بسیاری از کارکنان شهرداری را سازمان داده و شروع به فعالیت در روستاهای مجاور کرده بود. کارخانه‌داران در عوض، اوباشی اجیر کردند که کارگران عضو اتحادیه را مرعوب سازند، استادان را مورد ضرب و شتم قرار دادند، و دفاتر حزب را به آتش کشیدند. کنول انگلیس در کرمان گزارش داد که در یزد در نتیجه فعالیت‌های سازمان‌یافته، دست کم ۷۰٪ جمعیت که کارگرند، تأثیر پذیرفته‌اند. بقیه که کارخانه‌دار، زمیندار و تاجرند، علائم عصبانیت و سردرگمی از خود نشان می‌دهند و بعضی از آنان - بویژه زرتشتیان - پیوسته سؤال می‌کنند که آیا می‌توانند به تبعیت دولت انگلستان در آیند؟ او همچنین گزارش می‌دهد که اقدامات حزب توده در یزد در بین کرمانیها نیز که معمولاً مردمانی انفعالی‌اند، تأثیر گذاشته.^(۲۲) و رانندگان کامیون، رفتگران شهر، و روشنفکران را به تشکیل شعبه حزب توده تشویق کرده است. در مراسم اول ماه مه سال ۱۳۲۵ بیش از یکهزار نفر از کارگران در کرمان راه‌پیمایی کردند.

با این حال، در خوزستان بود که موفقیت بسیار شایان حزب توده نمایان شد. پس از چهار سال فعالیت محدود مخفی در بین کارگران نفت، حزب توده در سال ۱۳۲۵ با راه‌پیمایی عظیم هشتاد هزار نفری روز اول ماه مه، در آبادان وارد صحنه شد. یکی از نمایندگان حزب کارگر پارلمان انگلستان پس از سفری رسمی به خوزستان اظهار کرد که ادبیات کمونیستی، کارگران کم‌سواد را تحت تأثیر قرار داده است و ۸۱۰۰۰ نفر که مایل به مشارکت جدی‌ترند، یک قدرت کارگری و صنعتی هستند که باید به آنها توجه کرد.^(۲۳) حزب توده پس از رهبری یک سلسله اعتصاب نفتی در ماههای اردیبهشت و خرداد، قدرت واقعی خود را در تیرماه با ترتیب دادن اعتصابی عمومی با شرکت بیش از شصت و پنج هزار کارگر در سراسر خوزستان به نمایش گذاشت. این بزرگترین اعتصاب صنعتی در تاریخ خاورمیانه بود. پس از سه روز درگیری خیابانی که نوزده کشته و سیصد زخمی به جای گذاشت، قوام، نخست‌وزیر، یک هیأت میانجی فرستاد تا شرکت نفت را به انجام برخی خواسته‌های اعتصابیون وادارد. هیأت، که رهبران حزب توده نیز جزو آن بودند، توانست وظیفه خود را به انجام رساند. هیأتی انگلیسی که مأمور بررسی بحران بود، گزارش داد که جنبش اتحادیه کارگری اصالت دارد و

نظر ما این است که دست‌اندرکاران اتحادیه‌های کارگری حزب توده بر آرمانهای انگلیسی غالب آمده‌اند، یکی از اعضای کابینه انگلستان در لندن گفت «این فکر را نمی‌توانم از خود دور کنم که حزب توده، هرچند مسلماً حزبی انقلابی است، شاید آن حزب آینده باشد که در صدد حفظ منافع کارگران ایران است.»^(۴۴)

حزب توده در مرداد ۱۳۲۵ آن گاه که قوام سه وزارتخانه کابینه را به کشاورز، یزدی و ایرج اسکندری وا گذاشت، به اوج خود رسید. به دیده ناظران غربی، حزب توده اکنون دارای حدود ۵۰۰۰۰ عضو اصلی و جمعاً ۱۰۰۰۰۰ عضو فعال بود؛ بزرگترین سازمان سیاسی کشور را در اختیار داشت؛ و با سرزندگی، کفایت، قاطعیت، و ابتکار، عمل می‌کرد.^(۴۵) وزرای وابسته به حزب می‌توانستند اعضای حزب را در سه وزارتخانه بهداشتی، فرهنگ، و پیشه و هنر و بازرگانی در پُستهای مهم بگمارند. حزب ایران، متحد حزب، قادر بود همین کار را در وزارت دادگستری انجام دهد. متحدان دیگر حزب: احزاب دموکرات کردستان و آذربایجان، ایالات شمال غربی کشور را در دست داشتند. شوروی متحده؛ مدعی داشتن ۳۵۵۰۰۰ عضو بود و بنا به یک گزارش امریکایی «تسلط مؤثری بر کل مسائل کارگری داشت.»^(۴۶) اتحادیه روستایی حزب، بویژه در روستاهای اطراف شهرهای اصلی پیشرفت می‌کرد. جبهه آزادی، به گفته وابسته مطبوعاتی انگلستان بر بیاری از ۱۷۲ روزنامه، نشریه و گاهنامه‌ای که در سال ۱۳۲۵ منتشر می‌شد، نفوذ داشت. و مهمتر از همه، شعبات محلی حزب، بارها به کمک شبه‌نظامیان مسلح عملاً اداره شهرهای صنعتی مانند آبادان، اهواز، اصفهان، ساری، رشت و انزلی را در دست گرفته بود. وابسته نظامی انگلیس چنین گزارش می‌دهد:

در ایالات کناره خزر همهٔ مأموران حکومتی زیر نفوذ و نظارت حزب توده‌اند. هیچ مأمور حکومتی مجاز نیست پیام تلگرافی رمزی بفرستد. ژاندارمری نمی‌تواند بدون اجازهٔ قبلی حزب توده دست به نقل و انتقال در محل زند. ادارهٔ راه آهن کاملاً زیر نظر حزب توده است. در واقع، حزب توده می‌تواند هر وقت که خواست زمام امور را در دست گیرد.^(۴۷)

حکومت انگلستان، برای جلوگیری از به قدرت رسیدن حزب توده در تهران، شروع به اجرای اقدامات احتیاطی کرد. این اقدامات نه تنها شامل تقویت نیروی نظامی در عراق، اعزام کشتیهای جنگی به آبادان، و تحریک یاغیان قبایل به تشکیل حکومتهای خودمختار عرقدار غرب در استانهای جنوبی، بلکه همچنین توصیه‌هایی به سفارت خود در تهران مبنی بر تضعیف حزب توده از طریق افشای مدارک رسواکنندهٔ ارتباط با شوروی و ایجاد شکاف در سازمان حزب بود اما سفیر انگلیس پاسخ داد که یافتن مدارک مشکل است و هر کوششی برای ایجاد شکاف ممکن است نتیجهٔ عکس دهد:

متأسفانه هنوز نتوانسته‌ام مدارکی دال بر وجود ارتباطی بین روسها و هسته محکم حزب توده پیدا کنم ... مگر این واقعیت که نزدیکی آنها آشکار است و فحواى صحبت و تبلیغات حزب توده با خط حزب کمونیست [روسیه] یکسان است. (۴۸)

سازمان و روشهای حزب توده چنان است که نمی‌توان در آن شکاف انداخت. حزب توده در اصل از عناصر چپ‌گرای مترقی بدون وابستگیهای عقیدتی معینی تشکیل شده بود اما اکنون با حزب کمونیست ارتباط نزدیکی دارد. حمله مستقیم به آن، بلافاصله شناسایی، بی‌اثر، و در نظفه خفه خواهد شد. در واقع، مستین حمله شاید خود زبان بیستند. بنابراین حمله بر یکپارچگی حزب توده باید غیرمستقیم و متوجه جدا کردن فرد عضو در فرصت مساعد باشد. (۴۹)

سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸)

شورشهای عشایری در جنوب، چرخش تند قوام به راست، و بازپس‌گیری استانهای شمالی [شمال‌غربی]، چهار سان سرکوب متناوب حزب توده را باعث شد. در کرمان، فارس و سیستان عشایر مسلح دفاتر حزب را غارت کردند. چاپخانه‌های روزنامه را ویران کردند، سازمان‌دهندگان کارگری را به فرار به شمال واداشتند. در اصفهان، نیروهای نظامی دفاتر اصلی حزب را اشغال کردند و فعالان اتحادیه را به سربازی بردند. در خوزستان، فرماندار نظامی رهبران حزب را تبعید و در عین حال شرکت نفت بیش از ۱۰۰۰ کارگر «ناراحت» را اخراج کرد. در کرمانشاه، پلیس ۱۲ تظاهرکننده توده‌ای را به ضرب گلوله کشت. در تهران که حکومت نظامی برقرار شده بود، هرگونه تظاهرات و اجتماع خیابانی ممنوع اعلام شد. اعتصابی عمومی که به دعوت شورای متحده، ترتیب یافته بود، برهم زده شد، و دستور دستگیری اواسیان، کامبخش، امیر خیزی و ایرج اسکندری به جرم اینکه محرک شورش آذربایجان بوده‌اند، صادر گشت. در استانهای کناره خزر، محاکم نظامی سه فعال حزبی را به جرم طرح‌ریزی شورش مسلحانه به دار آویخت، ۴ نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۱۴۰ نفر را به جرم نگهداری اسلحه دستگیر کرد. جای شگفتی نبود که خونین‌ترین تلافیها در آذربایجان و کردستان رخ داد. بنا به تخمین منابع انگلیس، بیش از ۵۰۰ شورشگر در درگیری کشته شدند، ۱۲۰۰ آذربایجانی و ۱۰۰۰۰ کرد به انحاد شوری فرار کردند، و حدود ۳۰۰ تن از رهبران شورش دستگیر شدند. (۵۰) در ماههای بعد، ۴۵ تن از آنان، از جمله ۲۰ نظامی متواری، اعدام شدند.

هرچند حکومت به حزب توده، بخصوص در شعبات ایالتی و اتحادیه‌های وابسته به این

حزب، و در شورشهای مسلحانه ضربه سختی زد، فعالیت حزب را کاملاً ممنوع نکرد. برعکس اجازه داد که سازمان مرکزی جلسات داخلی اش را برگزار کند، نشریاتش را انتشار دهد، و در بین دانشجویان، زنان و روشنفکران فعالیت کند. این خودداری را می توان به دلایل مختلفی نسبت داد. سفارتخانه های غربی می گویند عاقلانه بود که به نارضایتی عمومی یک مفرّ عینی داده شود.^(۵۱) قوام احتمالاً امیدوار بود که روزی از حزب توده بر ضد شاه استفاده کند. همچنین شاید او نمی خواست با غیرقانونی کردن حزب توده خصومت روسها را برانگیزد. علاوه بر این: احتمالاً حساب می کرد که بر اثر آزادی بیان، مخالفان داخلی حزب توده با رهبران حزب به مقابله برخیزند و آنان را به سبب فجایع اخیر مورد سرزنش قرار دهند. این رودرروییها حزب توده را تضعیف و بطور غیرمستقیم حزب دموکرات مورد حمایت حکومت را تقویت می کرد.^(۵۲)

همان طور که قوام انتظار داشت، این صدمات بحران عظیمی را در حزب سبب شد. بلافاصله پس از سقوط تبریز، رهبران رده دوم، به رهبری خلیل ملکی، رهبری رده اول را مجبور کرد تا پلنوم اضطراری کمیته مرکزی، کمیون تقشیش، و کمیته مرکزی تهران را تشکیل دهد. پلنوم، پست دبیرکل را حذف کرد و به جای کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی یک کمیته اجرایی موقت برگزید. رهبری جدید عمدتاً شامل اعضای جوان پنججاه و سه نفره و رهبران سابق بود که ارتباط نزدیکی با رويه حمایت از قوام یا دموکراتهای آذربایجان نداشتند. این هفت تن عبارت بودند از: رادمش، استاد دانشگاه و مسؤول سازمان جوانان؛ کشاورز، پزشک جوان مبارز و استاد دانشگاه که در سال ۱۳۲۰ وارد سیاست شده بود؛ یزدی، جراح مشهور و یار نزدیک ارنانی؛ فروتن، استاد زیست شناسی که مقام دانشگاهی اش را بر سر پیوستن به جنبش کارگری از دست داده بود؛ خلیل ملکی، منتقد صریح درکنگره و رهبر انشعاب حزب در تهران؛ طبری، نظریه پرداز مارکسیست و یکی از جوانترین اعضای پنججاه و سه نفره؛ و نوشین، کارگردان مشهور تئاتر و احتمالاً مشهورترین چهره در محافل روشنفکری تهران. از کمیته مرکزی سابق، گنابادی و نورالدین الموتی، دو دموکرات پیشین به علت آن که مارکسیست تمام عیار نبودند، کنار گذاشته شدند. اواسیان، کامبخش، امیر خیزی، ایرج اسکندری، بهرامی و بقراطی نیز به دلیل آن که چهار نفر اول مجبور بودند کشور را ترک کنند و همه شش تن مسؤول لطمات اخیر محسوب می شدند، کنار ماندند.

کمیته اجرایی موقت به جای رهبر که به سردبیری ایرج اسکندری متشور می شد، مردم را که قرار بود با همکاری رادمش و خلیل ملکی انتشار یابد، ارگان مرکزی حزب قرار داد. کلی سازمان حزب در مازندران را به دلیل چپگرایی افراطی منحل کرد و دوازده تن از رهبران

محلی را به علت دعوت به مبارزه مسلحانه اخراج کرد. کمیته، گروههای غیررسمی را که از سال ۱۳۲۳ در درون ارتش تشکیل شده بود، به این سبب که باعث سرکوب پلیسی شده‌اند، به طور پنهانی منحل کرد. علناً حمایت حزب از دموکراسی، مشروطیت، و تغییرات اجتماعی از طریق قانونی و پارلمانی، را مورد تأکید دوباره قرار داد. اعلام داشت که حزب در صدد نیست دولت کارگری تشکیل دهد بلکه برعکس خواهان آن گونه نظام اقتصادی و سیاسی است که در سوئد، سوئیس، بریتانیا، امریکا و فرانسه وجود دارد. همچنین گفت که حزب انتخابات آینده را تحریم خواهد کرد؛ زیرا حزب حکومتی و ارتش مقدمات تقلب در انتخابات را فراهم کرده‌اند. (۵۳)

انتخاب رهبری جدید به انشعابات داخلی پایان نداد. برعکس، شانزده ماه مشاجره، تهمت زنی و دست‌بندی به دنبال آورد. برخی معتقد بودند که علت شکست حزب آن است که از راه مسلحانه به سوسیالیسم غافل مانده، به مبارزه طبقاتی کم بها داده، در امکان مبارزه پارلمانی اغراق کرده و به جای کارگران، روشنفکران را در پشتهای رهبری گماشته است. کوتاه سخن، حزب توده بیشتر چون یک سازمان منشویکی عمل کرده است تا بلشویکی. (۵۴) بعضی دیگر می‌گفتند که علت شکست حزب، دادن شعارهای افراطی، متن دادن به بی‌نظمیهای کودکانه، ممانعت از بحث آزاد، تأکید بر مرکزیت به زیان دموکراسی حزبی بوده است. به طور خلاصه، حزب توده هم بی‌مسئولیت و هم بوروکراتیک شده است. (۵۵) باز دسته‌ای دیگر عقیده داشتند شکست حزب نه به دلیل اشتباهات خودش بلکه به سبب نیروها و شرایط خارج از قلمرو حزب: اشتباهات دموکراتهای آذربایجان، خط‌مشیهای فریبکارانه قوام، نقش ارتجاعی ارتش، و توطئه‌های ماکیاولیستی انگلیس پیش آمده است. در یک کلام، حزب توده در بدترین موقعیت باز هم به بهترین صورت عمل کرده است. (۵۶)

از میان جزوات کثیری که در حین مباحثات منتشر شد، مهمتر از همه حزب توده ایران، سر دوراهی، و چه باید کرد؟ بود. هر دو مقاله را یک اقتصاددان جوان آسوری‌الاصل به نام ابریم اسحاق [اسحاق ابریم] نوشته بود که کوتاه زمانی پیش از آن از انگلستان مراجعت کرده و در آنجا از شاگردان کینز بود. (۵۷) ابریم از همراهان نزدیک خلیل ملکی، در جزوه نخست بر آن بود که حزب توده در شکستهای اخیر هیچ کس جز خود را نمی‌تواند سرزنش کند، و این شکستها در نتیجه ناتوانی حزب هم در ارائه یک ایدئولوژی منسجم و هم در جلوگیری از ورود عناصر نامطلوب به رده‌های بالاتر و نیز به میان اعضای سازمان پیش آمده‌اند. (۵۸) به نظر او، نقدان نظریه منسجم، در درون حزب نگرشی تحقیرآمیز نسبت به روشنفکران و حالتی قضا و قدری نسبت به آینده ایجاد کرده و در بسیاری از اعضا این احساس را پدید آورده بود

که حزب قربانی ناگزیر اوضاع است و نه کارگزارِ فعالِ تاریخ. او چنین ادامه می‌داد که غفلت از عضوگیری گزینشی باعث شده بود که حزب از فرصت‌طلبان و اعضای مردّد اشباع شود. برای تفوق بر این نارساییها، او دو نوع اصلاحات پیشنهاد کرد: استفاده بیشتر از نظریه. هم در تدوین خط مشی و هم در تربیت کادرها؛ و تفکیک حزب به یک هسته منضبط منحصراً متشکل از اعضای کارکنه و یک جبهه وسیع دربرگیرنده هواداران و حامیان حزب.

اپریم سپس مضمون اخیر را در جزوه‌ای با عنوان چه باید کرد؟ بسط داد. (۵۹) او پس از عنایت به این که حزب توده هزاران روششکر، کارگر و دهقان را که اکثر آنان تا سال ۱۳۲۰ چیزی از دموکراسی و سوسیالیسم نشنیده بودند، به حرکت واداشته است، حزب را مسؤول نقائص سازمانی و ایدئولوژیک خود دانست. اپریم در خصوص مسائل سازمانی اظهار داشت که حزب بیشتر به کمیت اعضا توجه کرده تا کیفیت آنان و در نتیجه خود را علاوه بر رادیکالها و انقلابیون صدیق در میان انبوهی لیبرال و فرصت‌طلب یافته بود. در خصوص ایدئولوژی نیز، اپریم معتقد بود که حزب بین اصلاح‌طلبی و انقلاب، سیاسی‌کاری پارلمانی و ایجاد اغتشاشهای خیابانی، توسل به قانون‌اساسی و مبارزه مسلحانه، اکونومیسم اتحادیه‌های کارگری و صلای عام برای سوسیالیسم رادیکال، نوسان کرده بود. برای حل این مشکلات، وی نظر داد که حزب توده باید به حزب پیشتاز (پیش‌قراول) و جبهه خلق تقسیم شود. حزب پیشتاز متشکل از انقلابیون کارکنه‌ای خواهد بود خبره در نظریه مارکستی، با تعهد محض به اصول مرکزیت دموکراتیک، و آماده مبارزه مسلحانه‌ای که به ناگزیر روی می‌دهد؛ زیرا طبقات حاکم معمولاً قدرت را بدون جنگ و اگذار نمی‌کردند. از طرف دیگر، جبهه باید ائتلاف وسیع سازمانهای مترقی چون اتحادیه‌های کارگری، اجتماعات صنفی، و احزاب سیاسی مؤتلف باشد. در جزوه همچنین استدلال شده بود که حزب توده باید ارتباطش را با نیروهای چپ کلبه‌کشورها، بویژه انگلستان و فرانسه، تقویت کند.

هواداران رهبری پیشین معتقد بودند که حزب توده ممکن است مرتکب اشتباهاتی شده و چند سخنگوی ناشایست را ترفیع بخشیده و آموزش تئوریک را دست‌کم گرفته باشد؛ اما نخستین جنبش توده‌ای را نیز در تاریخ ایران صورت داده است. (۶۰) آنان اظهار می‌کردند که تشکیل حزب پیشتاز به نخبه‌گرایی منجر می‌شد و روششکران را از کارگران و دهقانان جدا می‌کرد؛ حزب پیش از این، سازمانهایی برای آزادیخواهان و هواداران حزب به صورت جامعه زنان، اتحادیه‌های کارگری، و مجامع صنفی تشکیل داده بود؛ و شرکت در کابینه و مجلس هر دو قابل توجه است چراکه از این سکوها برای تبلیغ سوسیالیسم استفاده کرده بود و دیگر احزاب انقلابی چون حزب کمونیست فرانسه نیز چنین کرده بودند. آنها اضافه

کردند که سخت‌گیرانی که می‌خواهند دستهای حزب را از سیاست مبرا دارند، انقلابیون راحت‌طلبی هستند که از درک اهمیت مشارکت سیاسی ناتوان‌اند. همچنین می‌گفتند که ادعاهای «مافرق چپ» مردم را از سوسیالیسم می‌هراساند؛ حزب توده نیاست، ناسنجیده، شعارهایی از کشورهای دیگر و قرنهای دیگر - شعارهایی چون «دیکتاتوری پرولتاریا» - اتخاذ کند زیرا چنانکه نین گفته است: «لازم نیست همه احزاب از تجربه ما تقلید کنند؛ و حزب توده به عنوان یک سازمان مارکسیستی راستین باید رویه‌ای تدوین کند که مناسب فضای ملی بوده و این اندرز مارکس را مرعی دارد که در جامعه سرمایه‌داری، کارگران برای برانداختن بورژوازی می‌جنگند اما در جامعه فئودال، آنان بورژوازی مرفقی را در سرنگون کردن اشرافیت ارتجاعی یاری می‌دهند. آنان هشدار دادند که کهنه مبارزانی که شرایط جامعه خود را به حساب نمی‌آورند، رفتار عوامل پرووکاتور (اخلالگر) را پیشه کرده‌اند.» (۶۱)

با این حال، در این مشاجرات علنی از دو موضوع بسیار حساس پرهیز شد. موضوع اول مربوط به مشی حمایت نامشروط از اتحاد شوروی بود؛ حتی هنگامی که اهداف مورد نظر شوروی خوشایند حزب توده نبود. مثلاً وقتی اتحاد شوروی برای اولین بار خواستار امتیاز نفت شد؛ چهل و سه عضو ناشناس اما مهم حزب محرمانه به نخست‌وزیر گفتند که در مذاکرات امتناع از واگذاری نفت؛ پشتیبان اویند. (۶۲) آنان همچنین شکایت داشتند که روسها فقط دو روز پس از آن که رادمنش در مجلس از الغای قراردادهای سابق نفتی و امتناع از موافقتنامه‌های آتی دفاع کرده بود؛ خواسته‌شان را مطرح کرده بودند. موضوع دوم به مسائل قومی به طور اعم و طغیان آذربایجان به طور اخص مربوط می‌شد. بعضی از روشنفکران حزب، بخصوص آنان که فارسی‌زبان بودند، مخالف هر تقاضایی بودند که استانها را با فدا کردن دولت مرکزی، زبانهای اقلیت را با فدا کردن زبان رسمی، و مقامات محلی را با قربانی کردن حاکمیت ملی تقویت کند. آنان از ناراضایی قومی که در نخستین کنگره حزبی بروز کرده بود ناراحت بودند؛ از شورشهای مسلحانه‌ای که در تبریز و مهاباد روی داده بود هراس داشتند؛ و در نهان اما به تأکید از ائتلاف حزب توده با احزاب دموکرات کردستان و آذربایجان انتقاد می‌کردند (بنگریند به فصل هشت). این دو مسأله، تا سال ۱۳۳۰ پنهان نگاه داشته شد؛ تا آن که خلیل ملکی اعلامیه‌ای با عنوان حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد انتشار داد. (۶۳) ملکی در بیان این که چرا از حزب کناره گرفته است، رهبران حزب توده را به اطلاع کورکورانه از روسها و اتحاد با دموکراتهای آذربایجان که ۲۰ درصد نجزیه ایران بودند، متهم کرد اما در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ او و انشعابون دیگر برای آن که در مورد

امتیاز نفت یا طغیان آذربایجان از روسها انتقاد نکنند، به دقت از طرح این مسائل حذر کرده بودند.

وقتی در اواخر سال ۱۳۲۵ مشاجره آغاز شد، انشعاییون، که خود را اصلاح‌طلبان حزب می‌نامیدند، در اکثریت بودند. در واقع، در سومین کنفرانس ایالتی تهران که در تیر ۱۳۲۵ برگزار شد، آنان هشت کرسی از یازده کرسی کمیته مرکزی محلی را تصاحب کردند. اما در پایان مشاجرات در اواخر سال ۱۳۲۶، انشعاییون به اقلیتی ناچیز کاهش یافته بودند. مجموعه عواملی باعث دگرگونی این وضع شد. هنگامی که اتحادیه‌های کارگری و شعبات استانها از ضربات قوام رهایی یافتند، رهبران پیشین رأی آوردند. «شورای متحده» بیشتر بدان سبب مخالف انشعاییون بود که روستا، یکی از رهبران اولیه حزب توده که به قول وابسته کارگری انگلستان «محبوبیت‌اش را در میان طبقه کارگر حفظ کرده بود»^(۶۴) همچنان رهبری آن را به عهده داشت. در همان حال، شبکه استانها به طور کلی به انشعاییون اعتماد نداشت؛ زیرا بعضی شعبه‌ها خواسته‌های منطقه‌ای داشت و بعضی شعبات از طریق بقراطی، یکی دیگر از رهبران اولیه، با تهران مرتبط بود. از این گذشته، بسیاری از اعضای حزب برای رهبران پیشین حزب احترام بیشتری قائل بودند تا برای انشعاییون؛ چرا که اکثر اینان در سیاست تازه‌وارد بودند و حال آن که بیشتر آنان در دوره دیکتاتوری رضاشاه زندانهای درازمدت کشیده بودند.

علاوه بر این، با علنی شدن مشاجره، خود اصلاح‌طلبان حزب به دست‌چپی، میانه‌رو، و دست‌راستی تقسیم شدند. دست‌چپها، به رهبری کمونیست کهنه کاری که ده سال حبس کشیده بود، می‌خواستند حزب توده را به حزب لنینیستی آیین‌مداری تبدیل کنند که حامی دیکتاتوری پروتاریا و مخالف «مشروطیت خرده بورژوازی» و خواهان انقلاب سلحانه و رسماً نمایندۀ جنبش کمونیسم بین‌المللی باشد. دست‌چپها - که دیگران به آنها برچسب پرووکاتور (اخلالگر) زده بودند، کناره گرفتند و «حزب کمونیست» را تشکیل دادند اما این سازمان چند ماه بعد که اتحاد شوروی آنان را به عنوان دست‌نشانندگان پلیس مخفی مردود شناخت، خود را منحل کرد. در همین حال، رهبری میانه‌روها با نظریه پردازان جوانی چون طبری، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری بود. آنان نخست به دست‌راستها به رهبری خلیل ملکی* پیوستند تا غیر مارکیتهای را از رهبری اخراج و بر آموزش تئوریک کادرهای حزب

* گرچه در تقسیم‌بندی گرایشها و جناحهای انشعاییون، خلیل ملکی و هواداران او در زمره چپ‌روها نبودند، لکن اطلاق دست‌راستی به آنان و اساساً هریک از جناحهای انشعاییون نادرست می‌نماید. تقسیم‌بندی سپهر ذبیح که خلیل ملکی و پاران او را جناح میانه‌رو انشعاییون خوانده است، به واقعیت نزدیکتر به نظر می‌رسد.

تأکید کنند اما با حاد شدن مسائل، بخصوص دو مسأله حاس، خود را در کنار کمیته مرکزی پیشین یافتند. آنها از حزب می‌خواستند که برخی خواسته‌های معتدل شعبه‌های ایالتی و اقلیتهای زبانی را در نظر گیرد. آنان خواهان قطع رابطه با اتحاد شوروی نبودند؛ زیرا از سوی روسیه را به عنوان نخستین کشور سوسیالیستی می‌ستودند؛ از طرفی به همبستگی بین‌المللی اعتقاد داشتند؛ و از طرف دیگر بر این عقیده بودند که اگر حزب گستاخانه راه منقلى در پیش می‌گرفت، شوروی نیز سازمانی وابسته به خود را به رقابت با حزب توده علم می‌کرد. بنابراین میانه‌روها سرانجام دست‌راست‌ها را به عدم وفاداری به تصمیمات اکثریت و اصول مرکزیت برای ایجاد شکاف در درون حزب، و عدم وفاداری به تصمیمات اکثریت و اصول مرکزیت دموکراتیک متهم کردند.^(۶۵) طبری در این باره افزود کسانی که صرفاً برای انتقاد کردن انتقاد می‌کنند، در واقع منفی‌بافی، بدگمانی، هرج و مرج، فردگرایی شدید، و دیگر اختلالات شخصیتی را که در جامعه ایران رایج است، بروز می‌دهند.^(۶۶)

خلیل ملکی و مخالفان ثابت قدم، با پیش‌بینی اخراج خود، از حزب کناره گرفتند. اینان که «جدایی‌طلبان» نامیده می‌شدند، نه تن روش‌فکر عمده بودند که سه نفرشان عضویت کمیته مرکزی استان تهران را داشتند: توللی و پرویزی، دو نویسنده مشهور شیرازی؛ ابریم، اقتصاددان؛ مکی‌نژاد، دوست دوران کودکی خلیل ملکی و عضو جوان «پنجاه و سه نفره»؛ جلال آل‌احمد، مقاله‌نویس جوانی که بزودی یکی از نویسندگان بزرگ کشور شد؛ ابراهیم گلستان، نویسنده چیره‌دست دیگری که در دهه ۱۳۴۰ فیلم‌ساز مشهوری شد؛ نادر نادرپور، شاعر جوان و مترجم ادبیات فرانسه؛ احمد آرام، مترجم و شاعر مشهور دیگر؛* و دکتر رحیم عابدی، تحصیلکرده فرانسه و استاد شیمی در دانشگاه تهران. خلیل ملکی و تعدادی از یارانش با کناره‌گیری از حزب توده، «جمعیت سوسیالیست توده» را تشکیل دادند اما این جمعیت، چند هفته بعد چون نتوانست از حزب توده عضوگیری کند و مورد شناسایی اتحاد شوروی قرار گیرد، منحل شد. در سالهای بعد، خلیل ملکی با کمک به تشکیل حزب زحمتکشان به سیاست بازگشت.

حزب توده با رهایی از مسأله مخالفان، در فروردین ۱۳۲۷ دومین کنگره حزب را تشکیل داد. کنگره که در شرایطی نیمه مخفی در تهران برگزار می‌شد، شامل ۱۱۸ نماینده از تمام مناطق کشور بجز استانهای شمال غربی بود که اعضای حزب در آنجا به احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان پیوسته بودند.^(۶۷) کنگره برای رهبران پیشین و متحدان

* احمد آرام به عنوان شاعر شهرتی نداشت.

میان‌رو آنان پیروزی کاملی محسوب می‌شد. تصمیم شرکت در کابینه و مجلس مورد تأیید قرار گرفت اما بحث به جایی رسید که رهبران از شرکت در حکومت آینده صرف‌نظر کردند. همچنین تصمیم اتحاد با احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان از این رو که این دو حزب «قانون اساسی را محترم داشته و کوشیده بودند نیروهای مترقی را در دیگر نقاط کشور تقویت کنند» تأیید شد.^{۶۸۱} کنگره حقوق استانها بخصوص حق تشکیل انجمنهای ایالتی را تصویب کرد. همبستگی رسمی با جنبش جهانی کمونیستی تقاضا نشد اما حرکاتی در حمایت از مبارزات کمونیستی در یونان، چین و ویتنام صورت گرفت. وفاداری حزب به مشروطیت مجدداً تأیید شد و لزوم مبارزه وسیع با خطر دیکتاتوری جدید مورد تأکید قرار گرفت.^{۶۹۱} کنگره همچنین مقررات داخلی جدیدی تصویب کرد که دست رهبران آینده را باز می‌گذاشت. طبق این مقررات جدید، کنگره یک کمیته مرکزی نوزده نفره و یک هیأت مشورتی چهارده نفره برمی‌گزید. کمیته مرکزی به نوبه خود، یک هیأت اجرایی، سه دبیر ویژه، و کمیته‌های مختلفی، شامل کمیون نتیش که قبلاً توسط نمایندگان کنگره انتخاب شده بود، انتخاب می‌کرد.

کنگره با پذیرش مقررات جدید، برای انتخاب کمیته مرکزی و هیأت مشورتی رأی داد. از نوزده نفری که برای کمیته مرکزی برگزیده شدند، شانزده تن از اعضای کمیته‌های مرکزی پیشین و کمیسیونهای ویژه آنها بودند: رادمش، ضری، جودت، روستا، کشاورز، فروتن، کامبخش، بهرامی، یزدی، فاسمی، بفرطی، کیانوری، غلوی، امیرخیزی، نوشین و ایرج اسکندری. کامبخش، امیرخیزی، و اسکندری حتی با آن که در تبعید خارج بودند، انتخاب شدند.^{۷۰۱} سه نفر تازه‌وارد عبارت بودند از نادر شرمینی، صمد حکیمی و غلامعنی بابازاده. شرمینی سرپرست جدید سازمان جوانان، مهندس راه و ساختمان و مترجم آثار کلاسیک کمونیستی از زبان روسی بود. وی از خانواده‌ای آذری‌زبان که از قفقاز مهاجرت کرده بود، در تهران متولد و بزرگ شد و در سال ۱۳۲۱ در حین تحصیل در دانشگاه به حزب توده پیوست. او مورد نفرت گروه خلیل ملکی بود زیرا در نوساز دادن سازمان جوانان در پشت سر رهبری پیشین نقش مهمی داشت. حکیمی عضو مهم شورای متحده، از کارگران ماهر راه آهن و پنجاه ساله بود. در خانواده‌ای کارگر به دنیا آمده، به جنبش کارگری اولیه پیوسته و در سال ۱۳۱۶ به سبب سازمان دادن اتحادیه‌هایی برای کارگران راه آهن در شهرستانهای کناره خزر، دستگیر شده بود. بابازاده، دیگر عضو مهم شورای متحده، نیز کارگر راه آهن بود که در جنبش کارگری اولیه فعالیت داشت. از خانواده‌ای فقیر در آذربایجان برخاسته و در جوانی برای کار به تهران و شهرستانهای شمالی رفته بود. کمیته مرکزی جدید، رادمش را به

دبیرکلی، طبری را به دبیری کمیون سیاسی، و کشاورز را به دبیری کمیسیون تبلیغی برگزید.

در حالی که کمیته مرکزی شامل بسیاری از رهبران پیشین بود، هیأت مشورتی چهارده نفره، سیزده چهره جدید یعنی: محضری، بزرگ علوی، علی شاندرمنی، اسماعیل شیرنگ، مرتضی راوندی، امان الله قریشی، علی متقی، مریم فیروز، محمدحسین تمدن، اکبر انصاری، جهانگیر افکاری، میرزا آقا سید اشرفی، ابوالفضل فرعی و حسن اماموردی را به رده‌های بالا ارتقا داد. محضری، تنها عضو رهبری پیشین، همان کارگر چرمساز بود که در سال ۱۳۲۱ در کمیته مرکزی موقت انتخاب شده بود. بزرگ علوی برجسته‌ترین عضو هیأت، نویسنده پنجاه و سه نفر و یکی از مشهورترین نویسندگان ایران بود. او در خانواده‌ای تاجرپیشه که به حمایت از جنبش مشروطه برخاسته و سپس به آلمان مهاجرت کرده بود، به دنیا آمد. و در تهران و برلین بزرگ شد، در برلین ارانی را شناخت و به فلسفه مارکس و نیز روانشناسی فروید سخت علاقه‌مند شد. برادر بزرگترش، مرتضی علوی به (حزب کمونیست ایران) پیوسته و رابط اصلی بین المثل سوم و دانشجویان ایرانی دست‌چپی در آلمان بود. بزرگ علوی در اوایل دهه ۱۳۱۰ با بازگشت به تهران در دانشکده فنی تدریس کرد، مجموعه داستانهای کوتاه چمدان را که بیشتر متأثر از فروید بود تا سوسیال رئالیسم استانیستی انتشار داد. در انتشار مجله دنیا به ارانی کمک کرد، و مآلاً به عنوان عضو اصلی پنجاه و سه نفر، به هفت سال زندان محکوم شد. هرچند وی از اعضای مؤسس حزب توده بود. علائق ادبی وقت کمی برای شرکت در کمیته‌های مرکزی پیشین برایش باقی می‌گذاشت.

شاندرمنی، از دیگر بازماندگان پنجاه و سه نفر، خیاط جوانی اهل انزلی و در این زمان گزارشگر مقیم نشریه مردم در اصفهان بود. شیرنگ از دست‌اندرکاران انجمن فرهنگی رشت و معلم سابق، در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوسته و اکنون حسابدار اصلی حزب بود. راوندی، حقوقدان جوان، سردبیر آهنگر ارگان حزب توده در اصفهان بود. وی در سالهای بعد، اثر مارکسیستی بزرگی با عنوان تاریخ اجتماعی ایران انتشار داد. قریشی، مترجم و سازمان‌دهنده حزب در جنوب کشور، ستوان سابق ارتش بود که در سال ۱۳۱۶ به علت شرکت در یک «توطئه فاشیستی» بر ضد رضاشاه زندانی شده بود. او در زندان همراه پنجاه و سه نفر، مارکسیست شده و در اوایل سال ۱۳۲۱ به حزب توده پیوسته بود. متقی، دیگر ستوان سابق ارتش که به جرم «فعالتهای فاشیستی» زندانی شده بود، روزنامه‌نگار و سازمان‌دهنده اصلی حزب در شیراز بود. مریم فیروز، رئیس سازمان زنان، از سال ۱۳۲۱ عضو فعال حزب بود. او از خوشاوندان فرمانفرمای مشهور که به دستور رضاشاه کشته شده

بود، خواهر مظفر فیروز که با قوام همکاری داشت، و همسر دکتر کیانوری عضو کمیته مرکزی حزب بود.

تمدن، روزنامه‌نگار تحصیلکرده فرانسوی، خبرنگار خارجی رهبر و اکنون تحلیلگر امور مجلس حزب بود. وی در سالهای بعد، به سردبیری روزنامه اصلی حزب منصوب شد. انصاری، مهندس شاغل در وزارت کشاورزی، از سال ۱۳۲۲ در حزب توده فعالیت داشت و صاحب نظر اصلی حزب در مسائل روستایی بود. افکاری، روزنامه‌نویس جوان، نویسنده و مترجم آثار فرانسوی درباره ادبیات و فلسفه بود. اشرفی، از فعالان حزبی از سال ۱۳۲۲، روشنفکری آذربایجانی و رابط اصلی با حزب دموکرات آذربایجان بود. فرهی، یکی از معدود اعضای هیأت که بیش از پنجاه سال داشت، از فعالان جنبش کارگری قدیم بود. او از سال ۱۳۲۱ در تشکیل حزب در شمال خراسان فعالیت داشت. و بالأخره، اماموردی، مهندس نساجی، هنگام تحصیل در دانشگاه تهران به سازمان جوانان پیوسته بود و در سال ۱۳۲۷ مدیریت کارخانه دولتی ابریشم در چالوس را به عهده داشت.

ترکیب اجتماعی رهبری حزب، حتی گرچه شانزده چهره جدید به رده بالا راه یافتند، غالباً مثل سابق ماند. در میان سی و سه نفر منتخب برای کمیته مرکزی و هیأت مشورتی، هشت نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم، شش استاد شاغل و سابق، پنج مهندس، چهار معلم شاغل و سابق، دو حقوقدان، دو کارگر راه آهن، یک مدیر مدرسه، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک خیاط، یک کارگر چرمسازی و یک کارمند متوسط وجود داشت. بیست و سه نفر تحصیلات عالی داشتند: یازده نفر در اروپای غربی، هشت نفر فقط در ایران، و چهار نفر در اتحاد شوروی. متوسط سن گروه زیر سی و هفت بود. همه سی و سه نفر از خانواده‌های مسلمان بودند. بیست و چهار نفر در خانواده متوسط یا پایین‌تر؛ نه نفر بقیه در خانواده‌های مذهبی، تاجرپیشه، و اشرافی زاده شده بودند اما فقط یک تن از نه نفر در سال ۱۳۲۷ ثروتمند محسوب می‌شد. پانزده تن در استان تهران، شش نفر در گیلان، چهار نفر در آذربایجان، دو نفر در مازندران، دو نفر در اصفهان، دو نفر در فارس و دو نفر در خراسان متولد شده بودند اما در سال ۱۳۲۷ نوزده تن مقیم تهران، سه نفر در تبعید، سه نفر در گیلان، دو نفر در اصفهان، دو نفر در شیراز، یک نفر در مازندران، یک نفر در آذربایجان، یک نفر در خراسان و یک نفر در خوزستان بودند. نه تن از اعضای پنجاه و سه نفر محسوب می‌شدند، یک نفر همکار نزدیک ارانی بود، دو تن فاشیست سابق بودند که با پنجاه و سه نفر زندانی شده بودند، سه نفر در بخش جوانان حزب کمونیست سابق فعالیت داشتند، سه تن از فعالان جنبش کارگری قدیم بودند، و پانزده نفر روشنفکر جوان مارکسیست، پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد

سیاست شده بودند. با این حال، رهبری جدید از یک جنبه مهم با رهبری پیشین فرق داشت. از سی و یک نفری که توسط کنگره اول حزب به پُستهای بالا گمارده شدند، شش نفر از خانواده‌های آذری زبان و دو نفر از خاندان قاجار بودند اما از سی و سه نفری که کنگره دوم حزب برگزید، یازده نفر از خانواده‌های آذری و سه نفر از خاندان قاجار برمی‌خاست. در نتیجه، بیش از ۴۲ درصد رهبری اکنون ترک زبان بود.

در ماههای متعاقب کنگره دوم، رهبران حزب توده، راهبردی دوگانه پشه کردند. از یک سو، کوشیدند اتحاد کلّی نیروهای ضدسلطتی را صورت دهند و اجازه تشکیل سازمانهای توده‌ای بخصوص اتحادیه‌های کارگری را به دست آورند. بنابراین به طور کلی از دموکراسی لیبرال و به طور خاص از مشروعیت ایران حمایت کردند. آنان اظهار داشتند که «شورای متحده» سازمانی غیرسیاسی و جدا از حزب است. همچنین از تظاهرات خیابانی، اعتصابات کارگری، و دیگر رویاروییهای مستقیم با دولت اجتناب ورزیدند. از سوی دیگر، به تقویت شعبات ایالتی و تربیت کادرهایی منضبط براساس «مرکزیت دموکراتیک» و آموزش دیده طبق اصول مارکسیسم و لنینیسم همت گماشتند. طبری در جایی خطاب به سازمان‌دهندگان حزب گفت که حزب نمی‌تواند جامعه‌ای نوین پدید آرد مگر آن‌که کادرهایی منضبط تربیت کند که از مارکسیسم، از استراتژی و تاکتیک حزب، و از تاریخ و مسائل اجتماعی کشور شناخت کامل داشته باشد. قاسمی نیز اعلام داشت که حزب توده در صدد است کادرهایی به وجود آورد که کاملاً متعهد به اهداف حزب، دارای تسلط همه‌جانبه به مارکسیسم، و آمادهٔ جانبازی برای سعادت عموم باشند.^(۷۱) او از نین نقل قول کرد که حزب انقلابی راستین، فقط سازمانی برای زحمتکشان و خواهان دستمزد بیشتر نیست؛ بلکه ارتشی منضبط است که صرفاً کسانی را که بالاترین آگاهی سیاسی را در جامعه و بیشترین اشتیاق مبارزه برای انقلاب طبقه کارگر را دارند، به خود می‌پذیرد. به این ترتیب، حزب توده هم‌زمان می‌کوشید فعالیت‌هایش را معتدل و اعضایش را رادیکال سازد.

تأکید بر ایدئولوژی رادیکال، در نشریهٔ روشنفکرانهٔ حزب، نامهٔ مردم، انعکاس یافت. پیش از کنگرهٔ دوم، این نشریه مقالات همدلانه‌ای در مورد سوسیالیستهای متفاوتی چون سن‌سیمون، کائوتسکی، پلخانف و ژان پل سارتر نوشته بود. پس از کنگره، نگاه خود را محدودتر کرد و به لنین، استالین، و «سوسیال رئالیسم [رئالیسم سوسیالیستی]» پرداخت. مقالاتی دربارهٔ یک گام به پیش، دو گام به پس اثر لنین، رئالیسم سوسیالیستی در هنر اثر ژدانف؛ مآلهٔ ملیتها، مارکسیسم و زبان‌شناسی، تضادهای درونی حزب، و تاریخ مختصر حزب بلشویک اثر استالین چاپ کرد. همچنین «فلسفهٔ ضد دموکراتیک انگریستانسالیسم»

سارتر را مورد انتقاد قرار داد، تحقیقات شوروی در غنم ژنتیک را ستود، و از نشریات روسی مثالاتی چون «استالین: انسانی با مغز یک فیلسوف، روح انقلابی یک کارگر، و لباس یک سرباز ساده» ترجمه کرد.

راهبرد دوگانه پیش رفت. در اردیبهشت ۱۳۲۷ دفاتر حزب توده در تهران، کلاسهای مرتبی برای کادرها تشکیل می‌داد و سازمان‌دهندگان آموزش دیده‌ای را به یاری شاخه‌های استانی می‌فرستاد. در خرداد ماه، روزنامه‌های حزب، برای تشکیل جبهه‌ای مضبوطی بر ضد دیکتاتوری، به دموکراتهای قوام، یاران سید ضیاء، و دیگر سردیران ضد دربار پیوستند. سید ضیا حتی اعلام کرد که اگر نخست‌وزیر شود، حزب توده را از فشار پلیس خلاص خواهد کرد؛ زیرا «حزب توده سازمانی مطیع قانون و وطن‌پرست است»^(۷۲) در مرداد ماه، یزدی و کشاورز ملاقاتی ویژه با عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر داشتند و یک برنامه اصلاحات چهار ماده‌ای که خواهان قانون کار جدید؛ ۱۵٪ افزایش فوری سهم زارع از محصول؛ تثبیت بودجه نظامی؛ و لغو حکومت نظامی در خوزستان، مازندران، اصفهان، آذربایجان و شمال خراسان بود، به او ارائه کردند.^(۷۳) و در بهمن ۱۳۲۷، حزب توده از مقامات انتظامی اجازه یافت که مراسم یادبود ارانی را برگزار کند. این نخستین اجتماع عمومی بود که پس از آذر ۱۳۲۵ توسط حزب برگزار می‌شد. این اجتماع، که بین ۱۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ نفر تخمین زده شد، حکومت را شکست زده کرد. روزنامه‌های غربی که قبلاً آنگهی نرجیم حزب را چاپ کرده بودند، اکنون هشدار دادند که حزب توده روزبه‌روز جا باز می‌کند. لوموند گزارش داد که از هم‌پاشیدگی حزب دموکرات قوام، حزب توده را به صورت تنها حزب مؤثر کشور در آورده است. نیویورک هرالد تریبیون و کریشن ساینس مانیستور، حدسیات دینماتهای خارجی را ذکر کردند که متجاوز از ۳۳٪ مردم و بیش از ۸۰٪ شهرنشینان کشور با حزب توده هم‌دلی دارند.^(۷۴) سفارت انگلستان نیز در گزارش محرمانه برای وزارت امور خارجه خود، احبای آرام حزب توده را شرح داد:

خطمشی سازمان حزب توده در دوازده ماه گذشته اجتناب از فعالیت علنی و توجه به تحکیم سازمان خود و جذب اعضای قابل اعتماد بوده است. مخفی‌کاری، چنان دقیق بوده که بسیاری از مخالفان حزب، هم در دولت و هم در محافل اتحادیه‌های کارگری مجاب شده‌اند که این سازمان در حال احتضار است و دیگر خطری ندارد. اما در واقع، شواهد نشان می‌دهد که حزب توده فرصت را از دست نداده و شاید از حمایت ضمنی یا علنی حدود ۳۵٪ کارگران برخوردار است. کسب و حفظ این هواداری در عین حال که جنبش از سوی حکومت تحت فشار بود و نمی‌توانست از طریق تظاهرات یا اقدام صریح شور و شوق نشان دهد، دست‌آورد چشمگیری است.^(۷۵)

اما احیای حزب توده، با سوء قصد مرموزی به جان شاه در روز یادبود ارانی، ناگهان متوقف شد. حکومت، متعاقب سوء قصد، حکومت نظامی اعلام کرد و نه فقط به بازداشت رهبران حزب توده بلکه سیاستمداران عمده‌ای چون مصدق و کاشانی نیز مشمول شد. دو هفته بعد، نخست‌وزیر، حزب توده را طراح اصلی توطئه سوء قصد به شاه اعلام کرد و مدرکی ارائه داد که عامل سوء قصد را هم به نشریه مذهبی پرچم اسلام و هم به اتحادیه روزنامه‌نگاران وابسته به شورای متحده، مربوط می‌ساخت. اگرچه حکومت اتهام سوء قصد را به دلیل فقدان مدارک قاطع مسکوت گذاشت، به قانون سال ۱۳۱۰ برای ممنوع کردن حزب توده به عنوان سازمانی کمونیستی متوسل شد. حکومت همچنین حزب توده را به متزلزل کردن سنضت مشروطه در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ با ایجاد شورش در آبادان، راه انداختن اعتصاب در خوزستان، منح کردن کارگران در مازندران، و تشویق جدایی‌طلبی در آذربایجان و کردستان، متهم کرد.^(۱۷۶)

در شدت عملی که به دنبال آمد، پلیس دفاتر حزب را به اشغال خود درآورد، امواش را مصادره کرد، و بیش از دوپست تن از رهبران و سازمان‌دهندگان آن را دستگیر کرد. در ماههای آتی، بسیاری از رهبران در دادگاههای نظامی محاکمه شدند. چهار تنی که در سال ۱۳۲۵ گریخته بودند - اوانیان، کامبخش، امیرخیزی و ایرج اسکندری - غیباً به مرگ محکوم شدند. پنج تن دیگری هم که در بهمن ۱۳۲۷ از دستگیری جان به در بردند، یعنی رادمنش، روستا، کشاورز، بابازاده و طبری، همین حکم را داشتند. هفت نفر دیگر که دستگیری‌شان ممکن نشد - بهرامی، فروتن، بابازاده، شرمینی، فریسی، بزرگ علوی و مریم فیروز - با آن که حضور نداشتند، محاکمه و به زندانهای درازمدت محکوم شدند. بالآخره، ده تن دستگیر شده - کیانوری، قاسمی، یزدی، جودت، محضری، علوی، بشراطی، نوشین، حکیمی و شاندرمنی - محکوم به ده ماه تا ده سال حبس شدند. بدین‌سان، در نیمه سال ۱۳۲۸، نه نفر از کمیته مرکزی نوزده نفره در زندان بودند و ده تن دیگر یا در تبعید به سر می‌بردند یا با محکومینهای سنگینی بر دوش در خفا می‌زیستند. حکومت، به خود شادباش گویان، حزب توده را منحل اعلام کرد.

احیا (بهمن ۱۳۲۸ - مرداد ۱۳۳۲)

حکومت، اعلام کرد حزب توده مرده و مدفون شده است. در واقع، شاید که حزب توده مدفون شده بود، اما به هیچ وجه نمرده بود. هیأت مشورتی و بازماندگان کمیته مرکزی با در دست گرفتن رهبری، شاخه‌های حزب را برای تشکیل هسته‌های مخفی پنج تا شش نفره

آموزش دادند. نشریاتی مخفی به راه انداختند و به چاپ مردم، ظفر و رزم ادامه دادند. هواداران درون ارتش را به تشکیل شبکه‌ای سری در نیروهای مسلح ترغیب کردند؛ زیرا حزب دیگر با خشم حکومت ریسک نمی‌کرد. علاوه بر این، صبورانه متظر روزهای بهتری بودند و دیر یا زود انتظار بهبود اوضاع سیاسی را داشتند.

اوضاع سیاسی زودتر از آن که حزب توده می‌توانست انتظار داشته باشد، بهبود یافت. انتخابات جنجالی برای مجلس شانزدهم و تصمیم حکومت به آزاد گذاردن نسبی رأی‌گیری در تهران، به حزب توده فرصت داد تا روزنامه انتشار دهد، نظراتش را اعلام کند، و هرچند نامزدی معرفی نمی‌کرد، مینگهای عمومی راه اندازد. انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری، به حزب توده بیشتر کمک کرد؛ زیرا نخست‌وزیر جدید، با وجود زمینه نظامی‌اش، سیطره پلیسی را بر چپها به آرامی کاهش داد؛ به این امید دوگانه که اتحاد شوروی را با خود همراه سازد و جبهه ملی را متزلزل کند. پس از آن که وی افسری با تمایلات چپ را به تصدی زندان اصلی گماشت، تعجبی نداشت که نه رهبر توده‌ای - یزدی، جودت، کیانوری، نوشین، علوی، قاسمی، حکیمی، بقراطی و شاندرمنی - گریختند و مخفی شدند. نخست‌وزیر شدن مصدق به حزب توده کمک بیشتری کرد؛ زیرا نخست‌وزیر جدید به روند آزادسازی سرعت بخشید. اگرچه وی نه قانون ۱۳۱۰ را لغو کرد و نه رسماً ممنوعیت سال ۱۳۲۸ را بلااثر ساخت، با این حال معتقد بود که سیطره پلیس، نافی آزادیهای مدنی و قانون اساسی است. مصدق اعلام کرد که سلطنت‌طلبان برجسب کمونیست به اصلاحگران اجتماعی می‌زنند؛ درست همچنان که قاجارها مخالفان خود را «بایبهای ملحد» می‌خواندند.^(۷۷) او دریافت که برای خلع ید از انگلیس در صنعت نفت و برکنار ساختن شاه از سیاست باید تا آنجا که می‌تواند حمایت مردم را جلب کند.

با کاهش سیطره حکومت، حزب توده و هوادارانش مجموعه‌ای مؤثر از روزنامه و نشریه و سازمانهای پیشتاز، که هر کدام نشریه‌ای خاص خود داشتند، تشکیل دادند. حزب برای ایجاد نشریه‌ای قانونی، «یومیه مستقل» به سوی آینده راه انداخت و تمدن، عضو هیأت مشورتی را به سردبیری آن گماشت. به جای سازمانهای جوانان و زنان که غیرقانونی شده بودند، انجمن جوانان دموکراتیک و انجمن زنان دموکراتیک را تشکیل داد. برای تداوم بخشیدن به کار اتحادیه دهقانان و شورای متحده، انجمن کمک به دهقانان، انجمن مبارزه با یوادی، انجمن ایران آزاد و ائتلاف سندیکاهای کارگران ایران را سازمان داد. برای شدت بخشیدن به مبارزه ناسیونالیستی بر ضد انگلستان، انجمن ملی روزنامه‌نگاران دموکراتیک، انجمن ایرانی هواداران صلح و انجمن ملی مبارزه با شرکت نفت امپریالیستی را برپا کرد. برای

جلب مردم آذربایجان، انجمن آذربایجان را تشکیل داد و خواستار مجالس ایالتی، توزیع مساوی سرمایه‌گذارها و ریشه کن کردن بیکاری در مناطق شمالی شد.^(۷۸) و برای حرکت دادن به دانشجویان و طبقه متوسط جدید، سازمان دانش‌آموزان، جامعه حقوقدانان دموکراتیک، اتحادیه مشاگران، و مجامع صنفی متعددی چون اتحادیه معلمان، اتحادیه مهندسان و اتحادیه کارمندان دولت را تأسیس کرد. در عین حال، شبکه زیرزمینی به انتشار ارگانهای حزب و انجام وظایف سازماندهی ادامه داد. جالب است که شرایط حزب توده را مجبور ساخته بود فعالیتهای علنی را از فعالیتهای مخفی جدا کند و بدین ترتیب، همان روشهای سازمانی را به کار بندد که سه سال پیش نخبه‌گرایانه و پشازانه (آوانگاردیستی) دانسته و رد کرده بود.

با تشکیل این سازمانها، حزب توده مجدداً عمده‌ترین نیروی سیاسی شد. در بهار ۱۳۳۰، در بحبوحه نهضت ملی کردن نفت، حزب توده نخست سلسله اعتصابات در مناطق نفتی ترتیب داد و سپس موفقیت بزرگ سال ۱۳۲۵ را با ترتیب دادن یک اعتصاب عمومی ۶۵۰۰۰ نفری در خوزستان و در صنعت نفت، تجدید کرد. فاتح، رهبر ضدکمونیست حزب همراهان سابق نوشت: «باید پذیرفت که حزب توده بزرگترین نیروی فعال در مبارزه ملی کردن صنعت نفت بود.» در اردیبهشت ۱۳۳۰ که حکومت برای نخستین بار پس از ۱۳۲۵ مراسم روز اول ماه مه را مجاز اعلام کرد، حزب توده در شهرهای اصلی تظاهراتی ترتیب داد و بیش از ۳۵۰۰۰ تظاهرکننده را در تهران به خیابان آورد.^(۷۹) در تابستان ۱۳۳۰ که مصدق در حال مذاکره با ایالات متحده بود، حزب توده تظاهرات توده‌ای در اعتراض به سفر اورل هریس به راه انداخت. درگیریهای خیابانی ۲۵ کشته و بیش از ۲۵۰ زخمی به جای گذاشت. قدرت گرفتن حزب توده در سال ۱۳۳۱ نیز ادامه یافت. در قیام تاریخی [۳۰] تیر، شرکت اتحادیه‌های هوادار حزب، اعتصاب عمومی را در سراسر کشور به موفقیت رساند. کارگران توده‌ای نقش اصلی را در مراکز صنعتی مثل اصفهان، آبادان و آغاچاری به عهده گرفتند و تظاهرکنندگان توده‌ای در تهران به پیروزی جبهه ملی کمک کردند. فاتح نوشت: «هرچند عناصر متعددی در قیام تیر دخیل بود، هر ناظر بیطرفی باید اذعان کند که حزب توده نقش مهمی - و شاید حتی مهمترین نقش را - در آن ایفا کرد.» ارسنجانی، از طرف قوام نوشت که حزب توده در شکست شاه نیروی اصلی بود. کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده‌ای به سازمانهای هوادار حزب فرستاد و به سبب مشارکت ارزشمندشان در پیروزی ملی از آنان تشکر کرد. سازمان سیا در برآورد قدرت حزب توده در یادداشتی به تاریخ مهر ۱۳۳۱ گزارش داد که توده مردم پیرو سازمانهای پیشگام‌اند و تخمین زد که حزب بیش از

۲۰۰۰۰ عضو اصلی از جمله ۸۰۰۰ نفر در تهران دارد.^(۸۰) یادداشت می‌افزاید که اعضای عادی حزب غالباً کارگرند؛ سی‌کاندیدای حزب برای مجلس هفدهم نه به دلیل ضعف انتخاباتی بلکه به سبب تقرب در رأی‌گیری شکست خوردند؛ تبلیغات حزب باز همسایه شمائی گهگاه نام می‌برد اما این کار را خیلی آهسته انجام می‌دهد نه این‌که در بوق و کرنا بدمد؛ و سازمان حزب در حفظ اسرار بسیار کارآمد است. یادداشت در پایان می‌پذیرد که «از فعالیتهای داخلی حزب عملاً اطلاعی در دست نیست.» در کشوری که به بی‌انضباطی شهرت دارد؛ اطلاعات به دست آمده در خصوص حزب زیرزمینی توده، فراتر از رده‌های پایین اندک چیزی را فاش می‌کند.

حزب توده در سال ۱۳۳۲ حتی بیشتر قدرت یافت. در اوز ماه مه، در همه شهرهای عمده تظاهرات ترتیب داد و در بعضی جاها، مثل آبادان، حتی راه‌پیماییهای عظیم سان ۱۳۲۵ را تحت‌الشعاع قرار داد. در خردادماه، انجمن جوانان دموکراتیک جشنواره‌ای در تهران برگزار کرد که بیش از ۵۰۰۰۰ دانش‌آموز را گرد آورد و در سالگرد قیام [۳۰] تیر، حزب توده مردم را به اجتماع عمومی در برابر مجلس دعوت کرد. بنا به برآوردهای موثق، نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر در این اجتماع شرکت جستند که ده برابر هواداران جبهه ملی بود. فاتح نوشت: «اگر در راه‌پیماییهای پیش از اسفند ۱۳۳۱ یک سوم تظاهرکنندگان توده‌ای و دو سوم آنان عضو جبهه ملی بودند، پس از آن تاریخ این نسبت معکوس شد.»^(۸۱) در آخرین روزهای حکومت مصدق، ناظران گزارش می‌دادند که حزب توده بیش از ۲۵۰۰۰ عضو، حدود ۳۰۰۰۰۰ هوادار، و با وجود محدودیتهای پلیسی، مؤثرترین سازمان را در کشور داشت. یک خبرنگار خارجی هشدار داد که حزب توده آن قدر طرفدار دارد که «دیر یا زود حتی بی‌آن‌که نیازی به استفاده از زور باشد، کشور را قبضه خواهد کرد.»^(۸۲)

همچنان که حزب توده طی سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بتدریج باز به صورت نیروی اصلی درآمد، وهبری حزب با مسائلی ناگزیر مواجه شد: آیا باید از مصدق حمایت کرد یا نباید. جای شگفتی نیست که رهبران بشدت اختلاف نظر داشتند. اعضای باتجربه‌تر کعبه مرکزی، بویژه نمایندگان سابق که در معضل پیچیده مجلس چهاردهم غالباً خود را در موضع مصدق دیده بودند، از اتحاد جانبداری می‌کردند حتی اگر صرفاً ضمنی و غیرمستقیم می‌بود. آنان معتقد بودند که حزب توده باید به جبهه ملی کمک کند؛ زیرا جبهه نماینده بورژوازی منی در مبارزه با امپریالیسم انگلیس است و برای انقلاب دموکراتیک منی تلاش می‌کند و حزب می‌تواند انقلاب دموکراتیک منی را با درخواست، تظاهرات، و دیگر اقدامات توده‌ای به صورت انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر درآورد. همچنان که سرمقاله‌ای در ارگان حزب

اعلام داشت، حزب توده باید با مصدق همکاری کند؛ زیرا جبهه ملی او نمایندهٔ بورژوازی ملی و اشرافیت لیبرال است، به راستی با شرکت نفت انگلیسی مخالفت می‌کند، مدافع اصلاحات ارضی - حتی اگر هم بسیار محتاطانه - است، و می‌خواهد ساختار طبقاتی فئودالی را متزلزل کند.^(۸۳)

با این حال، اعضای جدیدتر کمیتهٔ مرکزی، نه فقط مخالف چنین اتحادی بودند، بلکه از رویارویی مستقیم با جبههٔ ملی حمایت می‌کردند. آنها مصدق را نه رهبر بورژوازی ملی در حال مبارزه با امپریالیسم انگلیس، بلکه آلت دست بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم آمریکا می‌دیدند؛ نه یک مشروطه‌خواه بزرگ لیبرال؛ بلکه قوام دیگری می‌دانستند که ناگزیر به چپ ناز می‌زده و نه یک اصلاح طلب مصمم، بلکه یک اشرافی مردد می‌یافتند که مآلاً با عوامل ارتجاع، حتی با شاه، کنار می‌آمد.^(۸۴) آنان نتیجه می‌گرفتند که حزب توده باید جبههٔ ملی را «فشاء» کند، حمایت اجتماعی‌اش را از میان ببرد، و با برانگیختن طبقهٔ متوسط، انقلاب دموکراتیک ملی را هم علاوه بر انقلاب سوسیالیستی طبقهٔ کارگر دست تنها پیش برد.^(۸۵)

این مباحثه به پیروزی ناسازگاران یا سرسختها انجامید. عواملی چند در پیروزی آنان دخیل بود. نخست، بسیاری از رهبران مجرب‌تر در تبعید به سر می‌بردند و به این ترتیب در جریان تصمیمات روزمرهٔ سازمان زیرزمینی نبودند. دوم، تجربهٔ فاجعه‌بار دورهٔ قوام اثر هولناکی بر مدافعان پرشور جبههٔ متحد نهاده بود. حتی اعضای بسیار مطمئن کمیتهٔ مرکزی مشاجرات آتشین و تهمت‌زنیهای عینی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ را به یاد داشتند. سوم، سازمانهای ایالتی اغلب مخالف مصدق بودند؛ زیرا او مصراانه از دادن امتیازاتی به استانها و اقلیتهای زبانی امتناع می‌کرد. چهارم، سازمان‌دهندگان کارگری نه تنها در خصوص دستمزدها، اعتصابات، و تظاهرات بلکه همچنین به دلیل قوانینی که سلطهٔ شدیدی بر اتحادیه‌های کارگری اعمال می‌کرد، همواره رویاروی حکومت بودند. و بالاخره، اتحاد شوروی به احتمال قوی طرفدار سرسختها بود؛ زیرا استالین در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ دنیا را به صورت دو اردوگاه دقیقاً مجزا از هم، متشکل از کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی می‌نگریست و در این میان برای بیطرفانی چون مصدق جایی نبود.

سرسختان با پیروزی در مباحث، خط‌مشی خود را به اجرا گذاشتند. ائتلاف سندیکاهای کارگران برای درخواست افزایش دستمزدها اعتراض به محدودیتهای حکومتی، و شکایت از کمک پنیس به اتحادیه‌های رقیب ساخته و پرداختهٔ حزب زحمتکشان، و سردهندهٔ اوپایش وابسته به این حزب، شعبان بی‌مخ، میثینگ عمومی راه انداختند. اتحادیهٔ کارگران راه آهن در مقابله با پیشنهاد مصدق دایر بر سلب حق رأی از بیسوادان، تظاهراتی ترتیب داد. «نجم

جوانان دموکراتیک بحثهایی در و افشای توطئه بین شاه و نخست‌وزیرش، به راه انداخت. (۸۶)

انجمن زنان دموکراتیک چهل و پنجین سالگرد انقلاب مشروطه را با درخواست حق رأی و انتقاد از حکومت به علت امتناع از گسترش حق رأی، جشن گرفت. نشریه حزب توده همواره چهره مصدق را چون ارباب فئودال، سیاستمدار نادرست قدیم، و بچه مرشد ایالات متحده نقاشی می‌کرد. انجمن ملی مبارزه با شرکت نفت امپریالیستی نیز گستاخانه از دستور حکومت مبنی بر ممنوعیت تظاهرات خیابانی سرپیچی کرد و تظاهراتی ترتیب داد که پلیس و حزب زحمتکشان آن را با خشونت برهم زدند. (۸۷) حکومت متقابلاً در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و هشتاد و شش فعال توده‌ای را دستگیر کرد. در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱، حزب توده فقط به هنگام قیام ۳۰ تیر، زمانی که خطر شاه جدی شد، جبهه ملی را یاری داد.

در سالهای بعد، رهبران میانه‌روتر، از سرسختان به سبب اتخاذ خط‌مشی مافوق‌چپ، انتقاد کردند. یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی نوشته است که سازمان جوانان حزب در زمان حکومت مصدق تظاهرات غیرمجاز راه انداخت، مقالات تحریک‌آمیز منتشر کرد، نشانه‌های قهرمان‌بازی رمانتیک از خود نشان داد، و خود را به جای طبقه کارگر، پیشتاز انقلاب سوسیالیستی معرفی کرد. کامبخش نوشت که رهبران بی‌تجربه با مطرح کردن تقاضاهای غیرمسئولانه همچون تشکیل فوری جمهوری دموکراتیک، مصدق را تضعیف کردند. کیانوری؛ هنگام سخنرانی در نشستی درباره بورژوازی ملی اظهار داشت ارزیابی نادرست نقش بورژوازی ملی گهگاه به اشتباهاتی منجر می‌شود... چنین اشتباهات دست‌چپی فرقه‌ای را حزب توده ما، بین سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ به هنگام مبارزات ملی کردن صنعت نفت مرتکب شد. (۸۸) ایرج اسکندری نیز توضیح داد که

در طول نهضت ملی کردن نفت، ما از مصدق که بی‌تردید نماینده منافع بورژوازی ملی بود، حمایت نکردیم. ما معتقد بودیم که مصدق برای ملی کردن نفت ایران مبارزه می‌کند اما امپریالیستهای امریکایی پشتیبان این جنبش‌اند که معنی‌اش این است که آن را رهبری می‌کنند. پس این نتیجه نادرست را گرفتیم که کمونیستها نباید از نهضت ملی کردن نفت پشتیبانی کنند. (۸۹)

همچنین پلنوم (جلسه عمومی) رهبری پس از کودتای سال ۱۳۳۲، پذیرفت که حزب توده در خودداری از پشتیبانی کامل مصدق، در ارزش ندادن به «محتوای ضدامپریالیستی بورژوازی ملی»، و در پیش گرفتن رویه‌های فرقه‌ای مافوق‌چپ، اشتباه فاحشی مرتکب شده است. (۹۰)

با این حال، مباحثات سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ تا حدودی آکادمیک بود؛ زیرا تصمیم

نهایی با مصدق بود، نه با حزب توده، و مصدق نیز با تشکیل جبهه‌ای متحد مخالفت کرد؛ چرا که تشخیص داد اگر با حزب توده متحد شود، ایالات متحده را به خصومت وا خواهد داشت. اگر مصدق با ایالات متحده خصومت می‌کرد، کمک اقتصادی، سیاسی، و بیشتر از همه، دیپلماتیک را از دست می‌داد، و اگر این کمکها را از دست می‌داد، با مشکلات مالی بیشتر، بی‌ثباتی نظامی افزون‌تر، و انزوای آتی دیپلماتیک در مقابله با انگلستان، مواجه می‌شد. علاوه بر این، دیگر رهبران جبهه ملی در خصوص حزب توده اتفاق نظر نداشتند. در حالی که حزب ایران و سیاستمداران افراطی تر ضد دربار چون فاطمی و رضوی، خواهان اتحاد ضمنی بودند، احزاب پان ایرانیست و زحمتکشان، علاوه بر رهبران مذهبی، بشدت مخالف هر نوع همکاری بودند. فردای قیام [۳۰] تیر ارگان حزب زحمتکشان حزب توده را به عنوان توطئه‌ای خارجی که با مشارکت روسیه و انگلیس طرح شده است، به باد حمله گرفت. خلیل ملکی با استدلالهای پیچیده تر هشدار داد که حزب توده در صدد دست‌اندازی مؤثر به کارخانه‌جات، مدارس، و ادارات دولتی است؛ زیرا مقامات به تبلیغات خود دربارهٔ حزب منحل، مغرورانه اعتقاد دارند و فاقد جسارت لازم برای محدود ساختن فعالیت‌های کمونیسم بین‌المللی‌اند. او افزود که اتحاد با حزب توده برای جبهه ملی فاجعه‌بار خواهد بود.^(۹۱)

در نتیجه، مصدق رویهٔ متناقضی در مورد حزب توده پیش گرفت. از یک سو نخواست همهٔ تظاهرات را ممنوع سازد، تشکیل سازمانهای پیشگام را غیرقانونی اعلام کند؛ یا در مورد شبکهٔ زیرزمینی نه چندان سزای شدت عمل بخرج دهد. حتی بارها از کمک آن استقبال کرد، سه تن از هواداران آن را به کابینه آورد، و علناً اظهار داشت که حزب توده جزو مهمی از ملت ایران است.^(۹۲) از سوی دیگر، ممنوعیت ۱۳۲۸ را ابقا کرد، رهبران تبعیدی را همچنان خارج از ایران نگه داشت، و از انجام مذاکرات رسمی برای اتحاد وسیع امتناع ورزید.

سوءظن متقابل بین حزب توده و جبهه ملی نهایتاً به سقوط مصدق کمک کرد. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ چون شاه از کشور گریخت، افراد توده‌ای به خیابانها ریختند، مجسمه‌های شاه را شکستند، خواستار جمهوری شدند، و مصدق را متهم کردند که فاطمیت کافی ندارد. در چند شهر، تظاهرکنندگان توده‌ای ساختمانهای شهرداری را اشغال کردند و پرچمهای سرخ برافراشتند. به نظر می‌رسید که گویی شکست سلطنت‌طلبان، بیشتر پیروزی کمونیستی بوده است تا پیروزی ملی. روز بعد، مصدق، به اصرار سفیر امریکا، به ارتش سفارش کرد خیابانها را از تظاهرکنندگان توده‌ای پاک سازد. علاوه بر این، شعارهای جبهه ملی در نشریهٔ صبح این جبهه این بود که خطر شاه به پایان رسیده اما خطر کمونیستها همچنان وجود دارد و کشور را ساقط خواهد کرد مگر آن که فوراً سرکوب شود. با مستقر شدن ارتش در خیابانها، رهبران

حزب توده تلفنی به مصدق اطلاع دادند که هواداران شان در درون ارتش مدارکی دارند که ثابت می‌کند افسران سلطنت طلب توطئه کرده‌اند که دستور نخست‌وزیر برای اعاده نظم و قانون را پوششی برای سرنگون کردن جبهه ملی قرار دهند. آنها همچنین به مصدق گفتند که اتحاد وسیعی صورت دهد و از طریق رادیو از ملت بخواهد که سلحخانه در برابر کودتای قریب‌الوقوع ایستادگی کنند.^(۹۳) اما مصدق پاسخ داد که این اقدام به خونریزی عمومی خواهد انجامید.

با جواب ردی که مصدق داد، حزب توده نتوانست در برابر کودتا اقدام کند. اقلیت کوچکی در رهبری پیشنهاد مقاومت سلحخانه و پخش اسلحه از طریق شبکه نظامی حزب کرد اما اکثریت اظهار داشت که این عظیمی مادام که جبهه ملی حاضر به اتحاد وسیع نیست و سلطنت‌طلبان تفوق نظامی تعیین‌کننده‌ای دارند، به شکست خواهد انجامید.^(۹۴) آنان در عوض پیشنهاد کردند که حزب باید صبورانه در انتظار روزهای ماعدتر باشد، اعضای جدیدی بپذیرد، و به فعالیت مخفی اما مألوف‌آمیز خود ادامه دهد.

اما شاد قصد نداشت حتی وجود محدود حزب توده را تحمل کند. طی یک سلسله بازداشت‌های جمعی از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷، رژیم بیش از سه هزار نفر از اعضای حزب را دستگیر کرد. اگرچه بسیاری از اعضای عادی پس از امضای ندامت‌نامه علنی آزاد شدند، رهبران حزب، فعالان مبارز، و اعضای نظامی به اشد مجازات محکوم گشتند. چهل نفر از جمله علوی از کمیته مرکزی اعدام شدند. افراد دیگر این جمع چهل نفره شامل نه تن سازمان‌دهنده حزب، سه ملوان و بیست و هفت افسر ارتش بودند. چهارده نفر دیگر، شامل فراهی از کمیته مشورتی، زیر شکنجه جان سپردند و محکومیت بیش از دو‌بست تن، به رهبری یزدی، بهرامی و شرمینی، از اعدام به حبس ابد تخفیف یافت. در سال ۱۳۳۸ از آن سازمان‌زیرزمینی پرهیبت اثر کمی برجای ماند اما همان‌طور که سفارت امریکا هشدار داد، هرچند حزب توده سازمان‌کارآمدی را از دست داده بود، سابقه ارزشمندی در شهادت و شهادت کسب کرده بود.^(۹۵)

پایگاههای طبقاتی حزب توده

پس از کناره گیری رضاشاه، حزب توده زیرکانه از فرصت استفاده کرد و تبلیغات کمونیستی خود را در بین مردم بخصوص روشنفکران و کارگران گسترش داد. تبلیغات کم کم ثمر داد: کارگران کارخانه‌ها به کارفرمایان خود بی‌اعتنا شدند، از دستور اطاعت نکردند، و به اعتصابات پیوستند. نشریات حزب توده با استفاده از شعارهای دروغینی چون «مرتجع»، «طبقه حاکم»، «مردم»، «مبارزه با امپریالیسم»، و ضرورت جلوگیری از پیدایش یک دیکتاتوری دیگر، کارگران ساده لوح و بی تجربه را به آسانی گمراه کردند.

فرماندار نظامی تهران، سیر کمونیسم در ایران، ص ۸ و ۹

برش طبقاتی

حزب توده در سال ۱۳۲۰ با توسل کلی به همه مردم صرف نظر از طبقه، به منظور اتحاد در جنبشی عمومی بر ضد دیکتاتوری رضاشاه آغاز شد اما در عرض سه سال بعد بتدریج رویکرد خود را محدود کرد؛ به طوری که در پایان نخستین کنگره نه چندان از حقوق کلی مردم که از محرومیت‌های خاص کارگران، دهقانان، روشنفکران، معلمان و صنعتگران سخن گفت و طی چهار سال بعد، بویژه پس از کنگره دوم، رویکرد خود را باز هم محدودتر کرد؛ به طوری که در سال ۱۳۳۲ خود را پیشگام پرولتاریا و دهقانان بی زمین عنوان می کرد. البته تصویر حزب توده از خود کاملاً با واقعیت سازگار نبود؛ زیرا هر چند مزدبگیران کمک کردند که در سرتاسر سیزده سال بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ جنبش پایگاه توده‌ای وسیعی پدید؛ با این حال طبقه متوسط جدید بود که بخش بزرگی از رده‌های بالایی، میانی و پایینی حزب را تشکیل

می داد. طبقه متوسط جدید همچنین بخش مهمی از اعضای عادی و هواداران حزب را شامل می شد.

رده های بالا، از پانزده نماینده متخـب کـنفرانس ایالتی تهران برای کمیته مرکزی موقت در مهر ۱۳۲۱، سیزده نفر (۸۷٪) متخصصان، روشنفکران، کارمندان حقوق بگیر، و سایر افراد طبقه متوسط جدید بودند. فقط یک نفر (۷٪) کارگر بود. از سی و یک نفری که کنگره اول برای کمیته مرکزی و کمیسیونهای آن انتخاب کرد، سی نفر (۹۷٪) از طبقه متوسط جدید و فقط یک نفر (۳٪) از طبقه کارگر شهری بود. و از سی و سه نفری که کنگره دوم به عضویت کمیته مرکزی و هیأت مشورتی برگزید، بیست و نه نفر (۸۸٪) از طبقه متوسط و چهار نفر (۱۲٪) مزدبگیر بودند.

رده های میانی، در بین شصت و هشت تن رهبران استانی که در سال ۱۳۲۵ به عضویت کمیته مرکزی تهران، فارس، اصفهان، خراسان، خوزستان، گیلان و مازندران درآمدند، پنجاه و دو نفر (۷۶٪) از طبقه متوسط جدید و چهارده نفر (۲۱٪) از طبقه کارگر بودند. در بین ۱۰۷ نماینده کنگره اول که شغل شان معلوم است، هفتاد و هفت نفر (۷۲٪) از طبقه متوسط و بیست و نه نفر (۲۷٪) مزدبگیر شهری بودند. و طبق گفته رهبر شورای متحده، از ۱۹۲ نماینده دومین کنفرانس ایالتی تهران، تقریباً نصف آن را کارگران و نصف دیگر را روشنفکران، متخصصان و کارمندان اداری تشکیل می دادند.^(۱)

رده های پایین، نقش طبقه متوسط جدید در میان سازمان دهندگان، فعالان و مبارزان حزبی، هرچند کمتر، اما همچنان مهم بود. از بیست و نه مبارزی که در آبان ۱۳۲۵ به جرم داشتن اسلحه در مازندران دستگیر شدند، بیست نفر (۶۹٪) کارگر و هشت نفر (۲۸٪) از طبقه متوسط بودند.^(۲) این تعداد شامل شش کارگر، چهار سرکارگر، سه تعمیرکار راه آهن، سه بازرس قطار، سه اُپراتور ترمینال، دو لکوموتیوران، دو کارمند دفتری، یک راننده کامیون، یک خط نگهدار راه آهن، یک مدیر واگن، یک بازرس ساختمان، یک قهوه خانه دار و یک سازمان دهنده حزبی تمام وقت بود.

از ۱۸۳ فعال حزبی که در بهمن ۱۳۲۷ هنگام سوء قصد به شاه همراه با رهبران حزب دستگیر شدند، هفتاد و نه نفر (۴۳٪) از طبقه متوسط و نود و هشت نفر (۵۴٪) از مزدبگیران شهری بودند.^(۳) این تعداد شامل هفتاد و یک کارگر کارخانه، سی و دو کارمند اداره، شانزده دانش آموز دبیرستان، دوازده مکانیک، دوازده مهندس، هفت دانشجو، هفت زن خانه دار، شش کتابفروش و روزنامه فروش، پنج نویسنده، چهار دستفروش، سه معلم، سه قهوه خانه دار، دو دکتر، یک حقوقدان، یک عکاس، یک خیاط و یک دهقان بود.

همین طور، از ۱۶۸ فعال حزبی که به علت راه انداختن تظاهرات در تابستان ۱۳۳۰ دستگیر شدند و شغلشان معلوم است، ۱۰۵ نفر (۶۲٪) از طبقه متوسط جدید و شصت نفر (۳۶٪) از طبقه کارگر شهری بودند.^(۳) این تعداد شامل شصت و یک دانش آموز، پنجاه و هشت کارگر، هجده کارمند، هفده معلم، چهار روزنامه‌نویس، سه مهندس، دو مزدور کشاورزی، یک دکتر، یک روحانی، یک دستفروش، یک صنعتگر و یک سازمان‌دهنده حزبی تمام وقت بود.

اعضای عادی. ترکیب طبقاتی اعضای عادی در ندامت‌نامه‌های علنی که نزدیک به ۳۰۰۰ نفر عضو سابق، پس از کودتای ۱۳۳۲ نوشتند و از ۱۰ شهریور تا ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۶ در روزنامه اطلاعات منتشر شده، منعکس است. برخی شغل خود را ذکر نکردند و بعضی رهبر، سازمان‌دهنده و فعال سابق حزبی بودند اما از ۲۴۱۹ نفری که اعضای عادی محسوب می‌شدند و شغلشان ذکر شده است، ۱۲۷۶ نفر از طبقه متوسط جدید، ۸۶۱ نفر از طبقه کارگر شهری، ۱۶۹ نفر از طبقه متوسط سستی و ۶۹ نفر از دهقانان بودند (به جدول ۷ بنگرید). بنابراین، روشنفکران که کمتر از ۸٪ نیروی کار کشور بودند، بیش از ۵۳٪ اعضای حزب را تشکیل می‌دادند و مزدبگیران شهری و دستفروشان شهرها، که با هم کمتر از ۱۵٪ نیروی کار بودند، بیش از ۳۶٪ اعضای عادی را تشکیل می‌دادند. برعکس، توده‌های روستایی، که در مجموع ۵۴٪ نیروی کار کشور بودند، فقط ۳٪ اعضای عادی را تأمین می‌کردند. بیشترین مشاغل ذکر شده عبارت بود از کارمندان که بیش از ۱۵٪ اعضای حزب ولی فقط ۲٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند؛ معلمان که نزدیک به ۷٪ اعضا اما کمتر از ۰٫۶٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند؛ دانشجویان که بیش از ۸٪ اعضا اما کمتر از ۷٪ جمعیت بالغ کشور را تأمین می‌کردند؛ و کارگران نفت، راه آهن، ماهر و کارخانه‌های بزرگ که بیش از ۱۵٪ اعضای حزب اما کمتر از ۱٫۷٪ جمعیت بالغ کشور را تشکیل می‌دادند.

طبقه متوسط حقوق‌بگیر

اگر طبقه متوسط جدید نقش مهمی در حزب توده ایفا کرد، نقش حزب توده در طبقه متوسط جدید اهمیتی کمتر از آن نداشت. این حزب، روشنفکران و کارگران یقه سفید را در دستگاه حزبی گرد هم آورد. روزنامه‌ها، مجلات و نشریاتش را متوجه روشنفکران کرد. انجمنهای حرفه‌ای پدید آورد و در سال ۱۳۲۵ بیست و چهار اتحادیه کارمندی شامل سندیکای مهندسان و تکنیسینها، اتحادیه معلمان و کارکنان آموزشی، کانون وکلا، انجمن پزشکان و دامپزشکان، و اتحادیه کارکنان شرکت نفت را به شورای متحده پیوند داد.

جدول ۷ زمینه شغلی و منطقه‌ای اعضای حزب توده

جمع	تاشکانت	میدان بویچستان	کرمین	خراسان	فارس	اصفهان (۱)	خوزستان	کومانتیاه	کردستان	مازندران	گیلان	آذربایجان (۱)	استان تهران	تهران	
۱۲۷۶															طبقه متوسط حقوق بگیر
۱۶۵	۲۲		۱	۵	۳	۶	۱۰	۲	۶	۶	۱۹	۱۵	۳	۱۲	معلم
۲۹	۴		۱		۱	۲			۱	۸	۲	۱		۷	پزشک
۲۲	۱					۱		۱	۱	۳	۲		۱	۱۰	مهندس
۱۷	۱			۲		۱	۱			۲	۱	۳	۲	۳	دورساز و دندانپزشک
۷										۳			۲	۲	حقوقدان
۳۱	۲					۱	۲	۲	۱	۳	۲	۷	۱	۱۹	روشنفکر (۲)
۳۵				۱	۲	۵	۱	۲	۱	۱	۵	۳	۲	۱۲	پرستار
۲۸۶	۲۹	۲	۳	۱۶	۵	۱۳	۲۹	۱۷	۶	۵۴	۴۵	۳۶	۱۹	۱۱۵	کارمند دولتی (۳)
۲۲							۳۰	۲							کارمند شرکت نفت
۴۲	۳					۲	۳	۲		۳	۴	۴	۴	۱۶	کارمند شرکت خصوصی
۲۷	۱					۳				۷	۳	۳	۲	۶	کارمند اماکن نامشخص
۲۰۱	۱۷	۳	۴	۳	۷	۲۰	۷	۷	۳	۳۱	۲۱	۱۶	۱۰	۵۳	دانشجویان (۴)
۳۶۱	۱۵	۱	۱	۲	۲	۶	۳۹	۸	۸	۶۵	۳۷	۱۳	۱۱	۶۳	دانش آموز دبیرستان
۱۷	۳			۱					۲	۳	۱	۱	۱	۶	دبلمه
۳					۱					۱				۲	بیکار
۸۶۰															طبقه کارگر
۱۲۵	۱۰			۲		۱۰	۷	۳	۳	۱۵	۱۸	۸	۶	۳۳	کارگر ماهر (۵)
۳۷							۳۷								کارگر شرکت نفت
۲۸	۶						۳			۳	۳	۳	۳	۶	کارگر راه آهن
۳۸	۳			۲		۲				۷	۴	۱۲	۲	۱۶	کارگر کارگاه
															کارگر کارخانه
۸۰	۳					۸				۵۳	۱	۲	۵	۸	نساجی
۱۰												۵		۵	سینما
۱۰														۱۰	سیمان
۱۲														۱۲	مهمات سازی
۱۷											۷			۱۵	توتون سازی

شماره	نامشخص	سید بلوچستان	کرمان	خراسان	فارس	اصفهان (۱)	خوزستان	کرمانشاه	کردستان	مازندران	گیلان	آذربایجان (۱)	استان تهران	تهران	سایر
۴۵	۱					۲				۴	۲	۱۱	۴	۲۰	
۵۴	۵		۲			۲	۲			۹	۱۱	۵	۳	۱۳	خیاط
۶۰	۵		۱			۹	۲	۲	۱	۲	۸	۱۷	۱	۱۲	کفایت
۳۹	۲					۷	۱		۱	۵	۳	۲	۱	۱۰	درودگر
۶۶	۲		۲	۲		۹	۶	۱	۱	۶	۳	۱۲	۳	۱۴	راننده (۶)
۷						۱	۱					۲	۲	۱	رفتگر
۲۳	۷						۱			۲	۱	۵	۲	۵	عمه (۷)
۲۷	۷					۱	۱			۷	۲	۳		۵	شاگرد (۸)
۳	۵		۱	۲		۱		۱		۳	۲	۱۳	۱	۲	دستفروشی
۱۳۱	۸		۳	۱	۹	۱	۱	۱	۲	۱۶	۱۱	۳۶	۵	۲۹	نامشخص
۱۹	۲					۱		۱		۲	۳		۲	۲	بیکار
طبقه متوسط مشمول															
۱۶۹						۲	۶	۱		۲۲	۲۳	۲۲	۲	۱۵	مغازه‌دار (۹)
۲۵	۳		۳			۲	۱			۲	۱۱	۱		۲	تاجر
۶	۱							۱		۳		۱			حرده مالک
۱								۱							روحانی
۲۴	۲		۴		۲		۱			۵	۲			۷	صنعتگر صاحب کارگاه
۶۳	۵					۶	۱	۱		۲۲	۱۹	۲	۱۳		دهقان
سایر															
۲۵	۵		۱	۱	۳	۱	۱			۸	۷	۵	۳	۹	زن خانه‌دار
جمع کل															
۲۴۱۹															

(۱) شهر آذری زبان زنجن در گیلان، جزو آذربایجان و نواحی فارسی زبان اراکه ملایر، کاشان و محلات جزو اصفه‌ای منظور شده است.

(۲) مقوله روشنفکران شامل نویسندگان، روزنامه‌نگاران، مترجمان، نقاشان، معماران، مجسمه‌سازان و موسیقینان می‌شود.

(۳) کارمندان دولت نه تنها شامل کارمندان وزارتخانه‌ها بلکه همچنین کارمندان یقه سفید شهرداری‌ها، سازمان برنامه، بانک ملی، شبکه رادار، انحصار دخانیات، جنگلی و گمرکات کشور است.

(۴) دانشجویان در دانشگاه تهران بودند محل تحصیل، مشخص کننده محل تولد آنهاست.

(۵) کارگر ماهر شامل صنعتگران جدید مثل مکانیکه برقیکار، لکوموتیوران می‌شود.

(۶) راننده شامل راننده کامیون، درشکه‌چی و راننده تاکسی است.

(۷) عمه شامل عمالان و کارگران ساختمانی است.

(۸) شاگرد شامل یادو و مستخدم مغازه‌ها و محل کسب است.

(۹) مغازه‌دار شامل نانوا، کتابفروش، آرایشگر، فصابه‌بقال و قهوه‌چی است.

نفوذ حزب توده چنان گسترده بود که معنای «روشنفکر» دوباره تغییر یافت. در دهه‌های ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰، روشنفکر، اصطلاحی ذهنی در توصیف کسانی بود که خواهان تغییر سریع بودند. در سالهای ۱۳۱۰ به صورت اصطلاحی عینی درآمد به معنی مردمان حقوق‌بگیر و کارمندان تحصیلکرده جدید بویژه معلمان، پزشکان، مهندسان، وکلا و کارمندان ادارات. اما در دهه ۱۳۲۰ دوباره به صورت اصطلاحی ذهنی درآمد به مفهوم طبقه متوسط رادیکالی که خواستار تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. مخالفان علنی حزب توده، چون سید ضیاء، واژه «روشنفکر» را اغلب به صورتی به کار می‌بردند که دست‌راستهای اروپایی در دهه ۱۹۳۰ میلادی (هوادر کمونیست) و «همپالکی» را به کار می‌بردند.

اگرچه حزب توده نفوذ شدیدی در بین طبقه متوسط حقوق‌بگیر داشت، قدرت آن را در بین مهندسان، استادان دانشگاه و دانشجویان، روشنفکران بویژه نویسندگان، زنان دارای تحصیلات جدید، و شگفت‌انگیزتر از همه، افسران ارتش، بهتر می‌توان دید. نفوذ حزب توده در میان مهندسان مربوط به فروردین ۱۳۲۲ می‌شود که تکنی‌های اداره صنایع و معادن وزارت پیشه و هنر و بازرگانی برای افزایش حقوق، امنیت شغلی و داشتن نماینده در هیأت مدیره وزارت اعتصاب کردند. هرچند اعتصاب را در آغاز کانون غیرسیاسی مهندسان اداره می‌کرد، حزب توده به سازماندهی یک سلسله اعتصاب برای درخواستهای مشابه و نیزه‌شان دادن همبستگی با روشنفکران هوادار^(۵) کمک کرد. پزشکان و دامپزشکان وزارت کشور و استادان علوم و حقوق دانشگاه تهران، همچنین مهندسان شهرداری تهران، انحصار دخانیات، و وزارخانه‌های راه، کشور و کشاورزی نیز به عنوان همراهی دست از کار کشیدند. پس از اعتصاب مؤثری که سه هفته تمام طول کشید، حکومت تسلیم شد، حقوقها را افزایش داد، و اجازه داد که پرسنل ماهر در هیأت مدیره ذیربط نماینده داشته باشند. چند ماهی پس از پیروزی، مهندسان هوادار حزب توده رهبران کانون مهندسان را به سبب همکاری نزدیک با حزب ایران مورد انتقاد قرار داده، از انجمن کناره گرفته، و سندیکای مهندسان و تکنی‌ها را تشکیل دادند. سندیکا در اولین کنگره خود با شورای متحده اعلام همبستگی کرد و تصمیم گرفت که حکومت را برای مبارزه با بیکاری، سرمایه‌گذاری در صنایع سنگین، اولویت استخدام تکنی‌های داخلی در برابر بیگانگان، و اجرای اصلاحات ارضی در فشار بگذارد.^(۶) در اواخر سال ۱۳۲۵، تعداد اعضای سندیکای مهندسان و تکنی‌سینها بسی بیشتر از رقیب آن، کانون مهندسان، بود.

حزب توده اگر در میان مهندسان رقیبی داشت، در میان دانشجویان دانشگاه اما از میدان باز و بلامنازعی برخوردار بود. این حزب، فعالیت دانشجویی را در فروردین ۱۳۲۲ شروع